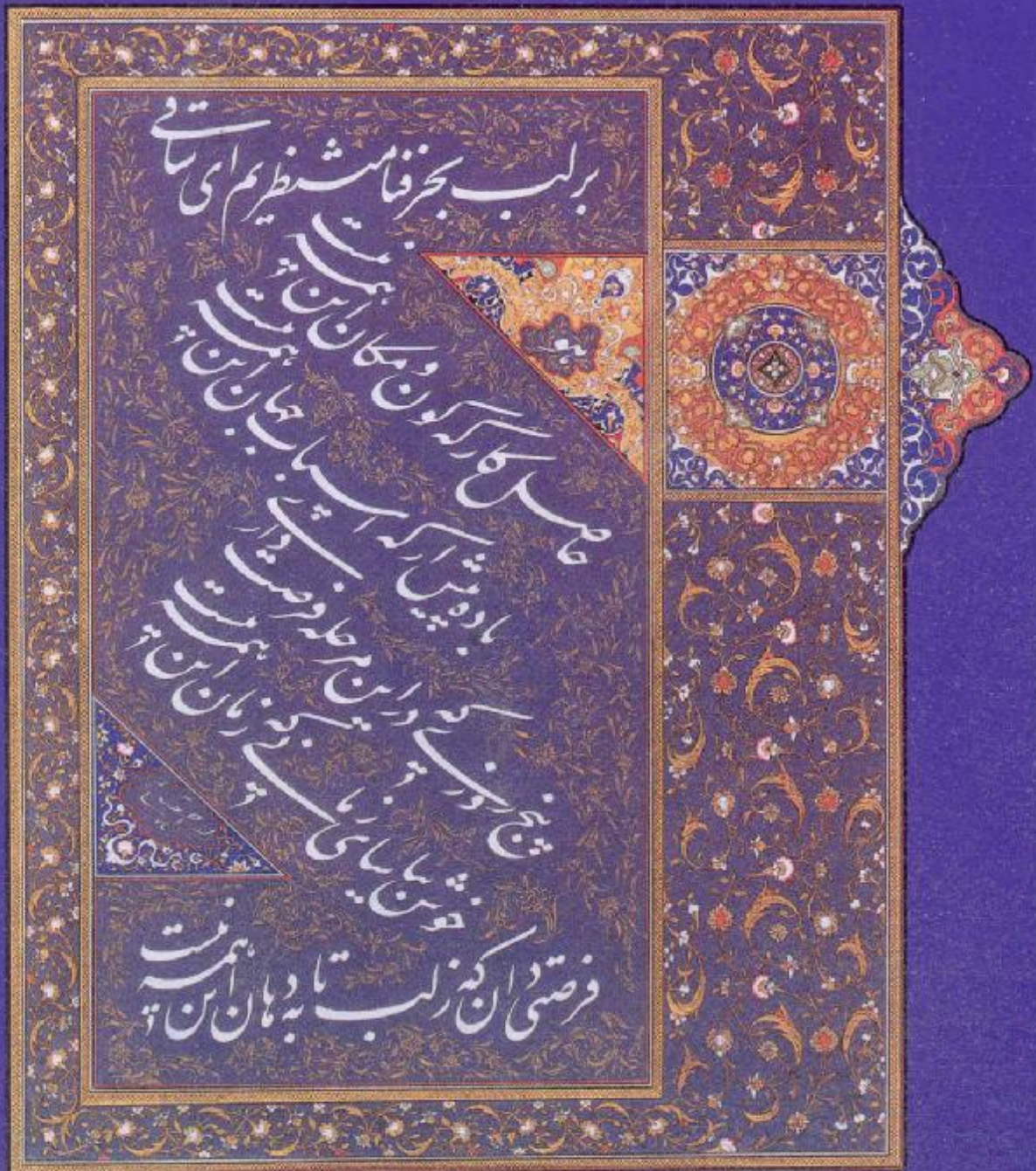




۹۷
تابستان
۱۳۸۸

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



گنجینه دانش

مبارک باد

امروز مبارک است فالم کافاده طنز برانجام

الحمد خدای آسمان را کاش شربد آمد از و بلام

خواب است مگر که می نما؛ یاعشوه هپسی بدخیم

امروز بیدیم آنچه دل خواست دید آنچه خوانست بدکالم

دیگر چه توقعیت از ایم چون بدرمت تمام شد ملام

الکون کیم تو روی بار کردی رو باز به حینر کرد حالم

باز ای کز اشتیاق ریت بگرفت ز خوشی تن ملام

خط فرادی

شعر « مبارک باد » به خط آقای فرادی ، خوشنویس ممتاز
معاصر ایران و تذهیب محمد طریقتی



۹۷

تابستان

۱۳۸۸

دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤؤل وسردبیر: سید مرتضی صاحب فصول

مدیر: سید مرتضی موسوی

حروف چین: محمدعباس بلتستانی

چاپخانه: آرمی پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

دکتر کلثوم ابوالبشر

دکتر نعمت الله ایران زاده

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

دکتر محمد حسین تسیحی

دکتر ساجد الله تفهیمی

دکتر احمد تمیم داری

دکتر محمد مهدی توسلی

اکبر ثبوت

دکتر رضا مصطفوی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دکتر سید سراج الدین

دکتر سلطان الطاف علی

دکتر محمد صدیق شبلی

دکتر صغری بانو شکفته

دکتر امیر حسن عابدی

دکتر محمود عابدی

دکتر عارف نوشاهی

دکتر گوهر نوشاهی

سید مرتضی موسوی

دکتر معین نظامی

دکتر مهر نور محمد خان

دکتر سید علیرضا نقوی

مرتضی علی بلتستانی

طراحی مجله الکترونیکی

مدیر اجرایی مجله الکترونیکی

حمید نوروزی

روی جلد : حاصل کارگه کون ومکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
پنج روزی که در این مرحله فرصت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

« شعر حافظ »

پدید آورنده : سید محمد احصایی



یادآوری

- * فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- * دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- * دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- * آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- * مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
 - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
 - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
 - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- * آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- * مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- * چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد ، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۵ سخن دانش

معرفی نسخه های خطّی

۹ • رساله های فارسی در فن آشپزی در شبه قاره علی رضا علاء الدینی

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژه قیصر امین پور

- ۱۵ • درونمایه های مرگ و شهادت دکتر نعمت الله ایران زاده
- در شعر قیصر امین پور و افسانه رحیمیان
- ۵۰ • قاف عشق (شعر) دکتر معین نظامی
- ۵۱ • تلمیحات مذهبی در شعر قیصر امین پور دکتر مریم شریف نسب
- ۵۹ • درهم تنیدن کلمات در حریر کلام قیصر دکتر زهرا پارساپور
- ۷۳ • بررسی «زمان» در شعرهای قیصر امین پور نرگس حسنی

اندیشه و اندیشمندان (۲)

- ۱۱۹ • شمع شبستان وجود از نگاه اقبال دکتر محمد بقایی ماکان
- ۱۲۹ • زندگی و اندیشه های رودکی دکتر بهرام امیر احمدیان
- ۱۴۵ • کمال خجندی : عارف و شاعر ممتاز دکتر صغری بانو شکفته
- قرن هشتم هجری
- ۱۶۱ • احوال و آثار میر معصوم بکهری دکتر غلام محمد لاکهو
- برگردان دکتر انجم حمید

ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : مرخصی محمد رضا کاتب ۱۹۱
- شعر : عزیز الله زیادی، مرتضی امیری اسفندقه، حسین اسرافیلی، حمید رضا ۱۹۹
شکارسری ، محمد علی حضرتی ، حسن نیکبخت ، سعید یوسف نیا، شاهرخ تندرو صالح

فارسی شبه قاره

- آثار عارفانه فارسی در سند در دوره انگلیسها دکتر شفقت جهان ختک ۲۰۵
- مختصری در احوال و شعر فارسی خواجه غلام فرید عصمت درانی ۲۱۱

شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۱۷-۲۲۶

جاوید اقبال قزلباش ، خاور نقوی ، صفدر حسین میرزا سیفی ، علی اکبر نجوا، سید نقی عباس کیفی،
دکتر محمد حسین تسیحی ، دکتر محمود احمد غازی ، خانم عمر النساء آشکارا، دکتر رئیس احمد
نعمانی ، صدیق تاثیر ، ظفر عباس، غلام رسول آصف

گزارش و پژوهش

- سید اشرف جهانگیر سمنانی : نظری بر تبخّر علمی و ذوق ادبی او
دکتر سید وحید اشرف ۲۲۹
- مقام پیر چیست و پیر نصیر الدین کیست؟
دکتر رضا مصطفوی سبزواری ۲۳۹
- راهیان ابدیت :
مدیر فصلنامه دانش ۲۴۷
پرفسور دکتر وحید قریشی - لاهور
دکتر وحید عشرت - لاهور
- گزارش هم اندیشی های علمی
انجمن ادبی فارسی - اسلام آباد
سرپرست انجمن ۲۵۱
- کتابهای تازه
سید مرتضی موسوی ۲۵۹

نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۵

سخن دانش

شماره ۹۷ دانش در آستانه بیست و پنجمین سالگی آن به دست خوانندگان عزیز می‌رسد. در طول این مدت فرازها و نشیب‌های فراوانی پشت سر نهاده شده است. گاه سختی‌ها چنان گلو را فشرده است که نفس‌های مجله را به شماره انداخته و گاه نیز گردون زمان بر وفق مراد چرخیده است. بهر حال خداوند را سپاسگزاریم که بهرغم تمام تلخ‌کامی‌ها، دانش همچنان پابرجاست و رشته پیوند فارسی‌دوستان باقی مانده است.

مقالاتی که در مجموعه ۹۶ جلدی گذشته فصل‌نامه دانش به ثبت رسید از این دوره دائرةالمعارفی آراسته است که در زمینه میراث فرهنگ فارسی در منطقه موضوعی را فرو نهاده مگر آن‌که بارها بدان پرداخته و هربار از منظری جدید به آن نگریسته و جوینده را سیراب ساخته است. حتی اگر در گوشه‌وکنار بتوان سوژه جدید متروک مانده‌ای یافت حداقل سرنخ‌هایی برای کاوش و پژوهش بیشتر در مقاله‌ای از مقالات آن یافت می‌شود.

و این نیست جز به همت والای فرهیختگانی که به این آرمان ایمان داشته و حاضر بوده‌اند بر سر آن جان بگذارند. استادانی که - با افسوس - برخی از آنان اینک از میان ما به سرای باقی کوچ کرده و فقط سیاهی‌هایی از قلم آنان بر سفیدی کاغذ باقی مانده است. تراوش‌های علمی ماندگاری که برای همیشه به گنجینه فرهنگ بشری سپرده شده و پناه تشنه‌کامان و شیفتگان ادب جاودانه فارسی گردیده است. تا کی باشد که باز مادر زمان چون آنانی بر دامان خویش پرورش دهد!

جا دارد در همین مجال از کاروان دانشیانی که راهی ابدیت شده‌اند یاد می‌کنیم و بر نوشتارهای آنان ارج گذاریم. نام‌های پرافتخاری که هریک از گوشه‌ای از این سرزمین پهناور برخاسته و بر سراسر آن نور افشاندند. شخصیت‌هایی همچون شادروانان: دکتر محمد ریاض (متوفای ۱۹۹۴)، دکتر کلثوم فاطمه سید (متوفای ۲۰۰۱)، دکتر محمد ظفرخان (متوفای ۲۰۰۵)، دکتر آقایمین خان (متوفای ۲۰۰۸) و دکتر گل‌حسن لغاری (متوفای ۲۰۰۸) که همه فرزندان پاکستان بودند و همچنین

شادروانان: دکتر کلیم سهرامی (متوفای ۲۰۰۱ از بنگلادش)، دکتر سید جعفر شهیدی (متوفای ۲۰۰۷ از ایران)، پروفیسور دکتر نذیر احمد (متوفای ۲۰۰۸ از هند)، و دکتر شمس‌الدین احمد (متوفای ۲۰۰۸ از کشمیر). و بسیاری دیگر از نام‌آوران که ذکر اسامیشان سرمقاله را طولانی خواهد ساخت.

گو آن‌که بسیاری از مردمان هنوز از این گنج سرشار، که در دانش نهفته است، خبر ندارند ولی اطمینان داریم که سیر زمان بر علاقه‌مندان آن خواهد افزود و آنان را با دست‌رنج کسانی که به استخراج بقایای تمدن و فرهنگ هشت‌صد ساله فارسی در شبه قاره پرداخته و عصاره ساعت‌ها و روزها و ماه‌های عمر گران‌مایه را در برگ دانش اندوخته و در دسترس نسل نو گذارده‌اند آشنا خواهد ساخت.

بهرحال شورای علمی دانش برآن شد که به یک رسم دیرینه یک‌صدمین شماره خود را به نکوداشت نسل حاضر از گذشتگانی که بیشترین آثار علمی نشریه دستاورد آنان بوده است اختصاص دهد. برای این منظور از همه خوانندگان دعوت نموده است که ظرف مدتی کوتاه از دریافت مجله‌ای که در دست دارید، آنچه شایسته یکی از آنهاست را به رشته تحریر آورده و برای درج در آن ویژه‌نامه به دفتر مجله ارسال نمایند. البته بهتر آن خواهد بود که جهت جلوگیری از تکرارها در گام نخست سردبیر را از شخصیت مورد نظر خود آگاه سازند تا او بتواند توافقی بایسته در بزرگداشت مردم قدرشناس از هریک از آنان به‌وجود آورد.

شما می‌توانید از طریق نمابر یا پست الکترونیکی ارتباطات را تسریع و بر فرصت‌ها بیفزائید.

مقالات علمی، خاطرات، تکمله‌ها، تجلیل‌ها و ... می‌تواند قالب‌هایی برای ابراز دیدگاه‌ها باشد.

پس این شما و آن ویژه‌نامه بیست و پنج سالگی دانش ... در انتظار تماس‌ها و مقالات شما خواهیم ماند.

سردبیر

معرفی

نسخه های خطی

رساله‌های فارسی در فن آشپزی در شبه‌قاره

اشاره:

مهاجرت ایرانیان به شبه‌قاره و حضور آنان در دربار مغولان هند سبب بکارگیری آنان در سطوح مختلف شد. از آن جمله آشپزان ایرانی در آشپزخانه‌های دربار بودند. سبک و مکتب آشپزی ایرانی سبب شد در میان مردم عامی جامعه طرفدارانی پیدا کند (امروزه به غذاهای ایرانی که از قدیم در بین مردم طرفدار دارد خورش ایرانی گفته می‌شود). همچنین ارتباط تجاری که از طریق دریا بین ایران و شبه‌قاره بود سبب شد تا غذاهای هندی نیز بین مردم جنوب ایران طرفدار پیدا کند. در این نوشتار چند رساله‌ی فارسی در این موضوع معرفی می‌شود.

باگسترش رفت و آمد بین ایران و هند شیوه پخت غذا و به‌کارگیری ترکیبات ایرانی در غذاها، آمیختگی با اعتقادات مردم شبه‌قاره پیدا کرد. نخوردن گوشت یا تخم‌مرغ، سیر و پیاز که برگرفته از اعتقادات دیرین مردم شبه‌قاره است سبب به‌وجود آمدن نوع خاصی از غذاهای ایرانی به‌همراه مربا و شیرینی‌ها در میان مردم شد. همچنین غذاهایی که خاص طبقه خاص جامعه (دربار) بود، گسترش یافت.^۱ استادان این فن تجربیات خود را نگاشتند و رساله‌ها و کتابهای برجای مانده در کتابخانه‌ها نشان از اهمیت این فن دارد. ولی مولفین این رساله‌ها اکثراً مشخص نیستند و اکثر این آثار با عناوین *خوان نعمت*، *الوان نعمت*، *لذت طعام*، *منتخب الطعام* و *ماکول و مشروب*، آورده شده است.^۲

تألیف رساله‌های آشپزی به دوره شاه‌جهان (۱۰۳۷-۱۰۶۷ق/ ۱۶۲۷-۱۶۵۴م) باز می‌گردد. معروف‌ترین نسخه برجای مانده در این دوره، نسخه «مطبخ شاه‌جهان» به فارسی مشهور به «نان و نمک» است. در این اثر طرز پخت غذاهایی مانند نان، آش، دو پیازه، انواع کبابها، شوله‌ها و غذاهای

* - معاون دانشنامه شبه‌قاره، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

خاص شبه‌قاره مانند کهچری، سموسه آورده شده است. مؤلف این اثر مشخص نیست و در تاریخ ۱۲۶۲ق/ ۱۸۴۵م تألیف آن به اتمام رسیده است.^۳ از این اثر برگزیده‌ایی به کوشش سیدمحمد افضل‌الله و سیدحمزه حسینی عمری تهیه و در ۱۹۵۶م در مدراس به چاپ رسید. دو نسخه خطی از این اثر در دانشگاه تهران به شماره‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۸/۲ نگهداری می‌شود. در نسخه اول در بیان اوزان هندی از اوزان ایرانی استفاده شده است.^۴ از مطبخ شاه‌جهانی، نسخه‌ای نیز در کتابخانه انجمن ترقی اردو به شماره ۴ ق ف ۱۰۲ موجود است.

نسخه دیگری از این اثر در همان کتابخانه به شماره ۴ ق ف ۱۰۳ از محمد قاسم صدیقی، تحریر ۱۳ق/ ۲۰م نیز در دست است.^۵ از آثار دیگر این دوره، «نعمت نامه» است. این اثر شامل اطلاعاتی درباره پخت نان، آش، قلیه، پلو، کباب، حلوا و دیگر غذاها است، مؤلف این کتاب ناشناخته مانده و نسخه خطی‌ای از آن در انجمن ترقی اردو به شماره ۴ ق ف ۱۰۳ نگهداری می‌شود.^۶ نسخه دیگری به شماره ۴ ق ف ۱۰۴ از غلام محمدباقر بن غلام حسن خان به تحریر ۱۲۴۷ق نیز در خانه راجه امولک رام، ایتوار چوک حیدرآباد موجود است.^۷

از دیگر عناوینی که به فن آشپزی پرداخته است، «خوان نعمت» است. با این عنوان آثار متعددی در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. اطلاعات ارائه شده در این عنوان مشابه بوده است به شرحی که در نسخه شماره N.M. ۱۹۵۸-۳۴۹ موزه کراچی دیده می‌شود. این کتاب شامل باب‌های گوناگونی در تهیه غذا، پخت نان، انواع قلیه‌ها، پخت سبزی‌ها و انواع برنج است.^۸ با این عنوان نسخه‌ای به شماره ۸۱۹۶ در کتابخانه گنج‌بخش تألیف سده ۱۲ق/ ۱۹م موجود است. در این نسخه علاوه بر فصول نسخه قبل، بخشی از آن به انواع پختنی‌ها، حلواها، فرنی‌ها و شربت‌ها اختصاص دارد.^۹ از این عنوان نسخه دیگری به قلم حکیم حامد علی ساکن کالی تألیف ۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۲م در دست است. این اثر معاصر امیرنواب قاسم علی خان بهادر است. نویسنده اثر خود را به فرزندانش، حسن، محمد (صاحب عین‌الشفاء)، سقاءالله، ضیاءالله، امرالله و رحیم‌الله که ساکن بهاکیان بودند تقدیم کرده است. غذاهای آورده شده در این کتاب در آشپزخانه امیراعظام طبخ می‌شد.^{۱۰}

از دیگر آثاری که به فن آشپزی پرداخته است کتاب «الماکول و المشروب» به فارسی است. نسخه‌ای از این کتاب، که مؤلفش ناشناس مانده به تحریر ۱۲۹۶ق/ ۱۸۷۹م در لاهور به چاپ رسیده است.^{۱۱} از نسخه‌دیگر با عنوان، «خلاصه الماکول و المشروب» از مؤلفی هندی‌الاصل و فارسی زبان در دست است. این کتاب در ۴۰ باب تنظیم شده است و در آن برخی از غذاها به شهرها نسبت داده شده است از این روی واژه‌هایی مانند شامی، رومی، مشهدی، شیرازی، گیلانی، یزدی دیده می‌شود. از عناوین شاخص این کتاب اقسام شش رنگه، ساگ، بهرته، اقسام دال، اقسام خشکه و اقسام طاهری و فالوده است. از این کتاب نسخه‌ای به شماره ۶۱۷ در دانشگاه تهران نگهداری می‌شود.^{۱۲} این اثر در ۱۳۳۱ق/ ۱۹۱۲م به چاپ رسیده است.^{۱۳}

با این عنوان کتابی به قلم یوسف‌بن هروی یوسفی لاهوری در ۱۹۲۴م به همراه ۶ رساله‌دیگر در قطع وزیری به چاپ سنگی رسیده است.^{۱۴} از آثار دیگری با این عنوان، رساله‌ای مربوط به زمان تپیو سلطان، تحریر ۱۲۰۴ق/ ۱۷۸۹م است. نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۲۳۶۶ در کتابخانه ایندیا آفیس موجود است.^{۱۵} از دیگر نوشته‌های مربوط به آشپزی، نسخه‌ای از مؤلف ناشناس است. این کتاب به تقاضای کاپیتان ماکس انگلیسی درباره پخت غذاهای شبه‌قاره است. از عناوین خاص این کتاب، پخت مرغ محمدشاهی، کهچری مونگ (برنج و عدس)، قورمه، کچوری گوشت، حلوی بادام و زردک و تهیه مربا و شیرینی‌ها است.^{۱۶} از این کتاب کیاپرشادین گنگايرشاد در تألیف اثرش (تألیف، ۱۸۲۴م)، استفاده کرده است.^{۱۷}

منابع و پانوشته‌ها

- ۱- دریابندری، نجف، کتاب مستطاب آشپزی از سیر تا پیاز، تهران ۱۳۷۹ش، ص ۱۰۳؛
- ۲- محمدبشیر حسین، «دیگر علوم و فنون لغات...»، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور ۱۹۷۲م، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۶؛
- ۳- مرتضی حسین فاضل، تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، لاهور، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۸۲-۸۸۳
- ۴- دانش‌پژوه، محمدتقی، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۹ش، ج ۸، ص ۶۳۴-۶۳۵؛

- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۳ش، ج ۱، ص ۴۵۸؛
- ۵- نوشاهی، سیدعارف، فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو کراچی، راولپندی ۱۳۶۲ش، ص ۲۵؛
- ۶- نوشاهی، همانجا؛
- ۷- نوشاهی، همانجا؛
- ۸- نوشاهی، ص ۲۵؛
- ۹- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۶۲-۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۳۱؛
- ۱۰- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران ۱۳۴۸-۱۳۵۰ش، ج ۴، ص ۲۵۳۴؛
- ۱۱- منزوی، فهرست مشترک، ج ۲، ص ۱۱۶۵؛
- ۱۲- دانش‌پژوه، ج ۱۴، ص ۳۵۴۹؛ منزوی، فهرست نسخه‌ها، ج ۲، ص ۴۱۸؛
- ۱۳- مشار، خانابا، فهرست کتاب‌های چاپ فارسی، تهران ۱۳۵۰-۱۳۵۵، ج ۲، ص ۲۵۹۷؛
- ۱۴- مشار، همانجا؛

- 15- Ethe, Herman, Catalogue of the Persian Manuscripts in The Library of the India office, Oxford, 1903-1931, vol.II, p 1230.
- 16- Ethe, vol.II, p 2366.

۱۷- نوشاهی، ص ۲۴.

اندیشه و اندیشمندان (۱)

ویژهٔ قیصر امین پور

دکتر نعمت الله ایران زاده *
افسانه رحیمیان **

درونمایه های مرگ و شهادت در شعر قیصر امین پور

چکیده:

یکی از چهره‌های برجسته و شاخص ادب امروز ایران قیصر امین پور است. اوی به یاری ذهن خلاق و ذوق سلیم و روح متعالی خود، در شکوفایی شعر مقاومت و ژرفا بخشیدن به تصاویر شاعرانه در توصیف جنگ و ستیز با دشمن، بسیار موثر بوده است. امین پور شاعری مذهبی، اجتماعی و انقلابی است و در آثارش مسائل اجتماعی و مذهبی نمود فراوانی دارد. از جمله مضامین عمده‌ای که امین پور به آن‌ها توجه ویژه‌ای داشته، مسئله رازناک مرگ و شهادت بوده است.

در این جستار، شمه‌ای از جوهره اندیشه امین پور نموده می شود که متأثر از زمینه‌های اجتماعی فرهنگ دفاع مقدس، عشق به حقیقت و معنویت و احساس مسئولیت در قبال انسانهای آزاده حق طلب است. برای دستیابی به این هدف، ابتدا نگرش شاعر به مفهوم و حقیقت رازناک مرگ، در دوران جنگ و پس از آن و نیز شهید و شهادت به منزله درون‌مایه و مضمون غالب در اشعار او بررسی می شود. می توان گفت اشعار امین پور به خصوص اشعار سروده شده با موضوع ادب مقاومت، سرشار از مضامین آیینی است و شاعر با بیان برجسته و خیال‌انگیز و در عین حال استوار در توصیف مرگ و شهادت، ذهن خواننده را با این مفاهیم آیینی به چالش و تأمل می کشاند.

کلیدواژه‌ها: قیصر امین پور، ادب مقاومت، درون مایه، شعر معاصر فارسی، شهادت، مرگ، تعهد.

* - عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی.

** - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه :

از راه‌های بررسی آثار ادبی بر بنیاد دانش سبک‌شناسی، کشف و بررسی مضامینی است که در یک اثر از بسامد بیشتری برخوردار است. با به دست آوردن بسامد یک مضمون خاص در آثار یک نویسنده یا شاعر و یا یک دوره تا حدودی می‌توان به دنیای ذهنی شاعر یا نویسنده و به عنصر یا عناصر غالب در آثار یک دوره خاص پی برد.

درون‌مایه، به عنوان «فکر اصلی و مسلط در هر اثر ادبی»^(۲) امکان آشنایی و شناخت خط مشی فکری خالق اثر را تا حدود زیادی فراهم می‌کند. درون‌مایه هر اثری، «جهت فکری و ادراکی نویسنده‌اش را نشان می‌دهد»^(۳) بن‌مایه یا درون‌مایه، شخصیت یا الگوی معینی است که به صور گوناگون در ادبیات و هنر تکرار می‌شود. بن‌مایه همچنین به عنصر مکرر در یک اثر ادبی گفته می‌شود.^(۴)

درون‌مایه، ایده و مفهوم مکرر و گسترده اثر ادبی است. می‌توان گفت: تم، گسترده و معمولاً ناخودآگاه و عمیق است، حال آنکه موضوع را می‌شود آگاهانه پروراند. موضوع در ادبیات به صورت مضمون ارائه می‌شود. هر موضوع را می‌توان به صورت ده‌ها مضمون درآورد.^(۵)

از جمله درون‌مایه‌های عمده در شعر دفاع مقدس، توجه ویژه به مسئله رویارویی رزمندگان با مرگ و تحقیر آن و استقبال از مرگ سرخ یا شهادت است. شعر دفاع مقدس از این منظر از شعرهای ادوار پیشین متمایز است. قیصر امین‌پور از شاعران اندیشمند و نام‌آور، جریان‌ساز و صاحب‌سبک عرصه شعر معاصر است. شعر او ملهم از فضای اجتماعی و فرهنگی انقلاب اسلامی، بویژه جنگ و دفاع مقدس و در آنها نگاه ویژه، ظریف و هنری و متفکرانه شاعر بخوبی نمود یافته است.

امین‌پور شاعری است انقلابی که با بهره‌گیری از عناصر مذهبی، به وصف صحنه‌های جنگ و نبرد پرداخت. تعهدات اجتماعی، انسانی، اعتقادی و اخلاقی قیصر را می‌توان با بررسی تک تک ابیات سروده‌هایش مشاهده نمود. «او شاعری آرمان‌گراست و در عین حال در پی ساختن یک آرمان‌شهر خیالی نیست»^(۶) دید او به وقایع پیرامونش، واقع‌بینانه و در عین حال امیدوارکننده است.

«دردمندی و درد در شعر او حضوری مستمر دارد، اما درد او نه کاملاً شخصی و حدیث نفس است و نه کلی و غیرقابل بیان»^(۷) وی در تبیین

مسئله درد و خاستگاه آن، با توجه به رویکرد پدیدارشناسانه به عوامل متعدد و ضمن یادکرد برخی از موارد آن، مهمترین علل درد و رنج را در تعارض تصورات برساخته انسان با جهان خارج می‌داند؛ همچنین با توجه به عنصر زمان، مهمترین عامل درد را بیشتر با نگاه انسان امروزی، تفسیر و تبیین می‌کند و از میان موارد حاضر نیز، دو عامل نابسامانی روانی و اینجایی و اکنونی نزیستن را به عنوان مهمترین علل درد و رنج برمی‌شمارد. او به عنوان یک شاعر متفکر، ضمن توجه به اصل مسئله درد و رنج و خاستگاه‌های آن و بیان حقایق کلی نظام عالم (تقریر حقیقت) به راه‌های رهایی از آن نیز توجه دارد. (۸) دردهای قیصر شخصی نیست. او خود، دردهایش را بر خلاف دردهای دیگران که در بند نام و ناند، منحصر به فرد می‌داند. (۹)

شعر امین پور را می‌توان نماینده کامل شعر دوره معاصر، به‌ویژه دوره جنگ تحمیلی دانست. با یک نگاه کلی به آثار وی چه در دوران هشت سال جنگ تحمیلی - که مقارن با اوایل شاعری قیصر بوده - و چه در بعد از جنگ، می‌توان ویژگی‌های عمده شعر او را چنین برشمرد:

۱- زبان شعری ساده و فضای شفاف شعری و تصاویر گویا، حالتی صمیمی و خودمانی به شعر او بخشیده است و این به معنای سطحی بودن شعر او نیست؛ چراکه در پشت این زبان ساده و بیان صمیمی، دنیایی از مفاهیم عالی و والا نهفته است؛

۲- پرهیز از به کارگیری آرایش‌های کلامی و شگردهای بدیع لفظی و معنوی پیچیده، شعر او را زودیاب کرده است؛

۳- استفاده از اصطلاحات زبان محاوره نه تنها از فخامت زبان شعر او نکاسته بلکه به تأثیرگذاری هر چه بیشتر شعر او مدد رسانده است؛

۴- جنبه روایی شعر او حالت یکنواختی و کسالت‌آوری به سروده‌هایش نمی‌دهد؛

۵- او یکی از سرآمدان شعر آیینی است که در شعرش مفاهیم ژرف و والای عشق، عرفان و حماسه را برابر و دوشادوش هم می‌نشانند و از امتزاج آن‌ها، اشعار والای عرفانی می‌آفریند: (۱۰)

۶- مرگ در شعر او جامه‌ای نو می‌پوشد و در این جامه بسی خواستنی و پذیرفتنی می‌نماید؛

۷- او برای شهید و شهادت احترام و تقدس خاصی قائل است و عشق‌ورزی او را به شهیدان از خلال اشعارش می‌توان بیرون کشید؛

۸- با توجه به روحیه حساس و لطیف شاعر و انس وی با لحظات عرفانی جنگ، نگاه او به جنگ به دور از خشونت و غیر متعارف است؛

۹- او به رغم توجه به زبان و معماری کلام، قدرتی فوق‌العاده در بیان واقعه و توانمندی تام در انشای مضامین حکمی و تغزلی توأمان دارد؛ (۱۱)

۱۰- او قالب سنتی غزل را از حالت کلیشه‌ای آن خارج ساخت و به طرز نوی آن را احیا کرد و با وجود گنجاندن عبارات و ترکیبات جنگی در این قالب لطیف به ساختمان آن خدشه‌ای وارد نکرد؛

۱۱- وی از یک دریچه جدید به رباعی نظر انداخت و تحولی عمیق در آن ایجاد کرد. رباعی‌های او در وصف شهیدان و تحقیر مرگ بسیار جالب توجه و در خور تأمل است.

این ویژگی‌ها و چندین مشخصه دیگر، شعر او را نسبت به اقراش برتری داده و او را از چهره‌های ماندگار و بی بدیل عرصه دفاع مقدس ساخته است.

از ادوار مهم شعر فارسی در دوره معاصر، دوران جنگ تحمیلی و هشت سال دفاع مقدس است. امین‌پور از قله‌های بلند و استوار شعر این حوزه از ادبیات است و می‌توان بهترین نمونه‌های شعری او را در این دوره سراغ گرفت. از مسائل قابل اعتنا در بررسی آثار قیصر، نوع نگرش شاعر به مفهوم و شهادت در دو دوره متفاوت زندگی شاعر است. با توجه به اهمیت مسئله مرگ در میان ادیان و فرهنگ‌های مختلف، ضروری به نظر می‌رسد که ابتدا مفهوم مرگ را از دید آیات قرآنی و روایات اسلامی و سپس عرفا و اندیشمندان و فلاسفه بررسی کنیم و سپس به تبیین این مسئله در ادبیات پرسابقه شعر فارسی پردازیم؛ سپس هنرنمایی‌ها و تصویرسازی‌های امین‌پور را در ترسیم این حقیقت مسلم و گریزناپذیر به نظاره می‌نشینیم.

۱- مرگ: مسئله مرگ و زندگی یکی از مهمترین دغدغه‌های ذهنی انسان در ادوار مختلف بوده است. یکی از مهمترین سؤالات ذهنی انسان نخستین این بود که: حال که ما نعمت هستی را یافته‌ایم، آیا بعد از سپری شدن و درگذشتن از این دنیا، بازگشتی به حیات برایمان قابل تصور خواهد بود یا نه؟ مولوی در پاسخ به این سؤال، بیانی نغز دارد. او معتقد است که نگرانی آدمی از مرگ به صورتی شگفت، دلیلی بر هستی جاودانی وی دارد.

از دید وی، نگرانی از مرگ زاییده میل به خلود است و از آنجا که در نظام هستی، هیچ میلی گزاف و بیهوده نیست، نتیجه می گیرد که می توان این میل را دلیلی محکم برای بقای بشر پس از مرگ دانست. (۱۲) اینگونه تصورات و اندیشه ها و آرزوها، نشان دهنده حقیقتی است که حکما و عرفا آن را غربت یا عدم تجانس انسان در جهان خاکی خوانده اند. (۱۳)

۱-۱ مرگ از دید آیات قرآنی و روایات اسلامی:

مرگ حقیقتی شامل و فراگیر و در عین حال گریزناپذیر است که روزی به سراغ همه خواهد آمد و هیچ کس را یارای گریز از آن نیست. آیات قرآنی و روایات اسلامی بر محتوم و مختوم بودن این حقیقت تأکید دارند؛ از جمله: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (۱۴) ، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱۵) و «كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَأَنْ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (۱۶).

امام محمد بن علی (ع) می فرمایند: «مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت.» (۱۷) امام حسین (ع) می فرمایند: «مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتی و رنج ها به باغ های وسیع بهشت و نعمت های جاویدان منتقل می کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟» و پیامبر (ص) می فرمایند: «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل آن-ها به باغ های بهشت و پل کافران به جهنم است.» (۱۸)

۲-۱ مرگ از دید علما و فلاسفه:

مرگ انتقال از نشئه ای به نشئه دیگر است و امری وجودی است و عامل می طلبد. انسان وقتی از نشئه دنیا رخت برمی بندد و به جهان دیگر سفر می کند، چون در دنیا نیست، دیگران که او را نمی بینند، مرگ او را زوال می پندارند؛ در حالی که چهره دیگر مرگ میلاد است. (۱۹) انسان با مرگ، تحولی کلی یافته و به همین دلیل، لیاقت ورود به نظام برزخی را پیدا می کند، با ورود به نظام برزخی این حرکت ادامه داشته تا قابلیت و خصوصیت جدیدی را کسب و نقایص و کمبودهایی را رها کند و در نتیجه لیاقت ورود به عالم

حشر را به دست آورد و احکامی متناسب با احکام نظام حشری را دارا شود. (۲۰)

انسان از ابتدای خلقتش در روی زمین به سوی خداوند در حرکت است. با مرگ سرفصل خاصی از این سیر را به سوی خداوند شروع می‌کند؛ بنابراین، تفریق و جدایی میان روح مجرد و بدن خاکی افتاده و با مرگ، روح به منزلی از منزل‌هایی که در مسیر حرکتش به سوی موطن اصلی و اولی خود دارد، گام برمی‌دارد. (۲۱)

از نظر فلسفی، مرگ به خودی خود نشانه‌ای در پایان تجربه ما نیست و نه حتی واقعه‌ای که ما بتوانیم خود را برای آن آماده کنیم، بلکه ساختاری وجودی و درونی است که قوام‌بخش وجود ماست. (۲۲) از دید هایدگر، نیست شدن حادثه‌ای اتفاقی نیست؛ بلکه در مقام حرکتی پس زننده نسبت به کل عقب نشیننده هست‌هاست و این هست‌ها را در بیگانگی کامل و لیکن تاکنون مستور آن‌ها به منزله آنچه اساساً دیگر است - با توجه به آنچه نیست - آشکار می‌کند. (۲۳)

آدمی همواره دل نگران این مسئله است که هرگز نباید از هنجارهای اجتماعی فاصله بگیرد. این امر را می‌توان صرفاً واقعیتی عریان شمرد؛ چراکه ما در مقام موجودات اجتماعی فقط پیرو هنجارها هستیم؛ اما هایدگر دید تازه‌ای به این مسائل دارد. او معتقد است که چون آدمی به زندگی تن داده، باید پیامدها و عواقب و به قول خودش سنگینی‌های آن را نیز بپذیرد. او این سنگینی را مرگ می‌نامد و میرندگی را حقیقت محتوم زندگی هر فردی می‌داند و از این بحث نتیجه می‌گیرد که زندگانی غیر اصیل در بنیادی‌ترین توصیفش، گریز از مرگ است. (۲۴)

ترس از مرگ امری طبیعی است. آنچه که در میان فلاسفه و اندیشمندان شایسته و پسندیده محسوب می‌شود، نهراسیدن از مرگ است، با این رهنمود که «فیلسوفان راستین در کار چگونگی مردن‌اند» و تلاش می‌کنند «تا روح را از زندان تن رها سازند». برای نمونه، اپیکور برای دوری از این ترس چاره‌ای می‌اندیشد. او می‌گوید: «خو کن به این باور که مرگ برای ما هیچ است...؛ زیرا زمانی که ما هستیم، مرگ با ما نیست، و آنگاه که مرگ می‌آید، ما نیستیم.» (۲۵)

۱-۳ مرگ در شعر فارسی:

مسئله مرگ در شعر فارسی تاریخچه‌ای به درازای تاریخ شعر در ایران دارد. این پدیده در هر دوره‌ای بر اساس تفکرات حاکم بر آن دوره در شعر شاعران بازتاب یافته است. برای نمونه، مرگ در شاهنامه، مرگی پهلوانانه و قهرمانانه در حفظ ارزش‌های ملی و میهنی است. در نگاه خیام، مرگ پایان زندگی است و انسان بعد از مرگ نیست و نابود می‌شود و حساب و کتابی در کار نیست؛ پس باید در این دنیا، دم را غنیمت شمرد. در اشعار قبل از دوره مشروطه، آرزوی مرگ کردن نه در راستای دستیابی به اهداف والای معنوی، بلکه از روی ناچاری و یأس و ناامیدی و اندوه و پوچ‌گرایی است؛ نفرت و دشمنی با نهادها و اصول سنتی اخلاقی حاکم بر جامعه - خواه در شکل دینی و خواه در شکل عرف اخلاقی حاکم بر جامعه - از تم‌های اصلی این دوره ستیز بین امید و نومیدی و مرگ و زندگی است. در شعر دوره مشروطه، مرگ در راه وطن، آزادی و دفاع از اندیشه است؛ البته این نوع مرگ‌طلبی مبتنی بر آرمان دینی نیست یا دست کم، کمتر می‌توان رنگ و بوی مذهبی به آن داد. (۲۶)

۱-۴ مرگ در دوران دفاع مقدس:

در دوره انقلاب اسلامی و بعد از آن، به ویژه در طول هشت سال دفاع مقدس تفاوت محسوسی در رویکرد شاعران به مرگ مشاهده می‌شود. مرگ در این دوره مفهومی کاملاً آسمانی و الهی می‌یابد. آنچه که در طول این هشت سال پرالتهاب و حرکت‌های خداجویانه و حق‌طلبانه مردم بیشتر نمایان می‌شود، بی‌پروایی از مرگ است. این بی‌پروایی و رستاخیز عارفانه و عاشورایی، نسلی را می‌پرورد که با شهامت و شجاعت، خود را در معرض بارش آتش و گلوله قرار می‌دهند و عاشقانه و عارفانه مرگ را می‌نگرند. مردم در این دوره به چشم خود دو نوع مرگ را در جبهه‌های جنگ مشاهده‌گر هستند: مرگ ارادی یا مردن از خود پیش از مردن و مرگ حتمی. حال به درون‌مایه‌های برجسته در پیوند با مرگ در شعرهای امین پور می‌پردازیم.

تعبیر شاعرانه امین پور در توصیف درونمایه مرگ :

۱-۲. مرگ / برنامه‌ای نیازمند حوصله: شاعر معتقد است که آدمی

برای مرگ نیز چون دیگر برنامه‌های زندگی‌اش باید وقت صرف کرده و بر روی آن تأمل کند؛ اندکی تأمل روی این حقیقت غیرمترقبه آن را بسی پذیرفتنی می‌نماید؛ تا جایی که می‌توان آن را پناهگاه امنی برای رهایی از دغدغه‌های روزمره زندگی یافت.

آه ... / مردن چقدر حوصله می‌خواهد / بی آنکه در سراسر عمرت /
یک روز، یک نفس /

بی حس مرگ، زیسته باشی! / انگار این سال‌ها که می‌گذرد / چندان که لازم است / دیوانه نیستم / احساس می‌کنم که پس از مرگ / عاقبت / یک روز دیوانه می‌شوم! (آینه‌های ناگهان، ص ۲۸)

۲-۲. مرگ / حکایت همیشگی: مرگ حکایتی است که در طول

زندگی موجودات نمونه عینی و عملی می‌یابد. این حکایت همیشگی پیش از آنکه آدمی خود را برای شنیدن آن آماده کند، او را فرامی‌گیرد.

حرف‌های ما هنوز ناتمام ... / تا نگاه می‌کنی: / وقت رفتن است / باز هم همان حکایت همیشگی! / پیش از آنکه باخبر شوی / لحظه عزیزت تو ناگزیر می‌شود /

آی... / ای دریغ و حسرت همیشگی! / ناگهان / چقدر زود دیر می‌شود! (همان، صص ۴۶ و ۴۷)

۳-۲. مرگ / قطار ابدی / رفتن: این جهان بسان مهمان‌سرای است

که همه موجودات در آن مسافرنند و در ایستگاه زندگی منتظر قطاری ابدی هستند؛ قطاری که برای مسافران آن، بازگشتی متصور نیست.

این باد بی‌قراری / وقتی که می‌وزد / دل‌های سرنهاده / ما / بوی بهانه‌های قدیمی / می‌گیرد / و زخم‌های کهنه / ما باز / در انتظار حادثه‌ای تازه / خمیازه می‌کشند / انگار بوی رفتن / می‌آید. (همان، صص ۱۲۸ و ۱۲۹)

قطار می‌رود / تو می‌روی / تمام ایستگاه می‌رود / و من چقدر ساده‌ام /
که سال‌های سال در انتظار تو / کنار این قطار رفته ایستاده‌ام / و همچنان /
به نرده‌های ایستگاه رفته / تکیه داده‌ام! (دستور زبان عشق، ص ۹)

۴-۲. مرگ / مسلخ تقدیری: همه موجودات در روزی مقدر طعم

مرگ را خواهند چشید. شاعر اذعان می‌دارد که آدمی خود با پای خویش قدم در این مسلخ می‌گذارد. وقتی که بره‌ای / آرام و سر به زیر / با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر می‌شود / زنگوله‌اش چه آهنگی دارد؟ (همان، ص ۲۳)

بیچارهٔ دچار تو را چاره جز تو چیست؟ چون مرگ ناگزیری و تدبیر تو محال (گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۱۱۹)

۵-۲. مرگ / اتفاق سرد و خاموش زندگی:

افتاد / آنسان که برگ / - آن اتفاق زرد - / می‌افتد / افتاد / آنسان که مرگ / - آن اتفاق سرد - / می‌افتد. (تنفس صبح، صص ۱۳ و ۱۴)

۶-۲. مرگ / عفریتی خون آشام:

شب موقع بدی است / هر شب تمام ما / با چشم‌های زل زده می‌بینیم / عفریت مرگ را / کابوس آشنای شب کودکان شهر / هر شب لباس واقعه می‌پوشد... / اینجا سپور هر صبح / خاکستر عزیز کسی را همراه می‌برد. (همان، ص ۳۲)

۷-۲. مرگ / ایستایی و تکاپو نداشتن:

هرگز / دلم نخواست بگویم: / هرگز / مرگ از طنین هرگز / می‌زاید / اما همیشه / از ریشهٔ همیشه می‌آید / رفتن / همیشه رفتن / حتی همیشه در نرسیدن / رفتن! (گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۵۵)

۸-۲. مرگ / حقیقتی دریابنده و فراگیر:

ما در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم / اما / تو / ناگهان همه را در می‌یابی! (همان، ص ۵۸)

دور از تبارم / روزی روی دست‌های مرگ / می‌بارم / و چراغی / سوختن را / فراموش می‌کند / و صدایی / دود می‌زند / و خیابانی / پر از سیاهی حسرت می‌شود! (همان، ص ۱۰۲)

۲-۹. مرگ / زندگی در گرو پذیرش مرگ:

از دید امین‌پور، داشتن یک زندگی آرام در گرو، تن دادن به مرگ اختیاری و ترک تعلقات است. چنین مرگی سعادت است که نصیب همگان نمی‌شود.

من / سال‌های سال مردم / تا اینکه یک دم زندگی کردم / تو می‌توانی / یک ذره / یک مثنوی / مثل من بمیری؟ (دستور زبان عشق، ص ۳۰)

با شواهدی که ارائه شد، می‌توان گفت مسئله مرگ در اشعار دوران جنگ، صبغه‌ای مذهبی یافته است، ولی در اشعار دوران بعد از جنگ او گویی شاعر بیشتر درون‌گرا شده و هر جا که از مرگ سخن رانده آن را امری غیرمترقبه و ناگهانی می‌داند که فرصت زندگی را از وی سلب می‌کند؛ در واقع، مرگ در این دسته از آثار شاعر جنبه شخصی و فردی به خود می‌گیرد که نشانی از تحولات فکری و دلیلی بر اقتضائات روحی شاعر بعد از جنگ تحمیلی تواند بود.

همان‌طور که گفته شد، شعر قیصر یکی از زیباترین نمونه‌های تلاش شاعران جوان انقلاب در ترسیم زخم و درد، ستیز و نبرد، حماسه‌آفرینی رزمندگان جوان و پرشور انقلاب در جبهه‌های جنگ، لحظات زیبای رویارویی شهیدان با مرگ و در آغوش کشیدن آن و صحنه ناب وصال روح پاک و مقدس شهیدان به پیشگاه حق و حقیقت است. آنچه که بیش از همه در اشعار دوران جنگ او مشهود و حائز اهمیت است، رابطه عاشقانه وی با شهیدان است.

قبل از پرداختن به درون‌مایه شهادت در شعر او، ابتدا به جایگاه شهیدان در دنیا و آخرت از دید آیات قرآنی و روایات اسلامی و نیز به چگونگی ارتباط یافتن آن با مفهوم «لقاء الله» و اهمیت این مسئله در عرفان اسلامی می‌پردازیم.

۳- شهادت، هجرتی سرخ:

واژه «شهادت» در زبان عربی از ثلاثی مجرد شَهِدَ برگرفته شده است. احمد بن فارس در معجم مقاییس اللغة ذیل ماده شَهِدَ می‌گوید: ماده شین و هاء و دال اصلی است که دلالت می‌کند بر حضور علم و اعلام و آگاهی دادن و تمامی صیغه‌ها و متفرعات و مشتقات آن، همگی به گونه‌ای این معانی را دربردارد. کلمه شهید که از مشتقات شهادت است، به معنای کشته

شده در راه خداوند می‌باشد. واژه شهید صفت مشابه از ریشه شهد و مصدر شهادت است و بر دوام و ثبات دلالت دارد، خلاف کلمه شاهد که حدوث آن را می‌رساند.

۳-۱. منزلت شهیدان در آیات قرآنی و روایات اسلامی:

شهید از اسماء خداوند متعال است و در قرآن کریم هفده بار به این معنی آمده است. (۲۷) کلمه شهادت و مشتقات آن در قرآن کریم در این آیات آمده است:

«الشهادت (الاضطهاد): بقره: ۱۵۵ و ۱۵۷ و ۱۵۸. توبه: ۱۱۱. بروج: ۱ تا ۱۰. الشهید: آل عمران: ۹۸. نساء: ۳۳، ۷۹ و ۱۶۶. مائده: ۱۱۷. انعام: ۱۹. یونس: ۲۹ و ۴۶. رعد: ۲۹. مجادله: ۶. بروج: ۹. عادیات: ۶. و الشهداء: بقره: ۱۵۵. آل عمران: ۱۶۹ تا ۱۷۴. نساء: ۶۹، ۷۲ و ۷۴. حج: ۵۸. محمد: ۴ تا ۶. حدید: ۱۹» (۲۸)

شهید کسی را در اسلام گویند که در معركة قتال و جهادی که به امر نبی یا نائب خاص او باشد، کشته شود و بر غریق و مبطون و ... نیز اطلاق شده است. شهید در اصل از شهود است؛ یعنی حضور یا از شهادت است به بصر و از جمله کسانی که در راه خدا کشته شوند شهید گویند یا از جهت آنکه ملائکه نزد آنها حاضر شوند یا از جهت حضور روح آنها نزد حق. (۲۹) تصویری که قرآن کریم از شهیدان ارائه می‌دهد، آنها را دارای ویژگی‌های زیر می‌داند: ۱- زنده بودن شهیدان نزد خداوند متعال؛ ۲- شهیدان روزی می‌یابند (آل عمران، ۱۶۹)؛ ۳- شهیدان مورد مغفرت و رحمت قرار می‌گیرند (آل عمران، ۱۵۷)؛ ۴- شهادت کفاره گناهان است و ضمانت بهشت (آل عمران، ۱۹۵)؛ ۵- منزلت شهیدان: شهیدان از چنان منزلتی برخوردارند که خداوند متعال به فرمان‌پذیران محض خدا و رسول وعده می‌دهد که اگر در عهد خویش راستین باشند، با شهیدان خواهند بود (نساء، ۶۹)؛ (۳۰) ۶- شهیدان پاداشی بزرگ دارند. (نساء، ۷۴)؛ ۷- شهیدان در آخرت به جایگاه مورد پسند خویش در می‌آیند. (حج، ۵۹)؛ ۸- اعمال شهیدان هرگز تباه نخواهد شد. (محمد، ۴ تا ۶).

اینک به چند آیه از قرآن درباره شأن و منزلت شهیدان در جهان آخرت اشاره می‌شود: ۱- وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بل احياءٌ

و لكن لا تشعرون. (۳۱) ۲ - وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. (۳۲) ۳ - وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ؛ (۳۳) ۴ - وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. (۳۴) ۵ - وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَ لَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بِأَلْهِمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها لَهُمْ. (۳۵) ۶ - إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يُقتلون و وعداً عليه حقاً في التَّورِيبه وَ الانجيل وَ القرآن وَ مَنْ أوفى بعهده من الله فاستبشروا بِبَيْعِكُمْ الَّذِي بايعتم به وَ ذلك هو الفوز العظيم. (۳۶) ۷ - وَ مَنْ يُقاتل في سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيه أَجْراً عَظِيماً. (۳۷) ۸ - وَ الَّذِينَ هاجروا في سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقا حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ. (۳۸)

در روایات اسلامی نیز درباره شهید و شهادت و فضیلت های این حرکت مقدس، احادیث متعددی روایت شده است که به چند مورد اشاره می شود: پیامبر (ص) فرمودند: شرافتمندانه ترین مرگ، کشته شدن در راه خداوند است؛ در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست. (۳۹) امام علی (ع) می فرماید: آن زندگی که در آن دیگری بر انسان چیره است، مرگ است و مرگی که انسان با قدرت خود انتخاب می کند، زندگی راستین است. (۴۰) امام باقر (ع) فرمودند: هیچ قطره ای محبوب تر از قطره خونی که در پیشگاه خدا، در راه او ریخته شود، نیست و هیچ گامی محبوب تر در پیشگاه خدا از گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می گردد، نمی باشد. (۴۱) امام رضا (ع) فرمودند: نخستین کسی که داخل بهشت می شود، شهید است. (۴۲) امام خمینی (ره) درباره شهیدان فرمودند: از شهیدان ارجمندی که خداوند متعال در شأن آنان کلمه بزرگ «احیاء عند ربهم یرزقون» را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت؟ آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را، می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد بارها! این چه سعادت عظیمی است که نصیب بزرگان خاص خود فرموده ای که ما از آن محرومیم. (۴۳)

می توان گفت شهادت در فرهنگ و مذهب ما، یک «حادثه خونین و ناگوار» محسوب نمی شود. این مفهوم در بینش اسلامی شیعه، بر خلاف تاریخ ها و فرهنگ های دیگر که آن را یک حادثه و مرگ تحمیل شده بر قهرمان و نوعی تراژدی می دانند، یک «هدف قطعی و ایده آل» است؛ وسیله

نیست، بلکه خود، هدف است و اصالت. در یک کلام، شهادت مرگی نیست که دشمن بر مجاهد تحمیل کند؛ بلکه مرگ دلخواهی است که مجاهد با همه آگاهی و همه منطق و شعور و بینایی خویش انتخاب می‌کند. دکتر علی شریعتی معتقد است: «شهید کسی است که همه وجود خویش را یک‌جا در راه آن ایده‌آل مقدسی نفی می‌کند که سرچشمه تقدسی است که همه بدان معتقدیم.» (۴۴)

۲-۳. مسئله شهادت در هشت سال جنگ تحمیلی و ارتباط یافتن آن با مسئله لقاءالله:

هشت سال دفاع مقدس فرصت مناسبی را فراهم کرد تا انسان‌های آگاه و بیدار اندیش خود را در این عرصه بیازمایند و ایمان خود را در معرض آزمایش قرار دهند. انسان‌های وارسته‌ای که ارزش‌های انسانی را بر منافع شخصی خود ترجیح دادند و با عزت نفس و منشی بلند، قدم در راهی نهادند که پایانی جز حیات ابدی و زندگی جاویدان برای آن‌ها دربرداشت. لحظه‌های خونین جنگ و نبرد در دفاع مقدس، لحظه زیبای تماشایی عروج جان‌های پاک به عرش الهی و آرام گرفتن در آن حرم امن الهی بود. لحظه عاشقانه پرواز مرغ جان‌ها از دنیای خاکی و پردغدغه به سوی آسمان معنویت بود.

می‌توان گفت یکی از علل مهم گزینش شهادت، رسیدن به مرتبه لقاء الله است. وصول به لقای الهی، نهایت کمال یک انسان مؤمن است و این کمال هنگامی حاصل می‌شود که انسان عاشق صادق و راستین به قرب ربوبی دست یافته باشد و ترسیم‌کننده تعبیر اتصال قطره به دریا و انقطاع از ماسوی الله باشد. در روایات مختلف آمده است که شهید به وجه الله می‌نگرد و آرامش و آسایش می‌یابد. عظمت و اهمیت کشته شدن در راه خدا نیز به جهت حضور در پیشگاه باقیه الهی است و این بزرگترین نعمتی است که شهید و یا هر سالک و عارف الهی به آن نایل می‌شود. شهید به چنان درجه‌ای می‌رسد که میان او و محبوب پرده و حجابی نمی‌ماند. کدام مؤمن راستین می‌تواند خود را از چنین سعادت و نعمتی عظیم محروم و بی‌بهره گرداند. حال به اهمیت مسئله لقاء الله در فرهنگ شیعه می‌پردازیم.

۳-۳. لقاءالله در سخن معصومان و عرفا:

سخنان معصومان در رابطه با مسئله لقاءالله، ناظر به رؤیت و دیدار با چشم دل و ادراک قلوب است. در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی (ع) درباره لقاءالله می‌خوانیم: «چشمان ظاهری خدای را نبینند، بلکه دل‌ها او را با حقیقت ایمان درک می‌کنند.» مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: «دیدن با چشم دل همان بصیرت است که آن‌ها از آثار یقین هستند.» (۴۵)

می‌توان گفت تمنی و آرزوی مرگ بر دو قسم است: تمنی مذموم و آن مربوط به کسی است که مرگ را نابودی پنداشته، بر اثر ناراحتی و سختی دنیوی تقاضای مرگ می‌کند؛ تمنی ممدوح: مؤمنانی که حقیقتاً به مرگ علاقه دارند و مقدمات چشیدن آن را نیز فراهم می‌کنند. مؤمن حبیب و ولی خداست و چون هر حبیبی مشتاق دیدار است، او نیز مشتاق لقاءالله است و هیچ لذتی برای او به اندازه لذت مردن نیست. (۴۶)

مسئله لقاءالله ارتباط تنگاتنگی با شهادت دارد. شهیدان مصداق واقعی، مؤمنانی هستند که مشتاق دیدار حق‌اند و مرگ را امری لذت‌بخش و وصال بعد از آن را لذت‌بخش‌تر می‌یابند؛ در واقع، از جمله اهداف والای شهیدان، به ویژه در دوران دفاع مقدس برای حضور در جبهه‌های جنگ و نبرد، آزادی و رهایی از بند تعلقات و به عبارتی ماسوی الله و پیوستن به قرب الهی بود. جبهه‌های جنگ در طول هشت سال جنگ تحمیلی صحنه زیبای جانبازی شهیدان و پرواز دادن مرغ‌جان‌ها برای رسیدن به دیدار حق بود. حضور شاعرانی چون قیصر امین‌پور در جبهه‌های جنگ و نبرد و توصیف اعمال قهرمانانه و جان‌بر کفانه رزمندگان یکی از عوامل عمده ثبت و ضبط لحظات به یاد ماندنی جنگ است. حال به بررسی درون‌مایه‌های عمده شهید و شهادت در شعر قیصر امین‌پور می‌پردازیم.

۴- تعابیر شاعرانه امین‌پور در توصیف درون‌مایه شهادت:

۴-۱. شهادت / وصول به لقای الهی: از جمله مفاهیم والایی که در عرصه دفاع مقدس بیشتر مشهود است، لحظات عرفانی راز و نیاز شهیدان برای تقرب به درگاه حق بود. شهیدان پرشورترین احساسات درونی و عمیق‌ترین اعتقادات دینی خود را به‌کارگرفته بودند و تنها چیزی که در آن دوران پرخطر و وحشت‌زا، آن‌ها را با وجود تعداد نفرت‌اندک و کمی

سلاح‌های نظامی به ادامه جنگ و مقاومت وامی داشت، همین عقیده راسخ دینی - افتخار دیدار حق را در آخرت یافتن - بود. همه ذکرها و دعاهای شهیدان حاکی از بیان یک مطلب بود: تقرب به خدا و دیدار او.

یک نفس با دوست بودن همنفس	آرزوی عاشقان این است و بس (آینه‌های ناگهان، ص ۹۱)
موجیم و وصل ما، از خود بریدن است	ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است (همان، ص ۱۴۹)
از عمر دو روزی گذران ما را بس هر چند دعای ما اجابت نشود	یک لحظه وصل عاشقان ما را بس همصحبتی تو در جهان ما را بس (در کوچه آفتاب، ص ۱۲)
خود را چو ز نسل نور می‌نامیدند سیراب شدند زانکه در اوج عطش	رفتند و به کوی دوست آرامیدند آن حادثه را به شوق آشامیدند (همان، ص ۶۵)
شهادت لاله‌ها را چیدنی کرد	به چشم دل خدا را دیدنی کرد (همان، ص ۹۹)
فصل کشت و موسم برزیگری است فصل دیگرگونه، دیگرگونه فصل	عاشقان این فصل، فصل دیگری است فصل پایان جدایی، فصل وصل (تنفس صبح، ص ۷۸)
در دل عطش عشق خدایی ما راست هر چند در این جهان غریبیم همه	دیوانه و صلیم و جدایی ما راست خود از سر غربت آشنایی ما راست (همان، ص ۱۰۶)

۲-۴. شهادت / اکسیر زندگانی ابدی: آدمی از همان دوره‌های نخستین خلقت هستی تا کنون، در اندیشه دست یافتن به زندگانی جاودان و یا حداقل عمر طولانی بوده و هست. این امر حکایت از شدت علاقه انسان به زندگی دارد. دستیابی به حیات ابدی و عمر طولانی در گرو تحمل شرایط خاص و دشواری‌های طاقت‌فرسا حاصل می‌شود. مثلاً داستان آب حیات (۴۷) و قرار داشتن آن در ظلمات و رفتن خضر (ع) و اسکندر در پی آن و توفیق یافتن خضر (ع) در نوشیدن از آن آب و حیات ابدی یافتن

ایشان و بی نصیب ماندن اسکندر از آن، نمونه‌ای از تلاش انسان‌ها برای رسیدن به حیات ابدی است. در قرآن کریم نیز سخن از پاداشی به شهیدان است که در آن نوید حیات ابدی به آن‌ها داده شده است؛ چه پاداشی بزرگ‌تر و باشکوه‌تر از این!

امین‌پور نیز با تکیه بر آیات قرآنی و روایات اسلامی، جاودانه‌ترین طرز بودن را مرگ سرخ یا همان شهادت می‌داند.

ماندند به عهد خویش و رفتند	رفتند ولی همیشه ماندند
کو عمر خضر، رو طلب مرگ سرخ کن	کاین شیوه جاودانه‌ترین طرز بودن است
ای خوشا خروشیدن، جاودانه جوشیدن	همچو رود ناآرام، زین کرانه کوچیدن

(تنفس صبح، ص ۴۱)
(همان، ص ۴۸)
(همان، ص ۶۷)

نام تو نور / نام تو سوگند / نام تو شور / نام تو لبخند / لبخند در تلفظ نامت / ضرورتی است! / نامی برای مردن / نامی برای تا به ابد زیستن / نامی برای بی که بدانی چرا / گاهی گریستن / تاریخ عاشقان / فهرست کوچکی از بی شمار نام شهیدان توست. (آینه‌های ناگهان، صص ۴۴ و ۴۵)

تو همچون غنچه‌های چیده بودی	که در پرپر شدن خندیده بودی
مگر راز حیات جاودان را	تو از «فهمیده»ها فهمیده بودی؟
کس راز حیات او نداند گفتن	بایست زبان به کام خود بنهفتن
هر چند میان خون خود خفت ولی	سوگند که خون او نخواهد خفتن

(در کوچه آفتاب، ص ۹۳)
(همان، ص ۴۲)

۳-۴. شهادت / تحقیر مرگ: شاعر توصیف‌گر مرگی است که بسی پست و حقیر شده و در عین حال متعجب از استقبال شهیدان از وی است. شگفت‌تر آنکه شهیدان نه تنها از رویارویی با مرگ ترس و وحشتی ندارند، بلکه با لبخندی عمیق بر لبانشان او را به آغوش می‌کشند.

خیال دار تو را خصم از چه می‌بافد؟	گلوی شوق که باشد، طناب لازم نیست (تنفس صبح، ص ۳۸)
دگر به منطق منسوخ مرگ می‌خندم	مگر به شیوه دیگر مرا مجاب کنید (همان، ص ۴۶)
آهنگ وداع و ترک یاری دارد بر دوش گرفته جان چو باری سنگین	گویی که سر شگفت کاری دارد بی تاب که با مرگ قراری دارد (در کوچه آفتاب، ص ۳۵)
آنسان که نسیم برگ را می‌بوسد وقتی لب پلک خسته‌اش را می‌بست	یا حادثه زین و برگ را می‌بوسد گفتی که لبان مرگ را می‌بوسد (همان)
پیراهنی از شتاب خواهم پوشید گر آتش صد هزار دوزخ باشی	دیدار تو را به شوق خواهم کوشید ای مرگ تو را چو آب خواهم نوشید (همان، ص ۳۷)
گفتم که چرا دشمنت افکند به مرگ گفتم که وصیتی نداری، خندید	گفتا که چو دوست بود خرسند به مرگ یعنی که همین بس است، لبخند به مرگ (همان، ص ۵۲)
چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت گویی به زبان مرگ دیگرگونش	یک فصل در این زمانه استاد و گذشت مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت (همان، ص ۵۳)
ما دشمن آه و آوخ و افسوسیم دریا دریا، اگر ز ما برگیرند	با شوق لبان مرگ را می‌بوسیم کم می‌نشویم از آنکه اقیانوسیم (همان، ص ۷۰)
نعره زدم: عاشقان گرسنه مرگند	درد مرا قوت لایموت گرفتند (آینه‌های ناگهان، ص ۷۸)

مرد ماهیگیر / طعمه‌هایش را به دریا ریخت / شادمان برگشت / در میان
تور خالی / مرگ / تنها دست و پا می‌زد. (دستور زبان عشق، ص ۳۱)

۴-۴. شهادت / تحقیر سوگ و ماتم:

طوریم که در پی خطاب آمده‌ایم / نوریم ولیک در حجاب آمده‌ایم

کوریم و به جشن آفتاب آمده‌ایم
(در کوچه آفتاب، ص ۴۳)

در مجلس سوگ تو، تو را کی ببینیم

۵-۴. شهید / لاله / احتیاط:

شاعر بر این اعتقاد است که آنجا که باران داغ و آتشین توپ و تانک و گلوله دشمن می‌بارد، هر آن گلی که شکوفا نشود، کمتر از خار است.

ز باغ لاله خبرهای داغ بسیار است
به چشم ما گل بی داغ کمتر از خار است
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۳۷)

شنیدن خبر مرگ باغ دشوار است
در این کرانه که بران داغ می‌بارد

هنگام بهار و فصل نوروزی خون
بر دامن سبز دشت گلدوزی خون
(در کوچه آفتاب، ص ۶۲)

برخیز و بخوان سرود پیروزی خون
با رویش لاله‌های خونین بنگر

مبادا روی لاله پا گذاریم
(همان، ص ۷۴)

ز خون هر شهیدی لاله‌ای رست

آیات کتاب سرخ ابلاغ شکفت
غیر از گل کاغذی که بی‌داغ شکفت
(همان، ص ۸۳)

امروز ز هر گلی که در باغ شکفت
با داغ شکفت هر گلی در این فصل

به گرمی گفت خون این شهیدان
نخواهد خفت خون این شهیدان
(همان، ص ۹۶)

چو گل بشکفت خون این شهیدان
که: تا چشم زمان بیدار باشد

همان مهر داغ تو را دیده‌ام
کز آن بوی نام تو نشنیده‌ام؟
که هر جا گلی دیده‌ام، چیده‌ام
(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۹۳)

به هر جا چمن در چمن، گل به گل
کدامین چمن را گل از گل شکفت
به بوی تو، تنها به بوی تو بود

برای چیدن گل انتخاب لازم نیست
(تنفس صبح، ص ۲۷)

در این چمن که ز گل‌های برگزیده پر است

گفتم: / در شهر ما / دیوارها دوباره پر از عکس لاله‌هاست / اینجا وضعیت
خطر گذرا نیست. (همان، ص ۳۱)

که خون لاله به چشمت حلال می آید که بوی سبزترین فصل سال می آید (همان، ص ۳۳)	بیا و راست بگو، چیست مذهب ای عشق به لحظه لحظه این روزهای سرخ قسم دلی که معرفت کسب درد را گم کرد ز بس فرشته به تشییع لاله آمد و رفت (همان، ص ۳۷)
شناسنامه گل‌های باغ را گم کرد صدای مبهم برخورد بال می آید (همان، ص ۵۰)	

شاعر با زبانی طنزآلود به منکران کوچ لاله هشدار می‌دهد که شما با پرسیدن از علت کوچ شهیدان خود را در ورطه کافری قرار می‌دهید!

مپرس از دل خود «لاله‌ها چرا رفتند؟»
که بوی کافری از این سؤال می آید
(همان)

۶-۴. شهادت / شکوفا شدن و خندیدن غنچه:

معنی شکوفایی است، ترجمان والایی است
مثل غنچه خندیدن، چون جوانه روییدن
(همان، ص ۶۸)

۷-۴. شهید / غنچه نشکفته:

در خاک شد صد غنچه در فصل شکفتن
ما نیز جز خاکستری بر سر نکردیم
(همان، ص ۴۱)

۸-۴. شهید / سرو سبز راست قامت:

خوشا چون سروها استادنی سبز
خوشا چون برگ‌ها افتادنی سبز
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۵۸)

چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت
گویی به زبان مرگ دیگرگونش
یک فصل در این زمانه استاد و گذشت
مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت
(در کوچه آفتاب، ص ۵۳)

این سبز سرخ کیست؟ / این سبز سرخ چیست که می‌کارید؟ / ... او را چنان که خواست / با آن لباس سبز بکارید / تا چون همیشه سبز بماند / تا چون همیشه سبز بخواند / او را وقتی که کاشتند / هم سبز بود، هم سرخ /

آنگاه آن یار بی قرار/ آرام در حضور خدا آسود/ هر چند سرخ سرخ به خاک افتاد/ اما/ این ابتدای سبزی او بود ... (تنفس صبح، صص ۲۵ تا ۲۷)

۹-۴. شهید/ گل/ باد/ پرپر شدن: شاعر از گل‌هایی می‌سراید که هر چند وزش باد شلیک دشمن آن‌ها را پرپر کرده ولی همین پرپر شدن اوج زیبایی و طراوت آن‌هاست و بسی بر خود می‌بالد که کشورش از این دست گل‌ها فراوان دارد.

گرچه گل دسته دسته پرپر شد	باز از این دست گل فراوانند
تو همچون غنچه‌های چیده بودی	(در کوچه آفتاب، ص ۶۴)
بیا ای دل از اینجا پر بگیریم	که در پرپر شدن خندیده بودی
بیا گم کرده دیرین خود را	(همان، ص ۹۳)
	ره کاشانه دیگر بگیریم
	سراغ از لاله پرپر بگیریم
	(همان، ص ۱۰۳)

۱۰-۴. شهید/ بیدار دوران‌ها/ خون جوشان:

هرچند میان خون خود خفت ولی	سوگند که خون او نخواهد خفتن
چون گل بشکفت خون این شهیدان	(در کوچه آفتاب، ص ۴۲)
که: تا چشم زمان بیدار باشد	به گرمی گفت خون این شهیدان
	خواهد خفت خون این شهیدان
	(همان، ص ۹۶)

۱۱-۴. شهادت/ عشق‌ورزی:

شاعر حرکت عظیم و با شکوه رزمندگان جان بر کف را تقصیر عشق می‌داند و معتقد است که فقط و فقط محرک پرقدرت و تأثیرگذاری چون عشق است که آدمی را به کارهای سخت وامی‌دارد و بسی این سختی‌ها را بر او شیرین و گوارا می‌سازد.

ما که اینهمه برای عشق/ آه و ناله دروغ می‌کنیم/ راستی چرا در رثای بی شمار عاشقان/ - که بی دریغ -/ خون خویش را نثار می‌کنند/ از نثار یک دریغ هم/ دریغ می‌کنیم؟ (گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۳۸)

خوشه سرمست رسیدن شد و از شاخه فروریخت تا که در خاک، رگ و ریشه این تاک بماند جز صدای سخن عشق صدایی نشنیدم که در این مهمه گنبد افلاک بماند^(۴۸)(همان، ص ۸۷)

صدایی به رنگ صدای تو نیست	به جز عشق نامی برای تو نیست
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۳۹)	
خوشا زان عشق‌بازان یاد کردن	زبان را زخمه فریاد کردن
	(همان، ص ۱۶۲)
ز دست عشق در عالم هیاهوست	تمام فتنه‌ها زیر سر اوست
	(همان، ص ۱۶۵)

موج را آیا توان فرمود: ایست! / باد را فرمود: باید ایستاد؟ / آنکه دستور زبان عشق را / بی گزاره در نهاد ما نهاد / خوب می‌دانست تیغ تیز را / در کف مستی نمی‌بایست داد. (دستور زبان عشق، ص ۳۵)

در وصف تو واژه واژگون می‌باید	در عشق تو عقل کو؟ جنون می‌باید
بس خامه شکست و بس مرکب خشکید	توصیف ترا خامه ز خون می‌باید
	(در کوچه آفتاب، ص ۳۶)
آن مرغ که پر زند به بام و در دوست	خواهد که دهد سر به دم خنجر دوست
«این نکته نوشته‌اند بر دفتر عشق	سر دوست ندارد آنکه دارد سر دوست» ^(۴۹)
	(همان، ص ۳۹)
در آتش شوق سوخت دیوانه عشق	کامروز حقیقت است افسانه عشق
بال و پر و جان و سر او جمله بسوخت	پروا نه ز شعله کرد پروانه عشق
	(همان)
از آتش دل گدازه می‌گیرد عشق	وز حادثه رنگ تازه می‌گیرد عشق
این مستی و تردستی و گستاخی را	گویا ز شما اجازه می‌گیرد عشق
	(همان، ص ۴۵)
در ذهن، فرا یادتر از هر یادی	در عشق، تو فرهادتر از فرهادی
	(همان، ص ۴۷)

تا چند به چون و چند می‌پردازی؟
تو مرد نه‌ای، هنوز در آغازی
(همان، ص ۵۰)

سر در ره عشق مشتعل باید داد
سررشته کار دست دل باید داد
(همان، ص ۵۲)

درخشان شد رواق قیرگون طاق
(همان، ص ۱۰۱)

آمد به گرد طایفه ما طواف کرد
در گوشه‌ای ز مسجد دل اعتکاف کرد
باید به بی گناهی دل اعتراف کرد
(تنفس صبح، ص ۲۸)

که خون لاله به چشمت حلال می‌آید
(همان، ص ۳۵)

تو ای عشق با او چه کردی، چه کردی!
(همان، ص ۵۴)

ای عقل که وامانده صدها رازی
یاران سفر عشق به پایان بردند

در راه دل این پاره گل باید داد
عشق است دلیل راه مردان خطر

ز خون عاشق رنگین شد آفاق

جایی دگر برای عبادت نیافت عشق
اشراق هر چه گشت ضریحی دگر نیافت
تقصیر عشق بود که خون کرد بی شمار

بیا و راست بگو، چیست مذهب ای عشق

چه کردی، چه کردی، تو ای عشق با او

۱۲-۴. شهادت / قداست و پاکی / فرازمینی شدن:

آسمانی‌تر از آن بود که در خاک بماند
تا دل روشن نیلوفریش پاک بماند
(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۸۷)

ازین کهنه‌سرای پست رفتی
گرفتی دست دل در دست رفتی
(در کوچه آفتاب، ص ۱۰۲)

غریبی، بی‌کسی، بی‌آشنایی
تو از اینجا نه‌ای، اهل کجایی؟
(همان، ص ۱۰۳)

درون چشمه مهتاب شویم
شگفتا آب را با آب شویم
(تنفس صبح، ص ۱۲۶)

رفت تا دامنش از گرد زمین پاک نماند
از دل برکه شب سرزد و تایید به خورشید

تو از این کوچه بن‌بست رفتی
چنان مادر که دست طفل گیرد

تو تنهایی، تو از تن‌ها جدائی
دلا گویی ترا من می‌شناسم

شهیدان را به نوری ناب شویم
شهیدان همچو آب چشمه پاکند

مزار تو بی مرز و بی انتهاست تو پاکی این خاک جای تو نیست
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۴۷)

۱۳-۴. شهادت / شکستن تندیس «من»:

شهادت یعنی خط بطلان کشیدن بر خواسته‌ها و تعلقات فردی و دنیوی و نادیده گرفتن منافع شخصی خود. آدمی در گرو پذیرفتن موارد گفته شده می‌تواند به سعادت ابدی دست یابد؛ در غیر این صورت، تا زمانی که در بند خویش و دنیای محقر و تنگ و تاریک است، از چنین فیض و منزلتی بی نصیب می‌ماند.

خوشا رقص مردانی از آینه سواران میدانی از آینه
خوشا رفتن از خود، رسیدن به خویش سفر در خیابانی از آینه
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۴۷)

شاعر در بیتی تمثیلی می‌گوید که امواج خروشان دریا برای اینکه بتوانند در ساحل نجات به آرامش برسند، باید خود را بشکنند. شکستن همان و دست یافتن به هدفی والاتر از آن همان!

موجیم و وصل ما از خود بریدن است ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است
(همان، ص ۱۴۹)

ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز خویش آیین آینه، خود را ندیدن است
(همان، ص ۱۵۰)

گذشتن ز سر، سرگذشتی است خونین دلا تا کی تو این ره به زردی نوردی؟
(تنفس صبح، ص ۳۵)

ای خوشا ز خود رفتن مست خلسه‌ای خونین سرخوش از سمعی سرخ، عارفانه رقصیدن
(همان، ص ۴۲)

«لا» بود که کشته‌ولا بود شهید «لا» بود و «الست» را «بلی» بود شهید
با قامت واژگونه در خونش نیز تصویر و تجسمی ز «لا» بود شهید
(در کوچه آفتاب، ص ۴۹)

در بند خویش بودن، معنای عشق نیست / چونانکه زنده بودن، معنای زندگی
(دستور زبان عشق، ص ۴۷)

۱۴-۴. شهادت / پرواز خونین مرغ از قفس تنگ تن:

صبح خون می ریخت از پره‌های بالش چون که شب / آخرین تصویر پرواز تو را دیدم به خواب
(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۸۰)
زخم تو نکته‌ای است که باید خواند / در امتداد پرواز / زخم تو مثل نقطه
آغاز است. (آینه‌های ناگهان، ص ۱۱۰)

ما مرغ بی پریم، از فوج دیگریم / پرواز بال ما، در خون تپیدن است
پر می کشیم و بال، بر پرده خیال / اعجاز ذوق ما، در پر کشیدن است
(همان، ص ۱۵۰)
بین بی بال تابوتش به پرواز / زمان دنبال تابوتش به پرواز
ز اوج آسمان خورشید می رفت / به استقبال تابوتش به پرواز
(همان، ص ۹۸)

آن روز / بگشوده بال و پر / با سر به سوی وادی خون رفتی / گفتمی:
«دیگر به خانه بازمی گردم / امروز من به پای خودم رفتم / فردا شاید مرا به
شهر بیاورند / - بر روی دست‌ها-». (تنفس صبح، صص ۷ و ۸)

تمام حجم قفس را شناختم، بس است / بیا به تجربه در آسمان پری بزنیم
(همان، ص ۷۰)
اسطوره بی بال پریدن ما بیم / پروانه بی پریم و بی پرواییم
(همان، ص ۱۱۸)

از رفتنت دهان همه باز / انگار گفته بودند: / پرواز! / پرواز!

(دستور زبان عشق، ص ۲۹)

از آن کبوترهای بی پروا که رفتند / یک مشت پر جامانده بر بام رسیدن
(همان، ص ۷۴)

۱۵-۴. شهید / قومی از نسل خون: کشورهای اسلامی به جهت

برخورداری از اعتقادات راسخ دینی و به پشتوانه آن، مقاومت‌های جان-

فشانانه و قهرمانانه، همواره مورد هجوم و تجاوز اقوام باطل و سست‌عنصر بوده‌اند و می‌توان گفت که این گروه‌ها مسلمانان را خطری جدی علیه پیشبرد برنامه‌های خود احساس می‌کنند. آنچه که این ملت‌ها را به جنگ و شورش وامی‌داشت، این بود که: چگونه مردم یک کشور با وجود کمی تعداد نفرات و تجهیزات جنگی اینگونه می‌تواند مقاوم باشد و تن به شکست و عقب‌نشینی ندهد؟ چگونه ممکن است که مردمی با وجود از دست دادن یاران و سربازانش، بیش از پیش مقاوم و ثابت‌قدم‌تر شود؟ و ... پاسخگویی به این سؤالات بسیار روشن و بدیهی است. مردم کشورهای اسلامی برای حفظ کیان ملی و حراست از مرزهای کشورشان، مرگ با عزت را بر زندگی ننگین ترجیح می‌دهند و هرگز حاضر به سر تعظیم فرود آوردن در برابر متجاوزان و زورگویان نمی‌شوند.

قومی از زخم و خون، نسل در نسل
از تبار جنون پشت در پشت
(آینه‌های ناگهان، ص ۱۵۲)

۱۶ - ۴ شهادت / مفهوم تازه‌ای به زندگی بخشیدن:

چون برگ ز روی شاخه افتاد و گذشت
گویی به زبان دیگرگونش
یک فصل در این زمانه استاد و گذشت
مفهوم دگر به زندگی داد و گذشت
(در کوچهٔ آفتاب، ص ۵۳)

۱۷ - ۴. شهید / نور و روشنی:

امین‌پور به مصداق «آنچه را که عیان است / چه حاجت به بیان است» معتقد است که پرسش از جایگاه و منزلت شهیدان خطاست. تنها میان ساکت شب‌ها / بر خواب ناتمام جسدها / خفاش‌های وحشی دشمن / حتی ز نور روزنه بیزارند. (تنفس صبح، ص ۲۱)

شب عبور شما را شهاب لازم نیست
که با حضور شما آفتاب لازم نیست
(همان، ص ۲۷)

کجاست جای تو؟ - از آفتاب می‌پرسم - / سؤال روشن ما را جواب لازم نیست. (همان، ص ۳۸)

زین روی در قفاست همه سایه‌های ما

(همان، ص ۶۲)

ذره‌بین کوچکی در دست‌هایت آفتاب

(گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۸۰)

تا دل روشن نیلوفریش پاک بماند

(همان، ص ۸۷)

ما رو به آفتاب سفر می‌کنیم و بس

در نگاهت نقطهٔ ابهام گنگی بود خاک

از دل برکهٔ شب سرزد و تایید به خورشید

نام تو نور/ نام تو سوگند/ نام تو لبخند/ لبخند/ در تلفظ نامت/ ضرورتی

است! / نامی برای مردن/ نامی برای تا ابد زیستن (آینه‌های ناگهان، ص ۴۴)

ای جوشش خون گرم‌تان شهر آشوب!

یک روز کند هزار خورشید غروب؟

(در کوچهٔ آفتاب، ص ۳۱)

این پرسش را جواب، کاری است شگفت

بوسیدن آفتاب، کاری است شگفت

(همان، ص ۴۱)

کوریم و به جشن آفتاب آمده‌ایم

(همان، ص ۴۲)

هر قطرهٔ خونت، آفتابی است شگفت

(همان، ص ۴۳)

از خون تو این کتاب شیرازه گرفت

با قامت آفتاب اندازه گرفت

(همان، ص ۵۸)

دل از عشق مالامال ما را

که چینه آفتاب کال ما را؟

(همان، ص ۹۴)

زمان دنبال تابوتش به پرواز

به استقبال تابوتش به پرواز

(همان، ص ۹۸)

ترا از زخم گویی انبساطی است

ترا با هر چه خورشید ارتباطی است

ای ناب‌ترین معنی این واژهٔ خوب!

کس در سفر کدام منظومه بدید

نوشیدن نور ناب، کاری است شگفت

تو گونهٔ یک شهید را بوسیدی؟

در مجلس سوگ تو، تو را کی بینم؟

خفاش مگر خون تو بیند در خواب

جان تو دوباره جامه‌ای تازه گرفت

پیراهن تازهٔ تو را می‌باید

بیا بنگر عروج بال ما را

خیال خام دشمن کی رسد باز

بین بی بال، تابوتش به پرواز

ز اوج آسمان خورشید می‌رفت

ز خون گسترده در پایت بساطی است

چنان از شرق می‌خندی که گویا

به خون عاشقان رنگین شد آفاق / درخشان شد رواق قیرگون طاق
(همان، ص ۱۰۱)

پیشانی تو / تفسیر لوح محفوظ / پیشانی تو سوره نور است / این راز سر به
مهر قدیمی / از دستبرد حادثه دور است. (آینه های ناگهان، ص ۱۱۰)

۱۸-۴. شهادت سماعی سرخ با تن بی سر:

بی دست و پاتر از دل خود کس ندیدم / زان رو که رقصی با تن بی سر نکردیم
(تنفس صبح، ص ۲۹)

سرخوشانی که در سماعی سرخ / پای کوبان و دست افشانند
گر نسیمی ز سوی دوست رسد / باگی از برگ های لرزانند
(همان، ص ۴۰)

ای خوش از خود رفتن، مست خلسه ای خونین / سرخوش از سماعی سرخ، عارفانه رقصیدن
(همان، ص ۴۲)

خوشا رقص مردانی از آینه / سواران میدانی از آینه
خوشا رفتن از خود، رسیدن به خویش / سفر در خیابانی از آینه
(آینه های ناگهان، ص ۱۴۷)

۱۹-۴. شهادت / حماسه ای بی انتها:

آغاز شد حماسه بی انتهای ما / پیچید در زمانه طنین صدای ما
(تنفس صبح، ص ۶۱)

۲۰-۴. شهادت / سرگذشتی خونین:

گذشتن ز سر، سرگذشتی است خونین / دلا تا کی تو این ره به زردی نوردی؟
(همان، ص ۵۴)

۲۱-۴. شهید / «بلی» گوی ندای «الست» الهی:

از دید شاعر، شهیدان با پشت پا زدن به دنیا و ماسوی الله به عهد
خویش وفا کردند و بله گفتن به ندای الست الهی (۵۰) را بر زندگی موقت و
ناپایدار دنیا ترجیح دادند.
ماندند به عهد خویش و رفتند / رفتند ولی همیشه ماندند
(همان، ص ۶۶)

«لا» بود که کشتهٔ ولا بود شهید
 «لا» بود و «الست» را «بلی» بود شهید
 (در کوچهٔ آفتاب، ص ۴۹)

«لا» گوی خدایان و «بلی» گوی خدا
 ماییم که در حجم زمان تنهائیم
 (همان، ص ۷۹)

ز تقدیر خدا جستن نشاید
 که عهد خویش بشکستن نشاید
 (همان، ص ۷۹)

۲۲-۴. شهادت / آستین برافشاندن از دنیا:

راز هرچه پرواز است، آستین برافشاندن
 رمز هرچه اعجاز است، آستانه بوسیدن
 (تنفس صبح، ص ۶۸)

۲۳-۴. شهادت / نقاشی و رنگ آمیزی کردن زمین:

به اشک خویش بشویم آسمان‌ها را
 ز خون به روی زمین رنگ دیگری بزیم
 (همان، ص ۷۰)

۲۴-۴. شهادت / بهترین تصمیم زندگی:

اگرچه نیت خوبی است زیستن اما
 خوشا که دست به تصمیم بهتری بزیم
 (همان)

۲۵-۴. شهادت / هجرت سرخ:

من همسفر شراب از زرد به سرخ
 من همراه اضطراب از زرد به سرخ
 یک روز به شوق هجرتی خواهم کرد
 چون هجرت آفتاب از زرد به سرخ
 (همان، ص ۹۹)

۲۶-۴. شهید / سواری بر هودجی سرخ:

وقتی که تو را به کوی ما آوردند
 با هودجی از سبز سخاوت رفتی
 گفتمی که حضوری از خدا آوردند
 در هودجی از سرخ، ترا آوردند
 (در کوچهٔ آفتاب، ص ۴۳)

۲۷-۴. شهادت / وصول به ساحلی آرام / طعنه‌زدن به طوفان:

حسن تو کنایه‌ای به کنعان می‌زد
 دریای دلت ساحل اطمینان بود
 درنای تو نبض عید قربان می‌زد
 آرامش تو طعنه به طوفان می‌زد
 (تنفس صبح، ص ۱۰۳)

۲۸-۴. شهادت / سوختن در عشق یار:

آهنگ و سرود لب‌تان سوختن است
 این چيست میان تو پروانه و شمع
 اندیشه، روز و شبستان سوختن است
 کز روز ازل مذهبستان سوختن است
 (همان، ص ۱۰۹)

۲۹-۴. شهادت / رازی شگفت:

توصیف تو را همواره عذر آوردم
بی‌واژه اگر وصف تو کردم، مردم
تو چیستی ای شهادت، ای راز شگفت؟
ای کاش تو را تجربتی می‌کردم
(در کوچه آفتاب، ص ۳۷)

۳۰-۴. شهادت / سکوتی رساتر از فریاد:

می‌رفت و سکوت بر لبش بود ولی
چشمش دو هزار گفتگو با من داشت
(همان، ص ۴۶)

با هرچه دهان زخم در تن می‌گفت
از راز عروج خویش با من می‌گفت
آن روز لبان بسته چشمانش
با من سخن از چگونه رفتن می‌گفت
(همان)

در ذهن، فریادتر از هر یادی
در عشق، تو فرهاد تر از فرهادی
خاموشی اگر چه، لیک در گوش زمان
فریادی و فریادتر از فریادی
(همان، ص ۴۷)

۳۱-۴. شهادت / براق سرخ معراج:

با هرچه دهان زخم در تن می‌گفت
از راز عروج خود خویش با من می‌گفت
(همان، ص ۴۶)

بیا بنگر عروج بال ما را
دل از عشق مالامال ما را
(همان، ص ۹۴)

بر بامی از بلند شهادت / تندبسی از عروج / آب از وضوی دست شهیدان
بیاورید / از چشم هر شهید / یک قطره اشک شوق بگیرید. (تنفس صبح، ص ۱۵)

۳۲-۴. شهادت / پیروی از مذهب آب / پویایی:

روان و پاک و بی‌تاییم، بی‌تاب
اگر ماندیم مردابیم، مرداب
تو گویی واژه «ماندن» ندارد
کتاب پیروان مذهب آب
(در کوچه آفتاب، ص ۹۴)

۳۳-۴. شهادت / زخم / انبساط خاطر:

ز خون گسترده در پایت بساطی است
ترا زخم گویی انبساطی است
(همان، ص ۱۰۱)

۳۴-۴. شهادت / زخم / مرهم دل شهید:

به آن زخم‌های مقدس قسم
که جز زخم، مرهم برای تو نیست
(آینه‌های ناگهانی، ص ۱۴۰)

درون‌مایه‌های استخراج شده تنها اندکی از عشق و ارادت شاعر به شهیدان است. از دیدگاه شاعر شهیدان برای این به ترک خود گفتند که هم-میهنانشان در صلح و آرامش باشند. آن‌ها پیروزی واقعی را تنها شکست دشمن متجاوز نمی‌دانستند، بلکه بر این اعتقاد بودند که پیروزی واقعی، وقتی حاصل می‌شود که دیگر هیچ جنگی نباشد. امین‌پور دغدغه اصلی شهیدان را دست یافتن به صلحی واقعی معرفی می‌کند.

شهیدی که بر خاک می‌خفت / چنین در دلش گفت: / اگر فتح این است /
 که دشمن شکست / «چرا همچنان دشمنی هست؟» (دستور زبان عشق، ص ۱۷)
 شهیدی که بر خاک می‌خفت / سرانگشت در خون خود می‌زد و
 می‌نوشت / دو سه حرف بر سنگ: / «به امید پیروزی واقعی / نه در جنگ، /
 که بر جنگ!» (همان، ص ۱۸)

نتیجه:

با بررسی‌هایی که انجام شد، می‌توان گفت امین‌پور از شاعران سرآمد ادب معاصر ایران، به ویژه دوران پراشتهای جنگ تحمیلی است. او به عنوان شاعری معتقد و متعهد به ارزش‌های دفاع مقدس، لحظات با شکوه و وصف-ناشدنی جنگ را در سروده‌هایش ثبت نموده، مفاهیمی والا را در عباراتی ساده و بی‌آلایش گنجانده و از انسان‌هایی سروده است که خود را نادیده گرفتند و به پاداش آن، به مقام فنای فی‌الله دست یافتند.

از بررسی تعبیر شاعرانه در توصیف مرگ و شهادت در اشعار زنده یاد قیصر امین‌پور، دریافتیم که شهید و شهادت و مرگ در انگاره ذهنی مثبت، تشخیص و بسامد یافته و آن را به موتیو و موضوع متکرر و بسگفته بدل ساخته و تعداد مضامین شاعرانه در پیوند با شهادت بیش از مرگ بوده است.

از جمله مضامینی که در شعر او بیشتر به چشم می‌خورد، صحنه‌ای است که در آن شهیدان مرگ را در آغوش می‌کشند و لبخند شکفته بر لبان آن‌ها از گزینش مرگ برای رسیدن به پیشگاه معبود ازلی و ابدی حکایت می‌کند. همین امر، مرگ را برای آن‌ها بسی شیرین و گوارا می‌سازد. «هجرت سرخ» نامیدن کوچ شهیدان از این دنیای خاکی از مضامین بدیع و در خور توجه شعر اوست. عاشقانه خواندن حرکت شهیدان، به ترک سرگفتن در راه دوست، پرواز دادن مرغ روح از قفس تنگ و تاریک تن و در پرتو آن

رسیدن به قداست و پاکی جسم و روح و نورانی شدن چهره در هر دو گیتی از دیگر درون‌مایه‌های عمده در شعر قیصر است و مهم‌تر از همه اینکه امین پور ورود شهیدان را به عرصهٔ جنگ، «بلی» گفتن به ندای الست الهی و نشانهٔ وفای به عهد آنان می‌داند.

با مقایسهٔ دو دورهٔ متفاوت زندگی شعری امین پور - دورهٔ جنگ تحمیلی و مقاومت غیورمردان ایران اسلامی در برابر متجاوزان و ظالمان و دورهٔ پس از جنگ - می‌توان گفت در دوران جنگ، مرگ در شعر او به معنای متداول آن چندان به کار نرفته و او آن را امری مطلوب و واسطهٔ فیض و تقرب به درگاه حق تلقی کرده است؛ ولی در آثار بعد از جنگ او، مرگ با نوعی التهاب درونی و در بیشتر موارد با برداشت‌های شخصی وی توأم می‌شود. او مرگ را امری مقدر و حقیقتی فراگیر و گریزناپذیر می‌داند و معتقد است که با آمدن مرگ به سراخ آدمی، چاره‌ای جز تسلیم در مقابل آن نیست. قیصر در پاره‌ای از موارد، از مرگ گریزان است و ناگهانی بودن مرگ را موجب سلب فرصت زندگی‌اش می‌داند؛ در حالی که در شعر دوران جنگ، ما شاهد بی-تابی وی برای به آغوش کشیدن مرگ و تحقیر آن هستیم.

می‌توان گفت که شاعر در دو دورهٔ متفاوت از شاعری‌اش، به مسائل آیینی - مرگ و شهادت - توجه ویژه‌ای داشته و پیوسته وفاداری خود را به ارزش‌های دفاع مقدس ثابت کرده است.

بعد از مطالعهٔ آثار او مشخص شد که بیشترین اشعاری که شاعر در وصف عظمت و شکوه حرکت شهیدان سروده، در قالب رباعی و غزل است. او از قالب نو و نیمایی نیز که در آن دوران چندان کاربردی نداشته‌اند، بهره جسته و آن دو را هم به عشق و عرفان آراسته است. «روح مطهر او قرین لطف و رحمت الهی باد.»

پانویس‌ها:

- ۱ - قیصر امین پور در دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۸ در گتوند از توابع دزفول دیده به جهان گشود و در هشتم آبان ماه سال ۱۳۸۶ چهره در نقاب خاک کشید.
- ۲ - داد، سیما؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۱۳۱.
- ۳ - همان.
- ۴ - همان، ص ۵۰.

- ۵ - شمیسا، سیروس؛ نقد ادبی، صص ۳۷۳ و ۳۷۴.
۶. سعیدی کیاسری، هادی؛ «ناآراسته به زیورهای عاریت»، رسم شقایق، سوگنامه قیصر امین پور، ص ۱۲۲.
۷. همان، ص ۱۲۳.
۸. گرجی، مصطفی؛ «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور - دردهای پنهانی -»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۱۰.
- ۹ - امین پور، قیصر؛ گل‌ها همه آفتابگردانند، ص ۹۰.
- ۱۰ - موسوی گرمارودی، سیدعلی؛ «ایهام‌های ماهرانه»، رسم شقایق، سوگنامه قیصر امین پور، ص ۲۱۸.
- ۱۱ - سعیدی کیاسری، هادی؛ «ناآراسته به زیورهای عاریت»، ص ۱۲۴.
- ۱۲ - اصغری، جبرئیل؛ «زندگی و مرگ از دیدگاه حافظ»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، شهریور ۱۳۸۱، ص ۲۱.
۱۳. مطهری، مرتضی؛ عدل الهی، نقل به تلخیص، ص ۱۷۷.
- ۱۴ - قرآن کریم: آل عمران ۳ / ۱۸۵.
- ۱۵ - قرآن کریم: قصص ۲۸ / ۸۸.
۱۶. قرآن کریم: الرّحمن ۵۵ / ۲۶-۲۷.
- ۱۷ - بحارالأنوار، ج ۶، ص ۱۰۵.
- ۱۸ - معانی الأخبار؛ ص ۲۸۹، باب معنی الموت، حدیث ۳.
۱۹. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، ج ۲، صص ۵۸۹ و ۵۹۰.
۲۰. شجاعی، محمد؛ قیام قیامت، صص ۱۳ و ۱۴.
۲۱. شجاعی، محمد؛ عروج روح، صص ۱۲ و ۱۳.
۲۲. کراوس، پیتر؛ «مرگ و مابعدالطبیعه نسیتی و فنای هستی در فلسفه هایدگر»، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، ص ۲۷۴.
- ۲۳ - همان، ص ۲۸۰.
- ۲۴ - یانگ، جولیان؛ «مرگ و اصالت»، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، فصلنامه ارغنون، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، ص ۲۹۶.
25. Plato (360 B.C.) Phaedo Trans. Jowett. BN.Y.64 a.
- ۲۶ - شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ ادوار شعر فارسی، ص ۷۵.
- ۲۷ - دایرة المعارف تشیع؛ ج ۱۰، صص ۹۷ - ۱۰۹.

۲۸. فانی، کامران و بهاءالدین خرمشاهی. فرهنگ موضوعی قرآن مجید (الفهرس الموضوعی للقرآن کریم)، صص ۶۷ و ۴۲.
- ۲۹ - سجادی، سید جعفر؛ فرهنگ علوم (شامل لغات و اصطلاحات ادب، فقهی، اصولی، معانی بیان و دستوری)، ص ۳۲۳.
- ۳۰ - خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صص ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹.
- ۳۱ - قرآن کریم: بقره ۲ / ۱۵۴.
- ۳۲ - قرآن کریم: آل عمران ۳ / ۱۵۷.
- ۳۳ - قرآن کریم: آل عمران ۳ / ۱۵۸.
- ۳۴ - قرآن کریم: آل عمران ۳ / ۱۶۹.
- ۳۵ - قرآن کریم: محمد (ص) ۴۷ / ۴ - ۶.
- ۳۶ - قرآن کریم: توبه ۹ / ۱۱۱.
- ۳۷ - قرآن کریم: نساء ۴ / ۷۴.
- ۳۸ - قرآن کریم: حج ۲۲ / ۵۸.
- ۳۹ - بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، صص ۸ و ۱۵.
- ۴۰ - نهج البلاغه؛ خطبه ۵۱، ص ۱۳۸.
- ۴۱ - بحار الأنوار؛ ج ۱۰۰، ص ۱۴.
- ۴۲ - همان، ج ۷۱، ص ۲۷۲.
- ۴۳ - صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام خمینی (ره)، ج ۱۷، ص ۱۰۴.
- ۴۴ - شریعتی، علی؛ حسین وارث آدم، ص ۲۱۵.
- ۴۵ - طباطبایی، محمدحسین؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۵۱.
- ۴۶ - جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، ج ۵، صص ۵۶۸ - ۵۷۰.
۴۷. آب حیات: اندیشه بقا و زیستن جاودانی، آدمی را بر آن داشته است که در افسانه و تاریخ راههایی به سوی عمر ابد بگشاید؛ و اگر نه در عالم واقع، لاقل در ضمیر و خیال خویشتن به تحقق آن بکوشد. در اعتقادات اسلامی، چشمه «آب زندگانی» ای هست که هر کس از آن بخورد یا تن در آن بشوید، آسیب ناپذیر خواهد شد و جاودانه خواهد زیست. اسکندر در جستجوی این آب ناکام ماند و خضر از آن نوشید و جاودانه شد؛ به همین جهت، گاهی از این چشمه به «آب خضر» و «چشمه خضر» یاد شده و به مناسبت پاره‌ای شباهت‌ها در آثار برخی از شاعران با «جام جم» اختلاط و اقتران یافته است.

در عرفان اسلامی تعابیر لطیفی از آب حیات شده‌است. آب حیات در اصطلاح سالکان کنایه از چشمهٔ عشق و محبت باری تعالی است که هر که از آن بچشد، هرگز معدوم و فانی نگردد. شاید به همین دلیل در عرفان، خضر به عنوان مرد کامل و ولی-الله است و سخنان او به منزلهٔ آب حیات است. در روایات هست که آب حیات در درون تاریکی قرار دارد. (محمدجعفر یاحقی؛ فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، ص ۳۰)

۴۸ - یادآور این بیت مشهور خواجه حافظ شیرازی:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند
«دیوان حافظ، ص ۱۳۸»

۴۹. تضمین بیتی از خواجه عبدالله انصاری.

۵۰. قرآن کریم: اعراف ۷/ ۱۷۲.

فهرست منابع:

- قرآن کریم. ترجمه الهی قمشه‌ای. تهران: رشیدی، چ ۸، ۱۳۷۶.
- نهج البلاغه. ترجمه جعفر شهیدی. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- دایرة المعارف تشیع. جلد ده. تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۳.
- دیوان خواجه حافظ شیرازی. نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: انجمن خوشنویسان ایران، چ ۹، ۱۳۷۶.
- صحیفهٔ نور: مجموعهٔ رهنمودهای امام خمینی (ره). ج ۱۷، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۴.
- ابن بابویه، محمدبن علی. معانی الأخبار. تصحیح علی اکبر الغفاری. قم: اسلامی، ۱۳۶۱.
- امین پور، قیصر. آینه‌های ناگهان: گزیدهٔ شعرهای ۶۴ تا ۷۱. تهران: افق، چ ۲، ۱۳۷۵.
- _____ . تنفس صبح: گزیدهٔ دو دفتر شعر «تنفس صبح» و «در کوچهٔ آفتاب». تهران: سروش، ۱۳۶۸.
- _____ . در کوچهٔ آفتاب: گزیدهٔ رباعی‌ها و دوبیتی‌های انقلاب از ۵۷ تا ۶۲. تهران: حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.
- _____ . دستور زبان عشق: شعرهای ۸۰ تا ۸۵. تهران: مروارید، چ ۳، ۱۳۸۶.
- _____ . گل‌ها همه آفتابگردانند. تهران: مروارید، چ ۸، ۱۳۸۶.
- جوادی آملی، آیت الله عبدالله. تسنیم: تفسیر قرآن کریم. ج ۲، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: اسراء، چ ۲، ۱۳۷۹.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. دانشنامهٔ قرآن و قرآن‌پزوهی. ج ۲، تهران: دوستان [و] ناهید، ۱۳۷۷.

- داد، سیمما. فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. تهران: مروارید، چ ۲، ۱۳۷۵.
- سجادی، سیدجعفر. فرهنگ علوم (شامل لغات و اصطلاحات ادب، فقهی، اصولی، معانی بیان و دستوری). تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۴.
- شجاعی، محمد. عروج روح. مقدمه و تدوین محمدرضا کاشفی. تهران: کانون اندیشه جوان، چ ۲، ۱۳۸۳.
- _____ . قیام قیامت. مقدمه و تدوین محمدرضا کاشفی. تهران: کانون اندیشه جوان، چ ۲، ۱۳۸۳.
- شریعتی، علی. حسین وارث آدم (مجموعه آثار ۱۹). تهران: قلم، چ ۶، ۱۳۷۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت). تهران: توس، ۱۳۵۹.
- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: فردوس، چ ۱۰ (ویرایش سوم)، ۱۳۸۳.
- _____ . نقد ادبی. تهران: فردوس، چ ۳، ۱۳۸۱.
- طباطبایی، محمد حسین. تفسیر المیزان. ج ۳، ترجمه محمدباقر موسوی و دیگران، تهران: مرکز فرهنگی رجا، ۱۳۶۲.
- فانی، کامران و بهاءالدین خرمشاهی. فرهنگ موضوعی قرآن مجید (الفهرس الموضوعی للقرآن کریم). تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۶۴.
- مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار. تهران: مکتبه الاسلام، ۱۳۹۸ هـ. ق.
- مطهری، مرتضی. عدل الهی. تهران: صدا، چ ۱۶، ۱۳۸۰.
- یاحقی، محمدجعفر. جویبار لحظه‌ها: جریان‌های ادبی معاصر ایران. تهران: جامی، ۱۳۷۸.

پایان‌نامه:

- اصغری، جبرئیل. «زندگی و مرگ از دیدگاه حافظ». پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، استاد راهنما: دکتر سیروس شمیسا، استاد مشاور: دکتر محمدحسین حائری، شهریور ۱۳۸۱.

مقاله‌ها:

- سعیدی کیاسری، هادی. «ناآراسته به زیورهای عاریت». رسم شقایق، سوگنامه قیصر امین پور، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸۶.
- صنعتی، محمد. «درآمدی به مرگ در اندیشه غرب - دگرگونی‌های نگرشی و گفتمانی». فصلنامه ارغنون، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸۴.

- قبادی، حسینعلی. «حماسه و عرفان در ادبیات انقلاب اسلامی با تأکید بر حضرت امام خمینی (ره)». مجموعه مقاله‌های سمینار بررسی ادبیات انقلاب اسلامی (۳ تا ۵ دی ماه ۱۳۷۰)، تهران: سمت، ۱۳۷۳.
- کراوس، پیتر. «مرگ و مابعدالطبیعه نیستی و فنای هستی در فلسفه هایدگر». ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، ارغنون - فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی، شماره ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
- گرچی، مصطفی. «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین‌پور - دردهای پنهانی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۷.
- موسوی گرمارودی، سیدعلی. «ایهام‌های ماهرانه». رسم شقایق، سوگنامه قیصر امین‌پور، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۸۶.
- یانگ، جولیان. «مرگ و اصالت». ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، فصلنامه ارغنون، شماره‌های ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۸۴.
- Plato (360 B.C.) Phaedo Trans. Jowett. BN.Y.64 a.

دکتر معین نظامی*

قاف عشق

به زنده یاد قیصر امین‌پور^۱

الواح شریف طُور خواندم	آیات چراغ و نُور خواندم
درویش دلم به چرخ آمد	چون پاره ای از زبور خواندم
در محضر شورش جنونی	من ابجد لاشعور خواندم
در باغ تبسم تهجد	منظومه ای از حضور خواندم
در مکتب چشم عشقباران	یاسین ز سر سرور خواندم
باعین، به شین شوق، او را	در آئینه ظهور خواندم
من عاشق قاف عشق هستم	اشعار امین پور خواندم

* - مدیر گروه آموزشی فارسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

^۱ - اشاره به شعری از قیصر امین‌پور، شاعر معاصر انقلابی ایران به عنوان «قاف» در مجموعه شعر وی به نام آئینه‌های ناگهان.

تلمیحات مذهبی در شعر قیصر امین‌پور

درآمد:

دکتر قیصر امین‌پور، شاعر، نویسنده و استاد دانشگاه تهران، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۸ هجری شمسی در گتوند از توابع دزفول دیده به جهان گشود. بعدها تحصیلات خود را تا مقطع دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. در زمانه‌ای که کمتر کسی ادبیات کودک و نوجوان را جدی می‌گرفت، به طور جدی وارد عرصه شعر نوجوان شد و به کمک عده‌ای قلیل از هم‌فکرانش «سروش نوجوان» را راه انداخت؛ اما هرگز از شعر بزرگسال نیز غافل نشد. اعتقادات مذهبی و انقلابی امین‌پور، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در مجموعه نثر ادبی «طوفان در پراتنز» رخ نمود. به قول پرستو، مثل چشمه مثل رود، ظهر روز دهم، بی بال پریدن، گلها همه آفتابگردانند، آئینه‌های ناگهان، دستور زبان عشق و... از جمله آثار اویند. آشنایی به فرهنگ و معارف اسلامی سبب شده است که شعر و نثر نوجوان و بزرگسال امین‌پور، سرشار از اشارات و تلمیحات مذهبی باشد. سرانجام دکتر قیصر امین‌پور در آبان ماه سال ۱۳۸۶ بر اثر بیماری قلبی درگذشت.

در این مقاله به تلمیحات مذهبی در آثار او نگاهی گذرا می‌افکنیم. دکتر قیصر امین‌پور، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در شعرهای خویش نیز همچون زندگی‌اش متعهد، متفکر و صاحب سبک است. امین‌پور شاعری مذهبی و انقلابی است؛ اما اندیشه خویش را شعارگونه و کلیشه‌ای فریاد نمی‌کشد. او با تسلط بر ادبیات کهن و معاصر پارسی و آشنایی عمیق با نظریه‌های جدید ادبی، اعتقادات و اندیشه‌های خویش را چنان در تار و پود شعر می‌نشاند که هرگز تصنعی و ملال‌آور به نظر

* - استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - تهران .

نمی‌رسد. شعر امین‌پور در عین اعتقادی بودن، مرامی نیست؛ به عبارت دیگر شعر امین‌پور آئینه اعتقادات و اندیشه‌های مذهبی اوست؛ اما هرگز به سطح شعار یا شعرهای تعلیمی سست فرو نمی‌گلتد. امین‌پور به‌خوبی می‌داند چگونه از تخیل، صور خیال، آرایه‌ها و صنایع ادبی بهره بگیرد که شعرش در وهله نخست «شعر» (درمعنای ناب آن) باشد و در وهله بعد بار پیامهای اخلاقی، اجتماعی و مذهبی را به دوش بکشد. امین‌پور نه فرم را فدای محتوا می‌کند و نه محتوا را فدای فرم.

از جمله شگردهایی که دکتر قیصر امین‌پور برای انعکاس اندیشه‌های مذهبی خویش به کار می‌گیرد، تلمیح است.

تلمیح در لغت به معنی به‌گوشه چشم نگرستن و در اصطلاح فن بدیع، آن است که شاعر در ضمن کلام، به داستانی یا مثل یا آیه و حدیث یا سخن یا حادثه‌ای که مشهور باشد، اشاره کند. تلمیح از صنایع معنوی بدیع است و از طریق ایجاد تداعی، تاثیر شعر را بیشتر می‌کند.^(۱)

در این مقاله در نگاهی کوتاه، تلمیحات مذهبی را در آثار دکتر قیصر امین‌پور می‌کاویم.



از جمله مسائلی که به نظر می‌رسد ذهن امین‌پور را به‌شدت به خود مشغول داشته، مسئله «منجی» و آرزوی ظهور موعود است. در جای‌جای شعر او به این آرزو به شکلهای مختلف اشاره شده است:

این روزها که می‌گذرد، هر روز/ در انتظار آمدنت هستم! / اما/ با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟ (آئینه‌های ناگهان ۱۲)

در جای دیگری با نگاهی خالص و کودکانه برای خود نشانه‌هایی «می‌تراشد» و به خود وعده می‌دهد که زمان وصال نزدیک است:

دوباره پلک دلم می‌پرد، نشانه چیست؟ / شنیده‌ام که می‌آید کسی به مهمانی/ کسی که سبزتر است از هزار بار بهار/ کسی، شگفت کسی، آنچنان که می‌دانی/... / کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق/ بیا که یاد تو آرامشی است توفانی (آئینه‌های ناگهان ۸۷ و ۸۸)

و در لحظات سختی و هراس زندگی، گویی فقط عشق به مهدی (عج) و شوق دیدار اوست که به شاعر آرامش می‌دهد:

بود و نبود من همه از دست رفته است / باری مگر تو دست بر آری به
یاری ام / کاری به کار غیر ندارم که عاقبت / مرهم نهاد نام تو بر زخم
کاری ام /.../ با ناختم به سنگ نوشتم: بیا، بیا / زان پیشتر که پاک شود
یادگاری ام (گلها همه آفتابگردانند ۸۲ و ۸۳)

در آخرین مجموعه شعر امین پور، لحن سخن شاعر با حضرت (عج)،
به مراتب رسمی تر می شود و شکل دیگری به خود می گیرد:

بفرماید فروردین شود اسفندهای ما / نه بر لب، بلکه در دل گل کند
لبخندهای ما /.../ به بالایت قسم، سرو و صنوبر با تو می بالند / بیا تا راست
باشد عاقبت سوگندهای ما /.../ نمی دانم کجایی یا که ای، آنقدر می دانم / که
می آیی که بگشایی گره از بندهای ما / بفرماید فردا زودتر فردا شود امروز /
همین حالا بیاید وعده آینده های ما! (دستور زبان عشق ۴۰ و ۴۱)

آرزوی وصال موعود که از نخستین آثار امین پور (در طوفان در
پرانتر) آغاز شده بود (۲)، همچنان تا آخرین شعرهای امین پور ادامه می یابد:
کی می شود روشن به رویت چشم من، کی؟ / وقت گل نی بود هنگام رسیدن؟
(دستور زبان عشق ۷۳)

زیرا به تعبیر او، آمدن مهدی (عج) «عید» است:
تو بیایی همه ساعتها و ثانیه ها / از همین روز، همین لحظه، همین دم
عیدند! (دستور زبان عشق ۷۲)

از داستانهای قرآنی، ظاهراً داستان «حضرت یوسف» (ع) بیش از
سایر داستانها برای امین پور جالب توجه بوده است؛ زیرا بسامد تلمیح به این
داستان نسبت به سایر داستانها بیشتر است. شعر «روایت رؤیا» در واقع
بازخوانی داستان زندگی حضرت یوسف است:

فرزندم! / رؤیای روشن را / دیگر برای هیچ کسی بازگو مکن! / -
حتی برادران عزیزت - / می ترسم / شاید دوباره دست بیندازند / خواب تو را /
در چاه... (دستور زبان عشق ۱۲)

گاه داستانهای مألوف را در شعر امین پور به شیوه ای دیگر بازخوانی
می کنیم - و این خاصیت ذهن خلاق و نوآور شاعر است:

این بوی غربت است / که می‌آید / بوی برادران غریبم / شاید / بوی
غریب پیره‌نی پاره / در باد / نه! / این بوی زخم گریگ نباید باشد / من بوی
بی‌پناهی را از دور می‌شناسم... (آینه‌های ناگهان ۱۲۷ و ۱۲۸)

چنانکه دیده می‌شود موضوع اصلاً ارتباطی به داستان حضرت
یوسف ندارد؛ اما واژه‌های برادران، گریگ، پیراهن، بو، غربت و... ماجرای
حضرت یوسف و برادرانش را در ذهن تداعی می‌کند - و این شاعرانه‌ترین
و هنرمندانه‌ترین نوع به کارگیری تلمیح است؛ در واقع خاصیت بینامتنی در
شعرهای امین پور موجب ایجاد لذت زیبایی شناختی در آنها شده است:

از بد بتر اگر هست / این است / اینکه باشی / در چاه نابردار، تنها /
زندانی زلیخا / چوب حراج خورده بازار برده‌ها / البته بی که یوسف باشی! /
پس بهتر است درز بگیری / این پاره پوره پیره‌ن / بی بو و خاصیت را / که
چشم هیچ چشم به راهی را / روشن نمی‌کند! (دستور زبان عشق ۲۴)

داستان حضرت آدم (ع) و ماجرای هبوط نیز از جمله تلمیحاتی
است که در اشعار دکتر امین پور سرک می‌کشد:

سر به زیر و ساکت و بی دست و پا می‌رفت دل / یک نظر روی تو
را دید و حواسش پرت شد / بر زمین افتاد چون اشکی ز چشم آسمان /
ناگهان این اتفاق افتاد: زوجی فرد شد! / بعد هم تبعید و زندان ابد شد در
کویر / عین مجنون از پی لیلی بیابانگرد شد / کودک دل شیطنت کرده‌ست
یک دم در ازل / تا ابد از دامن پر مهر مادر طرد شد (دستور زبان عشق ۵۰)

البته در جای دیگر، دلیل هبوط را نه یک لحظه شیطنت، که «دانایی»
می‌داند؛ گویی شاعر معتقد است دانایی همواره سبب حرمان است:

کاش از روز ازل هیچ نمی‌دانستم / که هبوط ابدم از پی دانستن بود...
(گلها همه آفتابگردانند ۱۳۷)

از دید شاعرانه امین پور، گناه آدم چندان نیز نابخشودنی نیست؛ او
هنوز در کمال حیرت در حال پرسش از خویش است:

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است: / دست بر میوه حوا بزنم یا
نزنم؟ / به گناهی که تماشای گل روی تو بود / خار در چشم تمنا بزنم یا
نزنم؟ ... (گلها همه آفتابگردانند ۱۰۹)

یادآوری حادثه کربلا از دیگر چیزهایی است که بارها و بارها آینه
قلب شاعر را خراشیده است. (چنان که پیشتر نیز گفته شد، او منظومه‌ای به نام
«ظهر روز دهم» نیز برای نوجوان سروده است.) امین پور هر بار به ماجرا از
زاویه‌ای دیگر نگریسته است:

راستی آیا / کودکان کربلا، تکلیفشان تنها / دائماً تکرار مشق آب! آب!
/ مشق بابا آب بود؟ (دستور زبان عشق ۲۱)
در منظومه «نی‌نامه» امین پور تابلوی کاملی از صحنه‌های کربلا را از
زبان نی تصویر می‌کند:

نوای نی نوای بی نوایی است / هوای ناله‌هایش نینوایی است / ... / سری
بر نیزه‌ای منزل به منزل / به همراهش هزاران کاروان دل / چگونه پا ز گل بردارد
اشتر؟ / که با خود باری از سر دارد اشتر / ... / چو از جان پیش پای عشق سر
داد / سرش بر نی، نوای عشق سر داد... (آینه‌های ناگهان ۱۶۳ و ۱۶۴)
در طوفان در پرائنتز بارها و بارها حادثه کربلا رخ می‌نماید؛ «زنی
که پیامبر بود» به تمامی درباره عاشوراست:

آری، حسین هیچگاه نمرود و هیچگاه شکست نخورد و پرچمش بر
زمین نیفتاد. پرچم حسین خون آلوده شد اما خاک آلوده نشد و حسین نه تنها
شکست نخورد، بلکه بسا غنیمت که آن روز به چنگ آورد و برای ما به
ودیعہ گذاشت. او گوهر گران شهادت را از دشمن به غنیمت گرفت و چه
غنیمتی از این گرنامه‌ی تر؟ آری، حسین نمرود؛ که اگر مرده بود، چرا پس از
سالها «متوکل» دستور داد تا قبر او را به آب ببندند و اگر کسی به زیارت آن
برود، دستش را قطع کنند؟ ... (طوفان در پرائنتز ۱۲۴)

«ظهر روز دهم» منظومه‌ای نوجوانانه در باب حادثه کربلا و درباره
«کودکی تنها که شمشیر بلندش کربلا را شخم می‌زد» است:

... شور محشر بود/ نوبت یک بار دیگر بود/ باز میدان از خودش
 پرسید:/ نوبت جولان اسب کیست؟! دشت، ساکت بود/ از میان آسمان خیمه
 های دوست/ ناگهان رعدی گران برخاست/ این صدای اوست!/ این صدای
 آشنای اوست!/ این صدا از ماست/ این صدای زاده زهراست:/ هست آیا یآوری
 ما را؟! .../ کودکی از خیمه بیرون جست/ کودکی شور خدا در سر/ با صدایی
 گرم و روشن/ گفت: اینک من!/ یآوری دیگر! ... (ظهر روز دهم ۸ تا ۱۰)

تصویر کوفه و ماجرای ضربت خوردن علی بن ابی طالب (ع) را نیز
 در آئینه شعر قیصر می توان دید:
 امشب فرو فتاده مگر ماه از آسمان؟!/ یا آفتاب روی زمین راه
 می رود؟!/ در کوچه های کوفه صدای عبور کیست؟!/ گویا دلی به مقصد
 دلخواه می رود/ دارد سر شکافتن فرق آفتاب/ آن سایه ای که در دل شب راه
 می رود. (آئینه های ناگهان ۱۴۲)

کتاب آسمانی مان، قرآن، جای دیگر دستمایه تشبیهی دلنشین برای
 قیصر است:
 الفبای درد از لبم می تراود/ نه شبم که خون از شبنم می تراود/ سه
 حرف است مضمون سی پاره دل/ الف لام میم از لبم می تراود... (گلها همه
 آفتابگردانند ۱۰۴)
 جای دیگری تابوت شهیدانی که بر شانه های مردم در حرکتند به
 خانه مقدس کعبه مانند شده اند:
 رفتار کعبه های روان/ بر شانه های صبر تماشایی است/ بر شانه های
 ای کاش/ بر شانه های اشک/ بر شانه های مهممه و فریاد/ آه ای کجاوه های
 معلق/ در باد!/ ای کعبه های کوچک چوبی! ما زایر ضریح شما هستیم!...
 (آئینه های ناگهان ۱۰۸)

اشاره به ماجرای خلقت از زاویه‌های گوناگون نیز دغدغه ذهن خلاق امین پور بوده است؛ مثلاً با استناد به قرآن کریم (انبیاء/آیه ۳۰ به بعد) تعبیری شاعرانه از مراتب خلقت به دست می‌دهد:

خدا ابتدا آب را / سپس زندگی را بر آب آفرید / جهان نقش بر آب /
و آن آب بر باد... (گلها همه آفتابگردانند ۷۳)

و یا بر اساس تفسیر طبری، سه‌شنبه را روز آفرینش کوهها می‌شمرد:
سه‌شنبه / چرا تلخ و بی‌حوصله؟ / سه‌شنبه / چرا این همه فاصله؟ /
سه‌شنبه / چه سنگین! چه سرسخت! فرسخ به فرسخ! / سه‌شنبه / خدا کوه را
آفرید! (گلها همه آفتابگردانند ۷۴)

و هم بر اساس همان تفسیر، بعد از ظهر جمعه را زمان خلقت حضرت آدم و هم زمان هبوط او از بهشت می‌داند:

چرا باز هم غم؟ / چرا باز دلشوره‌های دمام؟ / پسینگاه جمعه / همان
لحظه‌های هبوط! / همان وقت میلاد آدم! (گلها همه آفتابگردانند ۷۵)

جای دیگری، شاید با استناد به حدیثی از امام صادق (ع) «لا جبر و لاتفویض، بل امر بین امرین» (۳) در باب جبر و اختیار سخن می‌گوید:
این روزها که می‌گذرد / شادم / زیرا / یک سطر در میان / آزادم / و
می‌توانم / هر طور و هر کجا که دلم خواست / جولان دهم / - در بین این دو
خط - ! (دستور زبان عشق ۲۶)

اشاره به حضرت ابراهیم و ماجرای حضرت اسماعیل، حضرت موسی (ع)، حضرت عیسی (ع)، حضرت نوح (ع)، زرتشت، لوح محفوظ، سعی صفا و مروه، اصحاب کسا، کثرت و وحدت و... نیز از جمله تلمیحات مذهبی است که در اشعار امین پور به چشم می‌خورد و اینک مجال پرداختن به آنها نیست.

ختم این مقال می‌تواند اشاره به پایان زندگی باشد؛ چرا که مقوله مرگ به شکل چشمگیری در اشعار دکتر قیصر امین پور وجود دارد. «هرکجا باشید مرگ شما را درمی‌یابد، حتی اگر در برجهای مستحکم باشید.» (۴):

ما / در تمام عمر تو را در نمی‌یابیم / اما / تو / ناگهان / همه را در می‌یابی!
(گلها همه آفتابگردانند ۵۸)

ابعاد دیگری از تلمیح را نیز می‌شود در آثار دکتر قیصر امین‌پور کاوید؛ اما، اکنون دیگر او، خود، تلمیح شعرهای ماست؛ شعرهای قیصری، نگاه‌های قیصری، لبخندهای قیصری... یادش به خیر و روحش شاد.

یادداشت‌ها:

- ۱ - نگ. همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ص ۳۲۸.
- ۲ - اما تو بهار! با تو چه بگویم؟ بهار تکرار و تکرار! ما دیگر تو را به رسمیت نمی‌شناسیم! ما یک بهار مهربان دیگر داریم که از نفسش گل می‌روید! ... بهاری بهارتر که هنوز نیامده است، ولی می‌آید! و هر فصلی که او بیاید بهار است و با خود، هزار هزار بهار می‌آورد! او معیار بهار است! و هر روز که او بیاید نوروز است و روز نو! حتی اگر شب باشد! (طوفان در پرائنتز ۲۹ و ۳۰)
- ۳ - مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۲.
- ۴ - اینما تکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج المشیده (نساء/ ۷۸)

فهرست منابع:

- قرآن کریم
- امین‌پور، قیصر. آیین‌های ناگهان. تهران: افق، ج ۲، ۱۳۷۵.
- ----- . به قول پرستو. تهران: نشر زلال، ۱۳۷۵.
- ----- . بی بال پریدن. تهران: نشر افق، ج ۵، ۱۳۷۸.
- ----- . دستور زبان عشق. تهران: مروارید، ۱۳۸۶.
- ----- . طوفان در پرائنتز. تهران: برگش، ۱۳۷۳.
- ----- . گلها همه آفتابگرداند، ۱۳۶۵.
- ----- . ظهر روز دهم. تهران: سرو. تهران: مروارید، ۱۳۸۰.
- ----- . مثل چشمه مثل رود. تهران: سروش، ج ۴، ۱۳۸۵.
- مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار. الجزء الخامس. تهران: شرکت طبع بحارالانوار، ۱۳۹۲ق.
- همایی، جلال‌الدین. فنون بلاغت و صناعات ادبی. تهران: نشر هما، ج ۱۲، ۱۳۷۵.

در هم تنیدن کلمات در حریر کلام قیصر

اشاره:

درک راز زیبایی و دلنشینی شعر به اندازه درک راز زیبایی، پیچیده و غامض است. شعر قیصر از معدود اشعاری است که در دوران معاصر طیف وسیعی از خوانندگان را با سلیق مختلف مجذوب خویش ساخته و توانسته است پایگاه مستحکمی در ذهن و حافظه تاریخ معاصر ادب ایران به خود اختصاص دهد. به شعر قیصر از منظرهای گوناگون می توان چشم دوخت و آن را به نقد نشست. می توان به محتوا و موضوعات آن اندیشید. می توان عناصر بیانی آن را تحلیل کرد. می توان شخصیت خود قیصر را در آن جستجو کرد و زیبایی روحش را در کلامش یافت اما آنچه نظر خواننده را پس از انس با شعر او جلب... می کند احضار واژگان به گونه ای جادویی در ذهن اوست به شیوه ای که گاه تردید می کنیم که آیا شعر او انتخاب و چینش آگاهانه واژگان است یا الهام. نظیر این تردید را در شعر شورانگیز حافظ و یا در نظم دل انگیز نظامی تجربه کرده ایم. در شعر او بیشتر واژگان با نخی نامرئی چه به لحاظ تناسب معنایی و چه هماهنگی موسیقایی به هم پیوند خورده اند و در نهایت شعر او را به حریری لطیف مانند ساخته است که تار و پود آن با ظرافتی تمام در هم تنیده شده است. به نظر می رسد هر چه به شعر ناب نزدیک می شویم اهمیت جملات و عبارات و محتوا جای خود را به اهمیت کلمه ها می دهند. اگر در گفتار و نوشتار، کلمه ها در خدمت جملات و جملات در خدمت محتوا و اندیشه هستند و ابزار بیان معانی و مقاصد نویسنده به شمار می آیند، در شعر، خود کلمه با تمام ابعاد و وجوه آوایی، معنایی و حتی گاه شکل نوشتاری آن هدف و مقصد واقع می شود.

اودن شاعر انگلیسی اهمیت واژه را در شعر چنین بیان می کند:
 اگر جوانی در پاسخ این سؤال که چرا می خواهی شعر بگویی؟ پاسخ دهد
 که چیزهای مهمی برای بیان کردن دارم، او شاعر نیست اما اگر بگوید که
 میخواهم درست پیرامون کلمات بگردم و گوش فرا دهم که آنها چه می گویند
 شاید در شرف شاعر شدن باشد. (علی پور، ۱۳۷۸، ۳۹)

قیصر به خوبی به ظرفیتهای و قابلیتهای کلمه در شعر پی برده بود و به
 قول اودن صدای کلمات را می شنید آن گونه که گاه کلمات خط مشی ذهن
 او را تعیین می کردند. می توان گفت تفاوت زبان شعر قیصر با زبان نثر بیشتر
 به تفاوت کاربرد کلمه در نثر و شعر برمی گردد. این تفاوت را می توان از
 جهات گوناگون لفظی و معنایی بررسی نمود. اصولاً از دیدگاه زبانشناسی،
 کاربرد کلمه در شعر با کاربرد آن در زبان معیار از حیث ارتباط دال و
 مدلول متفاوت است. می دانیم که استعاره بیشترین نقش را در تمایز میان
 زبان شعر و نثر دارد و ارتباط دال و مدلول در مورد کلمه هنگامی که معنای
 حقیقی دارد با زمانی که کاربردی استعاری دارد متفاوت است. یکی از
 وجوه تمایز آن در این است که در کاربرد کلمه در نثر گزینشی در مولفه های
 معنایی واژه صورت نمی گیرد. برای مثال اگر واژه ماه در کلام به کار رود
 همه مولفه های معنایی این واژه منظور نظر است اما مدلول در کاربرد
 استعاری همین واژه در شعر تنها مؤلفه معنایی خاصی مثل درخشندگی است
 که شاعر این مولفه را از میان مجموعه مولفه های معنایی واژه ماه انتخاب
 می کند. البته اگر شاعر این مولفه انتخابی را در متن ذکر نکند خواننده یا
 شنونده به وسیله عناصر فرامتنی یا خود متن می تواند به انتخاب این مؤلفه
 دست بزند و در بیشتر مواقع این انتخاب با گزینشی که شاعر دارد یکی
 است.^(۱)

عکس این اتفاق نیز در شعر می افتد؛ به این معنی که یک واژه با
 مفهوم خاصی که در زبان روزمره دارد گسترش می یابد و مفاهیم دیگری را
 نیز در بر می گیرد. این امر گاهی با تغییر نوع دستوری واژه همراه است.
 برای مثال واژه «اگر» یک قید است. در معنی شرطی خود دال بر معنی
 احتمال وقوع فعل است. همین واژه در شعر جایگزین اسم می گردد و
 وسعت معنایی پیدا می کند و نه تنها فعل احتمالی بلکه وجود هر عنصر

احتمالی دیگری را در بر می گیرد. در شعر قیصر این شگرد بسیار به کار می رود و قیصر از این که با تغییر طبقه دستوری به معنی واژگان وسعت ببخشد ابایی ندارد و این شگرد اوست. نمونه هایی را که از سه مجموعه او جمع آوری شده اند در ذیل می آوریم:

نمونه تبدیل قید به اسم:

وقتی تو نیستی نه هست های ما چونان که بایدند نه بایدها... (آینه های ناگهان، ۲۷)

ما / در عصر احتمال به سر می بریم / در عصر شک و شاید / در عصر پیش بینی وضع هوا (آینه های ناگهان، ۵۳)
«بادا» «مباد» گشت و «مبادا» به باد رفت «آیا» زیاد رفت و «چرا» در گلو شکست (آینه های ناگهان، ۸۰)

هیچ و هیچ مال من چرا چنین؟

(آینه های ناگهان، ۱۰۱)

جرئت سؤال من چرا چنین؟

(همان)

هر چه و همه تمام مال تو

ای چرا و ای چگونه عزیز!

راستی / در میان این همه اگر / تو چقدر بایدی! (گلها همه آفتابگردانند، ۷۲)
هزار شاید و آیا به جای یک باید گمان کنم به گمانم نشسته جای یقین (دستور زبان عشق، ۵۳)

در طول شعر حرف آخر (گلها همه آفتابگردانند، ۴۲) نمونه های متعددی از کاربرد قید به جای اسم ملاحظه می شود.

تبدیل صفت به اسم:

روزی که سبز زرد نباشد (آینه های ناگهان، ۱۳)
دوست تراز آن که بگویم چقدر بیشتر از بیشتر (دستور زبان عشق، ۴۳)

تبدیل قید به صفت:

راستی / در میان این همه اگر / تو چقدر بایدی! (گلها همه آفتابگردانند، ۷۲)

بفرمایید فردا زودتر فردا شود شود امروز همین حالا بیاید وعده آینده های ما (دستور زبان عشق، ۴۱)

(در این نمونه می توان فردا را اسم نیز دانست .)

تبدیل ضمیر به اسم :

من شعرهایم که من هست و من نیست - به دنبال نامی که تو ... /
توی آشنا - ناشناس تمام غزلها - به دنبال نامی که او / به دنبال نامی که کو؟ (دستور زبان عشق، ۲۰)

من جز برای تو نمی خواهم خودم را ای از همه من های من بهتر من تو (دستور زبان عشق، ۳۶)

گم شدی ای نیمه سیب دلم ای من ای تمام روح من (دستور زبان عشق، ۴۴)

تبدیل ضمیر به صفت:

دوست ترت دارم از هر چه دوست ای تو به من از خود من خویشتر (دستور زبان عشق، ۴۳)

(خویش را به هر دو معنا می توان در این جا در نظر گرفت اما تناسب ضمیر مشترک با بقیه اجزا بیشتر است .)

دادن وسعت معنا به کلمه گاه بدون تغییر طبقه دستوری نیز صورت می پذیرد :

ای حقیقی ترین مجاز ای عشق ای همه استعاره ها با تو (گلها همه آفتابگردانند، ۹۹)

هر چه گفتم هیچ کس باور نکرد من دهانی نیستم از زمره این گوش ها (دستور زبان عشق، ۵۸)

دردهای پوستی کجا؟ درد دوستی کجا (آینه های ناگهان، ۱۳)

چه اسفندها آه! چه اسفندها دود کردیم! برای تو ای روز اردیبهشتی
(آینه های ناگهان، ۶۸)

یکی دیگر از وجوه تمایز کاربرد کلمه در نثر و شعر این است که در نثر هر کلمه تنها بر یک مدلول خاص دلالت دارد اما در شعر ممکن است شاعر همه معانی ای که به نوعی با کلمه مرتبط هستند و یا حتی می توانند به ذهن تداعی کنند، نیز در نظر داشته باشد. کالریج در این باره می گوید: «من در شعر در مورد معنی یک کلمه تنها به شیئی که مدلول آن ست توجه ندارم بلکه همه معانی دیگری را نیز که آن کلمه تداعی می کند در نظر دارم.» (نوری علاء، ۱۳۴۸، ۵۱) شاید نزدیک ترین مصداقی که بتوان برای این عبارت کالریج در نظر گرفت کاربرد ایهام در شعر است اما می توان در شعر شاعران بزرگ مصادیقی از نوع دیگر- از جمله به کارگیری صنعت تبادر- را نیز یافت.

برای مثال واژه «خویش» در بیت حافظ بنابر فضای ذهنی ای که دیگر کلمات ترسیم می کنند واژه «خیش» را تداعی می کند و می توان گفت در این بیت جایگزین نمودن واژه «خود» به جای «خویش» از زیبایی شعر به وضوح خواهد کاست:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
تداعی یا تبادر واژگان در ذهن شاعر می تواند بر دو اساس باشد یا واژه هایی که به ذهن شاعر تداعی می کند از حیث آوایی و واجی با کلمه اصلی هماهنگند و یا از حیث معنا. در حالت اول موسیقی آوایی و در حالت دوم موسیقی معنایی شعر را تقویت می کند. در هنرمندانه ترین شکل شاعر هم از لحاظ آوایی و هم از لحاظ موسیقایی میان کلمات تناسب و هماهنگی برقرار می کند. به بیان دیگر کلمه در شعر شاعر با نخی نامریی هم از لحاظ آوایی و هم از لحاظ معنایی با سایر کلمات در متن پیوند می خورد و در نتیجه در شعر بر خلاف نثر تنها رشته موضوع نیست که عبارات را به هم پیوند می دهد بلکه کلمات نیز به نوعی بسیار هنرمندانه با هم گره خورده و در هم تنیده شده اند به گونه ای که برداشتن یک کلمه یا جایگزین نمودن کلمه ای دیگر به جای آن از یکدستی و در نهایت تاثیر شعر می کاهد. شاید بزرگ ترین هنر قیصر به کارگیری هنرمندانه کلماتی است که از لحاظ

موسیقی آوایی و معنایی با یکدیگر تناسب دارند و به شکلی جادویی در لحظه تولد شعر در ذهن خلاق او احضار می شوند و خواننده پیش از آن که مجذوب پیام و محتوای شعر شود شیفته زبان آن می گردد.

اگر مشخصه زبان شعر را تخیل و موسیقی بدانیم از آنجا که کلمات آفریننده شعرند، می باید آفریننده این دو مشخصه نیز باشند. بحث تخیل را تا حدی می توان به بعد معنایی واژگان مرتبط دانست اما باید گفت که موسیقی و حتی شکل ظاهری واژگان در شکل گیری تخیل تاثیر گذار هستند. در هر شعر برجسته همه عناصر شعری به هم پیوند خورده اند و موسیقی و تخیل و معنا جدای از هم نیستند. رنه ولک تفاوت موسیقی و شعر را این گونه بیان می کند:

کوشش رمانتیک ها و سمبولیستها برای یکی شمردن شعر با آواز و موسیقی چیزی جز یک استعاره نیست، زیرا شعر با موسیقی نمی تواند در تنوع، وضوح، و الگو بندی اصوات محض رقابت کند. معنا، زمینه و لحن اصوات زبانی را به امور هنری تبدیل می کنند. (رنه ولک و آستین وارن، ۱۳۸۲، ۱۷۷)

در بلاغت در کنار موسیقی بیرونی شعر، موسیقی درونی را در مباحث انواع جناس، موازنه، قلب و تکرار و لزوم ما لا یلزم، اشتقاق، شبه اشتقاق و واج آرای می مطرح می کنند؛ اما در شعرهایی که از لحاظ موسیقایی قوی هستند مواردی می توان یافت که در موسیقی شعر نقش دارند اما در هیچ کدام از این مقوله ها نمی گنجند. یک بار دیگر به نقل قولی که از اودن در آغاز کلام داشتیم بازمی گردم که گفت گاه، شاعر پیرامون کلمات می گردد تا بداند و بشنود که کلمات چه می گویند. صرف نظر از تصویر تخیلی که معنای واژه در ذهن پدید می آورد، موسیقی واژگان در کنار یکدیگر به ایجاد تصویری تخیلی منجر می گردند. از این رو اهمیت بلند خوانی شعر در برجسته ساختن این تصاویر آشکار می گردد؛ هر چند، آهسته خواندن شعر نیز موجب از بین رفتن کامل تاثیر این موسیقی در ذهن نمی گردد. ریچاردز در این باره می گوید:

تصاویر شنیداری کلمات از جمله آشکارترین رویدادهای ذهنی اند. هر سطر شعر یا نثر که به آهستگی خوانده می شود برای بیشتر افراد آهنگی

خاموش را در خیال پدید می آورد؛ تقریباً به همان نوعی که ممکن است در صورت بلند خواندن در ذهن پدید آید. (ریچاردز، ۱۳۷۵، ۱۰۱)

با توجه به آنچه گفته شد در هر شعر ممکن است خواننده با سه تصویر روبرو شود:

* تصویری از واقعیت که شاعر در باره آن سخن می گوید .
* تصویری خیالی که شاعر با به کار گیری کلمات به شکل هنری و در معنای استعاری آنها ارائه می دهد .

* تصویری شنیداری که با موسیقی شعر در ذهن خواننده شکل می گیرد .
تولد هر شعر در ذهن شاعر با شکل گیری یکی از این تصاویر در ذهن او آغاز می شود و برجستگی شعر معمولاً در ارائه همان تصویر است؛ اما مسلماً در همه اشعار هر سه این تصاویر دارای اهمیت یکسانی نیستند و حتی امکان این وجود دارد که تصویر موسیقایی نیز حذف گردد اما آن چه اهمیت دارد این است که شاعر بتواند هماهنگی و هارمونی لازم را بین این تصاویر برقرار کند به گونه ای که تاثیر واحدی بر خواننده داشته باشند.

در شعر قیصر توجه به کلمات و هماهنگی میان آنها تنها به بعد معنایی - تناسب - ختم نمی شود بلکه ابعاد دیگری از جمله موسیقی و شکل نوشتاری کلمات را نیز در بر می گیرد. به عنوان نمونه در شعر ترانه بارانی (۲) تصویر واقعی بارش باران با تصویر خیالی نجوای عاشقانه آن دو و نیز تصویر موسیقایی آوای بوسه و پیچ پیچ کردن (متناسب با تصویر خیالی) و حتی آوای باران (متناسب با تصویر واقعی) هر سه تصویر، کاملاً هماهنگ با هم تاثیر واحدی را بر روی مخاطب می گذارند:

دیشب باران قرار با پنجره داشت روبروسی آبدار با پنجره داشت
یکریز به گوش پنجره پیچ پیچ کرد چک چک، چک چک... چکار با پنجره داشت

(دستور زبان عشق، ۹۰)

هر چند نمونه های زیبای دیگری از این نوع تداعی واژگان که هم از حیث آوایی و هم از حیث معنایی با متن تناسب دارند در شعر قیصر می یابیم، بیشتر تداعی ها در شعر او بر اساس تناسب آوایی است. به عبارت دیگر موسیقی آوایی شعر قیصر بسیار قوی تر از موسیقی معنایی آن است. پیش از

آنکه به بحث موسیقی آوایی در شعر قیصر پردازیم نمونه های زیبایی از تناسب در شعر او را نقل می کنیم :

نه چندان بزرگم / که کوچک بیابم خود را / نه آنقدر کوچک / که خود را بزرگ / گریز از میانمایی / آرزویی بزرگ است؟ (دستور زبان عشق، ۲۷)

آنکه دستور زبان عشق را بی گزاره در نهاد ما نهاد (دستور زبان عشق) تا ساحل قرار تو چون موج بی قرار با رود رو به سوی تو دارم که جاری ام

(گلها همه آفتاب گردانند ۸۲)

رهایم مکن جز به بند غمت اسیرم مکن جز به آزادی

(گلها همه آفتاب گردانند ۸۴)

حتی در این ابیات، نقش موسیقی را در برجستگی شعر به خوبی می توان

حس کرد.

موسیقی آوایی در شعر قیصر گاه به حدی قوی است که گویی تکلیف خود شعر را روشن می کند و رشته کلام شاعر را در دست می گیرد. این هنر قیصر را در چند مقوله بررسی می کنیم.

الف - واج آوایی :

این که واج ها به تنهایی حس و مفهوم خاصی را به ذهن متبادر می کنند امروزه مبحثی پیچیده در زبانشناسی است که سابقه آن در تحقیقات ادبی بیشتر است. خانلری سابقه تحقیق در باب القاء حالت یا مفهومی خاص را به ذهن از طریق واحد های صوتی ملفوظ (واج ها) به بوعلی سینا نسبت می دهد. بوعلی در رساله ی «مخارج الحروف» میان واجها و صوتهای طبیعی رابطه برقرار کرده است. برای مثال فاء را شبیه آواز باد در درختان و یا چیزی شبیه آن می داند و ۲ (۲) خواجه نصیر در معیار الاشعار رزانت و خفت اوزان مختلف را در دو چیز می داند : یکی اختلاف و اتفاق اجزاء و دورها و یکی کثرت و قلت حرکات در هر دوری و معتقد است که هرچه حرکات (مصوت ها) بیشتر استعمال شوند شعر گفتن آسانتر است و برعکس اگر حرکات کمتر بود به کلفت صورت پذیرد. (طوسی، ۱۳۶۱، ۲۴)

تکرار واجها به خودی خود در ایجاد تخیل متناسب با نوع واج تاثیر گذار است و اما چنان که بیان شد هماهنگی سه تصویر بر تاثیر و برجستگی

شعر می افزایش. در ذیل نمونه هایی از واج آرایی را در شعر قیصر ذکر می کنیم و قضاوت در باب هماهنگی سه تصویر را به ذهن نقاد خوانندگان وا می گذاریم:

گلبو! / باران / با بوسه های تو می بارد / با بوی خیس یاس / با بوی بوته های شب بو، بابونه و بنفشه و مریم / محبوبه های شب... / گلبو! گلخانه های جهان / خالی است / لبریز بوی نام تو بادا بادا! (گلها همه آفتابگردانند، ۳۰)

در بند کمند بود داد دل ما	در زلف تو بند بود داد دل ما
از بس که بلند بود داد دل ما	ای داد به داد دل ما کس نرسید
(دستور زبان عشق، ۹۴)	
خامی خیال من چرا چنین؟	رنگ بالهای خواب من پرید
(آینه های ناگهان، ۱۰۱)	
ازین دست عمری به سر برده ایم	دلی سربلند و سری سر به زیر
(آینه های ناگهان، ۱۰۳)	

هنوز دامنه دارد / هنوز هم که هنوز است / درد / دامنه دارد (آینه های ناگهان، ۶۶)

ب: اشتقاق و شبه اشتقاق

این آرایه معمولا دو واژه را از لحاظ موسیقایی با یکدیگر پیوند می دهد؛ اما هنر قیصر در این است با به کار بردن سایر آرایه های لفظی و معنایی چون تضاد، تناسب، جناس و... این دو واژه را با دیگر کلمات متن به گونه ای پیوند می دهد که هیچ احساسی از تصنعی بودن کاربرد اشتقاق و شبه اشتقاق در شعر او نداریم.

شهیدی که بر خاک می خفت / چنین در دلش گفت: «اگر فتح این است / که دشمن شکست، / چرا همچنان دشمنی هست؟» (دستور زبان عشق، ۱۷۱)

من / سالها مردم / تا اینکه یک دم زندگی کردم / تو می توانی / یک ذره / یک مثقال / مثل من بمیری؟ (همان ۳۰)

آخرین برگ درخت افتاد / در حیاط خلوت پاییز / شادی شمشاد!

(دستور زبان عشق، ۳۲)

بر در و دیوار می پیچد طنین چیست؟ چیست؟

تا ابد در پاسخ این چیستان بی جواب

(دستور زبان عشق، ۵۵)

حال ، شرح حال من ، چرا چنین

در گذشته سرگذشتم این نبود

(آینه های ناگهان ، ۱۰۱)

اگر داغ شرط است ما برده ایم

اگر دل دلیل است آورده ایم

(آینه های ناگهان ، ۱۰۳)

در عصر آخرین خبر تازه / از نام ما / در روزنامه ها خبری نیست

(آینه های ناگهان ، ۱۲۶)

مرهم نهاد نام تو بر زخم کاری ام

کاری به کار عشق ندارم که عاقبت

(گلها همه آفتاب گردانند ۸۲)

هر چه نثر بشکفم ، پیش پای تو نثار

هر چه شعر گفته ام ، گوشه جمال تو!

(دستور زبان عشق، ۸۲)

(شاید با ذوق امین پور زیباتر می نمود اگر جای بشکفم و گفته ام را عوض

می کرد!)

ج- تکرار بخشی از واژه یا عبارت:

هر چند عنوانی که برای این بخش برگزیدم شامل انواع جناس نیز می شود ولی از آنجا که بعضی از موارد فراتر از اصطلاحات وضع شده است و از سویی ارزش موسیقایی آنها را نمی توان انکار نمود همه را تحت عنوان مذکور قرار دادم. عمده ترین شگرد قیصر برای برجسته سازی موسیقی شعرش در این زمینه است. کمتر شعری از او می توان یافت که نمونه ای از این دست در آن یافت نشود و از قضا در نمونه هایی از شعر او نقطه اوج زیبایی شعر در استفاده از دو واژه ای است که در عین شباهت آوایی اختلاف معنایی یا ارزشی دارند. مثال:

به بی عادتی کاش عادت کنیم

تمام عبادات ما عادت است

(دستور زبان عشق، ۶۴)

درهم تنیدن کلمات در حریر کلام قیصر

وقتی که یک تفاوت ساده/ در حرف / گفتار را به کفتر / تبدیل می کند (آئینه های

ناگهان، ۷۶)

نمونه هایی که بخشی از واژه تکرار شده اندرا در ذیل می آوریم .
معمولا در شعر قیصر این نمونه ها در کنار تکرار واژه و یا تکرار واج ها
قرار می گیرند و با هم موسیقی شعر را تقویت می بخشند:

باریده مگر نم نام تو به شعرم	باران ترنم شده ام در خودم امشب (دستور زبان عشق، ۵۷)
نسل اعتراض انقراض یافت	حیف شد زوال من چرا چنین؟ (آئینه های ناگهان، ۱۰۱)
شنیدن خبر مرگ باغ دشوار است	ز باغ لاله خبرهای داغ بسیار است (آئینه های ناگهان، ۱۳۹)
طالع تیره ام از روز ازل روشن بود	فال کولی به کفم خط خطا دید چرا؟ (دستور زبان عشق، ۷۹)
راستی چرا / در رثای بی شمار عاشقان / - که بی دریغ - / خون خویش را نثار عشق می کنند / از نثار یک دریغ هم / دریغ می کنیم؟ (گلها همه آفتاب گردانند، ۳۸)	
کو کوچه ای ز خواب خدا سبزتر بگو	آن خانه کو؟ نشانی آن کوچه باغ کو؟ (گلها همه آفتاب گردانند ۸۶)
این بیت قیصر یادآور رباعی زیبایی از خیام است که تکرار « کو» در آن با اسم صوت آمیخته شده است .	
آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای چشم و چراغ خانه ما داغ عشق بود	بر درگه او شهان نهادندی رو بنشسته همی گفت که کوکو کوکو؟ چشمی که از چراغ بگیرد سراغ کو؟ (همان)
شیواست واژه های رخ و زلف و خط و خال	اما به شیوه غزل من نمی خورند (گلها همه آفتاب گردانند، ۹۰)
شبی دیگر شبی شب تر شبی از روز روشن تر نه در خوابم نه بیدارم سراپا چشم دیدارم	شبی پرتاب و تب دارم، تبی تاییدنی امشب که می آید به دیدارم، زنی نادیدنی امشب

مشام شب پر از بوی خوش محبوبه های شب شبی شبدر، شبی شب بو، شبی بوییدنی امشب
(گلها همه آفتاب گردانند ۱۱۶)

تصویر موسیقایی این غزل در میان غزلهای قیصر کم نظیر است و به
نظر من «ضیافت» بیش از آنکه نام شعر باشد، نام موسیقی این شعر است.
بوی کتان سوخته را / در ماه /بوی کبود کبوتر را / درچاه (آئینه های ناگهان
۱۳۰،)

چون ساقی پرده های بهزاد، لطیف او جام به کف گرفته، تو جان بر کف
(دستور زبان عشق، ۹۲)
نمونه هایی که در آن بخشی از یک ترکیب تکرار می شود:

میان دل و دین قضاوت کنیم (دستور زبان عشق، ۶۶)	بیاپید تا عین عین القضات
این منظره دورنما را نفروشید (دستور زبان عشق، ۶۸)	دور از نظر ماست اگر منزل این این راه
روی خوش به ما نشان نمی دهد (آئینه های ناگهان، ۹۸)	کاش این زمانه زیر و رو شود
آه! موریانه های میزبان / ذهن میزهای ما / جای تخم ریزی شماست! (آئینه های ناگهان، ۷۲)	
توام / ای غم / غم مبهم (آئینه های ناگهان، ۵۶) توام / ای شور ای دلشوره شیرین! / با توام / ای شادی غمگین! / با	

د- تکرار کلمه :

باران ! باران ! باران !ستاره باران! باران!	باران ! باران !دوباره باران! باران!
باران ! باران ! بهار! باران! باران!	ای کاش تمام شعرها حرف تو بود

(دستور زبان عشق، ۸۹۹)

از ذکر نمونه های بسیار تکرار واژه در شعر قیصر چشم می پوشم و تنها به ذکر یک نکته بسنده می کنم. تکرار در شعر هم نقش موسیقایی دارد و هم تاکید معنایی. قیصر در اشعار خود بجزاین دو نقش، بهره های دیگری از آن می برد. گاه به نظر می رسد واژه یا عبارتی تکرار شده است اما با شگردهایی چون ایجاد فاصله، تفاوت لحن و تغییر جایگاه دستوری کلمات، معانی تازه را به کلمه یا عبارت تکراری می بخشد:

این روزها که می گذرد / شادم / این روزها که می گذرد
/ شادم / که می گذرد / این روزها / شادم / که می گذرد (دستور زبان
عشق، ۲۵)

می خواستم بگویم: «گفتن نمی توانم» / آیا همین که گفتم / یعنی /
همین که / گفتم؟ (دستور زبان عشق، ۲۸)
از رفتنت دهان همه باز ... / انگار گفته بودند: / پرواز! / پر واز!
(دستور زبان عشق، ۲۹)

واژگان تکراری در شعر قیصر با سایر کلمات نیز تناسب معنایی و موسیقایی دارند. در شعر زیر این ارتباط را به خوبی می توان ملاحظه نمود:
باد بازیگوش / بادبادک را / بادبادک / دست کودک را / هر طرف می برد
/ کودکی هایم / با نخی نازک به دست باد / آویزان!
تکرار «باد» در کنار تکرار بادبادک و کودک؛ تناسب بازیگوش، کودک، کودکی، نازک؛ تناسبی که کودک بودن با دست به کسی سپردن و به هر طرف رفتن دارد همه و همه موجب شده اند که کلمات در این شعر مثل بسیاری از اشعار قیصر با یکدیگر پیوند داشته باشند. البته به جز واژه آویزان که واقعا در این شعر معلق است!

آنچه در این گفتار بیان گردید تنها بخشی از هنرهای قیصر در به هم تنیدن واژگان شعر بود و تنها به ارتباط معنایی و موسیقایی کلمات اشاره داشت. حتی از این مختصر می توان نتیجه گرفت که واژگان در شعر او نه به عنوان ابزار بلکه به منزله بخش قابل ملاحظه ای از هدف قیصر در خلق یک اثر هنری به کار گرفته می شوند. مطلب رل با چند نمونه از شعر او که ساختمان کلمه موضوع شعر واقع می شود به پایان می بریم:

آینه ها/ با آه آغاز می شوند / و آه / پایان حرف روشن آینه
 هاست (آینه های ناگهان، ۶۴)
 وقتی که یک تفاوت ساده/در حرف / کفتار را/ به کفتر/ تبدیل می کند/
 باید به بی تفاوتی واژه ها / و واژه های بی طرفی / مثل نان / دل بست /
 نان را / از هر طرف که بخوانی / نان است! (همان، ۷۶)
 و قاف / حرف آخر عشق است / آنجا که نام کوچک من / آغاز می شود!
 (همان، ۵۹)

یادداشت ها :

۱ - برای توضیحات بیشتر ر.ک پارساپور ، مقایسه زبان حماسی و
 غنایی ، فصل سوم
2 - [http://www.tebyan.net/literary_Criticism/ 2008/9/ 18](http://www.tebyan.net/literary_Criticism/2008/9/18/74857.html)
/ 74857.html1

کتابنامه

- ۱ - ریچاردز، آی. ا.؛ اصول نقد ادبی؛ ترجمه سعید حمیدیان؛ تهران: علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۵
- ۲ - نوری علاء، اسماعیل ؛ صور و اسباب در شعر امروز ایران ؛ تهران: سازمان انتشارات
 بامداد ، ۱۳۴۸
- ۳ - امین پور ، قیصر ؛ دستور زبان عشق ؛ تهران: مروارید ، ۱۳۸۶
- ۴ - ----- ؛ گلها همه آفتابگردانند ؛ تهران : مروارید ، ۱۳۸۵
- ۵ - ----- ؛ آینه های ناگهان؛ تهران : نشر افق، ۱۳۸۶
- ۶ - علی پور ، مصطفی ؛ ساختار زبان شعر امروز ؛ تهران : فردوس ، ۱۳۷۸
- ۷ - ولک ، رنه و وارن ، آستن ؛ نظریه ادبیات ؛ ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر؛
 تهران : علمی و فرهنگی ، ۱۳۸۲
- ۸ - پارساپور ، زهرا ؛ مقایسه زبان حماسی و غنایی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۸۳
- ۹ - طوسی ، خواجه نصیر الدین؛ معیار الاشعار؛ تصحیح جلیل تجلیل؛ تهران : انتشارات
 ناهید ، ۱۳۶۹

بررسی «زمان» در شعرهای قیصر امین‌پور

چکیده

قیصر امین‌پور، شاعر منتقدی است و اشعار او از «آینه‌های ناگهان به بعد» در بردارنده نوعی نقد اجتماعی است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد. یکی از راه‌هایی که او، خودآگاه یا ناخودآگاه، برای ابراز انتقادهایش به کار می‌برد، پرداختن به مفهوم زمان است. در این مقاله، اشاره‌های مستقیم و گاهی غیر مستقیم امین‌پور به این مفهوم، در سه دفتر «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند» و «دستور زبان عشق» بررسی و طبقه‌بندی شده است. به این ترتیب که: ابتدا «زمان» و کلمه‌های مترادف با آن، معرفی و توصیف می‌شود، سپس نموها و وابسته‌های زمان مثل: معیارهای سنجش زمان (ثانیه، ساعت و ...)، دوران‌های مختلف زندگی (کودکی، نوجوانی و جوانی)، قیده‌های مختلف زمان (روز، شب و ...)، هفته و روزهای هفته، ماه‌ها و فصل‌های سال و در آخر تلقی قیصر از گذشته، حال و آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر یک از این بخش‌ها، ضمن معرفی موارد یادشده، به شکل کاربرد و ترکیب‌هایی که قیصر با آنها ساخته، پرداخته شده است. این بررسی نشان می‌دهد که قیصر امین‌پور از زمان، مترادف‌ها و وابسته‌های آن رضایتی ندارد و هر جا که به این عناصر می‌پردازد، به صراحت از نارضایتی‌اش حرف می‌زند. کلید واژگان: آینه‌های ناگهان. دستور زبان عشق. زمان. قیصر امین‌پور. گلها همه آفتابگردانند.

درآمد

اینکه قیصر امین‌پور یکی از شاعرانی است که زبان، بیان و نگاه شاعرانه منحصر به فرد او مورد توجه بسیاری از ما ایرانیان قرار گرفته است، حرف تازه‌ای نیست. در شعرهای او شاعری زندگی می‌کند که با زبانی ساده، از مسائلی حرف می‌زند که دغدغه خیلی از آدم‌های دور و بر اوست؛ از عشق حرف می‌زند، از درد، از زندگی و چیزهایی مثل شناسنامه، صف،

رسید بانکی، قبض آب، برق، تلفن، بلیط و ... حتی هبوط. به همین دلیل است که شعرهایش حتی اگر شیفتگان بسیاری نداشته باشد، خوانندگان بسیاری دارد. این روزها بخش‌های یکی از شعرهای او در تابلوهای تبلیغاتی بانک‌ها و بنگاه‌های برج‌سازی و ... دیده می‌شود. «ناگهان / چقدر زود / دیر می‌شود» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۹)، سطرهایی است از شعر «حسرت همیشگی» که به واسطه همین تبلیغ‌ها، مثل سایر شده و حداقل همهٔ تهرانی‌ها آن را از برند؛ حتی آنهایی که قیصر امین‌پور را نمی‌شناسند.

قصید ندارم در این مقاله به ابعاد مختلف شخصیت شاعری امین‌پور که دیگران در حد اشباع به آن پرداخته‌اند، پردازم. به نظر من دیگر زمان آن فرا رسیده است که به دور از هرگونه شیفتگی و شیدایی، با پژوهش‌های جدی و دقیق، به شگردهای شاعرانه و البته معناها و مضمون‌های مطرح شده در اشعار او پردازیم.

قیصر امین‌پور، شاعر منتقدی است و اشعار او از «آینه‌های ناگهان به بعد» دربردارندهٔ نوعی نقد اجتماعی است که بررسی آن ضروری به نظر می‌رسد. او از راه‌های مختلف، مثل مرور خاطرات، ثبت احوال زندگی روزمرهٔ مردم، پرداختن به داستان هبوط آدم و ... به دنیای نقد و تعریض‌های خود نقب می‌زند و دیدگاهش را به شفاف‌ترین شکل ممکن در اختیار خوانندگانش قرار می‌دهد. یکی از راه‌هایی که او، خودآگاه یا ناخودآگاه، برای این منظور به کار می‌برد، پرداختن به مفهوم زمان و حرف زدن از نمودهای وابسته به آن است. به غیر از معناپردازی و اشاره به این مفاهیم در متن اشعار او، به ترتیب از بین ۶۸، ۷۸ و ۶۶ عنوان شعر از دفترهای «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند» و «دستور زبان عشق»، ۱۰، ۲۰ و ۶ عنوان، به طور مستقیم به زمان اشاره کرده است: شعرهای روز ناگزیر، روز مبادا، فردا، غروب، سرود صبح، حسرت همیشگی، هنوز، عصر جدید و فصل تقسیم از دفتر آینه‌های ناگهان؛ شعرهای آرزوی هرروزه، فردا دوباره، اما همیشه، عهد آدم، لحظه، لحظهٔ بی‌کران، لحظه‌های کاغذی، فرصت دیدار، ترانهٔ آبی اسفند، بهار بوسه‌باران، بر آستان بهار، غزل در پردهٔ دیرسال، ای سال، چلگی، شنبه، سه‌شنبه، جمعه، خواب کودکی، عکس کودکی و پند پیشینیان از دفتر گلها همه آفتابگردانند و شعرهای روزها و سوزها، شب اسطوره، هنگام رسیدن، خواب چهل‌ساله، کودکی‌ها (۲) و کودکی‌ها (۳) از دفتر دستور زبان عشق. این نکته بیان‌گر جایگاه و اهمیت زمان در شعرهای

قیصر امین پور است. مطالعه مفهوم زمان و چگونگی به کار بردن نمودها یا وابسته‌های آن، بخشی از شخصیت و آرای قیصر امین پور را برای خواننده روشن می‌کند. او در اکثر مواردی که به زمان می‌پردازد، گذر روز و هفته و ماه و سال و حتی ثانیه و دقیقه را بر خلاف میل خود توصیف می‌کند و از سرخوردگی‌های امروز و حسرت دیروز می‌گوید.

در این مقاله، اشاره‌های مستقیم و گاهی غیر مستقیم امین پور به مفهوم زمان، در سه دفتر یاد شده، بررسی و طبقه‌بندی شده است. به این ترتیب که: ابتدا زمان و کلمه‌های مترادف با آن معرفی و توصیف می‌شود، سپس معیارهای سنجش زمان (ثانیه، ساعت و ...)، دوران‌های مختلف زندگی (کودکی، نوجوانی و جوانی)، قیده‌های مختلف زمان (روز، شب و ...)، هفته و روزهای هفته، ماه‌ها و فصل‌های سال و در آخر تلقی قیصر از گذشته، حال و آینده مورد بررسی قرار می‌گیرد. در هر یک از این بخش‌ها، ضمن معرفی موارد یادشده، به شکل کاربرد و ترکیب‌هایی که قیصر با آنها ساخته، پرداخته شده است. پیداست که اگر حجم مقاله اجازه می‌داد و در این مطالعه، به زمان افعال، فضای حاکم بر هر یک از شعرها و بسیاری از عناصر مربوط به زمان، توجه می‌شد، حاصل کار دقیق‌تر و مفیدتر بود.

برای کوتاه کردن دامنه این جستجو، از بررسی بعضی نمودهای زمان مثل «مجال» و «ایام» (امین پور، ۱۳۸۷: ۶۲) و قیدهایی مثل: «آنگاه» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۳؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۸، ۳۳)، «از این پس» (امین پور، ۱۳۸۷: ۶۹)، «از قضا» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰)، «اکنون و کنون» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۴، ۳۹)، «اینک» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۳)، «پیش از آنکه» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰)، «پیوسته» (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۰)، «جاودانه» (امین پور، ۱۳۸۷: ۵۲)، «دائم» (امین پور، ۱۳۸۷: ۵۵)، «دیر» (امین پور، ۱۳۷۲: ۴۹، ۸۶، ۹۴؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۶۲)، «زود» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۴۹)، «عاقبت» (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۰، ۲۲؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۹۶)، «کی» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۰، ۵۰، ۴۶؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۷۳، ۸۲، ۴۹)، «گاه» (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۲)، «گاه گاه» (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۰؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۶۶)، «گاهی» (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۶، ۳۷، ۳۴، ۳۲، ۳۱؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۷؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰)، «مدام» (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۷؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۷۰)، «مدتی» (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰)، «ناگاه» (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱)، «ناگهان و ناگه» (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۱)

۱۱۷، ۸۳، ۸۶، ۵۲، ۵۱، ۴۹؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۳۹، ۳۱، ۲۳، ۱۰، ۵۸، ۵۰، ۴۶، ۶۴، ۱۳۳؛
 امین پور، ۱۳۸۷: ۸۰، ۵۰)، «وقتی» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۰، ۱۱۶، ۴۵، ۴۴، ۲۸، ۲۷؛
 امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳، ۶۵، ۵۵، ۴۳، ۲۸، ۲۶، ۲۲، ۱۷، ۱۶)، «هماره» (امین پور،
 ۱۳۷۲: ۸۶؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۵۳)، «همیشه» (امین پور، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۲، ۴۲، ۵۲،
 ۵۱، ۱۳۱؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۷۰، ۵۸، ۴۹، ۴۸؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۵۳)، «هنگام»
 (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۳، ۶۴)، «هنوز» (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۱۸، ۱۱۶، ۸۶، ۶۷، ۶۶، ۴۸؛
 امین پور، ۱۳۸۰: ۴۲) چشم‌پوشی کرده‌ام.

اما چند نکته در این بررسی قابل توجه است: قیصر معمولاً
 مراعات‌النظیر جالبی را بین کلمه‌هایی که به شکلی با زمان در ارتباط هستند،
 برقرار می‌کند. به این مثال‌ها توجه کنید:

- هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید
 گفت؟ (گلها: ۱۳۳)

- تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها / از همین روز، همین لحظه، همین
دم عیدند (دستور: ۷۲)

گاهی هم برای تداعی معنای شعر، از تکرار بهترین فایده را می‌برد:
 هرگز/ دلم نخواست بگویم:/ هرگز/ مرگ از طنین هرگز/ می‌زاید/ اما
 همیشه/ از ریشه همیشه می‌آید/ رفتن/ همیشه رفتن/ حتی همیشه در نرسیدن/
 رفتن! (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۵)

به هر روی استادی او در ایجاد بافتی از واژگان که با آرایش
 کم‌نظیری در کنار هم قرار گرفته‌اند، موجب می‌شود که لذت حاصل از
 خوانش متن و رویارو شدن با معناها و تصاویرِ تر و تازه و جذاب او،
 دوچندان شود.

زمان و کلمه‌های مترادف با آن

تلقی قیصر از مفهوم «زمان» در شعرهایش آشنا و قابل فهم است. او
 به غیر از یک مورد که زمان را در معنای «وقت» به کار برده است (۱)،
 منظورش از زمان، آن مفهوم مطلق و فضای کلی است که از ازل بر زندگی
 موجودات حاکم بوده و تا ابد ادامه خواهد داشت:

ای فزونتر از زمان، دور پادشاهی‌ام/ ای فراتر از زمین، مرزهای
 کشورم. (امین پور، ۱۳۸۷: ۳۸)

قیصر در یکی از شعرهایش زمان را در ترکیب: «چرخ آسیاب زمان» به کار برده است. به نظر من این ترکیب، به خوبی نظر او را نسبت به زمان نشان می‌دهد:

حدیث آدمی و چرخ آسیاب زمان / حدیث جام بلور است و
صخره سنگین. (همان: ۵۳)

او هم مثل بسیاری دیگر از «اهل فضل و دانش» که هیچگاه زمام مراد در دستشان نبوده است، تقریباً در تمام مواردی که از زمان حرف می‌زند، به «زمین» هم اشاره می‌کند و این هر دو را «بی‌امان و بی‌مهر» معرفی می‌کند. به نظر او «زمان، زمانه قهر و زمین، زمینه کین» است (همان) و انگار هیچ کدام خیال تغییر ندارند:

چرا همیشه همین است آسمان و زمین / زمان همواره همان و زمین
همیشه همین. (همان: ۵۳)

دل او هم از دست زمین و زمان به تنگ آمده است و آرزوی زمین و زمانه‌ای دیگر دارد (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۱)؛ چرا که این دو به پرسش‌های بی‌شمارش پاسخ نمی‌دهند و البته جایی برای آدم‌هایی مثل او ندارند (امین پور، ۱۳۷۲: ۹۸-۹۹). به همین علت‌هاست که آرزو می‌کند:

کاش این زمانه زیر و رو شود / روی خوش به ما نشان نمی‌دهد.
(همان: ۹۸)

زمانه‌ای که او توصیف می‌کند، زمانه‌ای است که طول عمر را از مردم دریغ می‌کند (همان: ۹۸)، مردمی که «رنگ روی آستینشان، نام‌هایشان، جلد کهنه شناسنامه‌هایشان» درد می‌کند (همان: ۱۶) و به گفته قیصر هیچ کدام از آنها شباهتی با خود ندارند (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۵). با این اوصاف، عجیب نیست اگر در آخرین شعرهایش بگوید:

من هیچ چیز و هیچ کسی را / دیگر / در این زمانه دوست ندارم...
(همان: ۱۴)

روزگار

تلقی قیصر از روزگار، همان تلقی‌ای است که از زمان دارد. او از این کلمه در معنای «وقت» و «زمان» استفاده می‌کند:

اما با من بگو که آیا، من نیز/ در روزگار آمدنت هستم؟ (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴) (۲)

و در این معنی، برای رعایت تناسب لفظی، معمولاً روزگار را با «روز» یا «شب» هم‌نشین می‌کند:

بادا بیفتد سایهٔ برگی به پایت/ باری، به روزی روزگاری از عبورم.
(امین پور، ۱۳۸۷: ۶۲) (۳)

قیصر در «شعرناگفته» نظر خود را دربارهٔ روزگار صریح و بی‌پرده ابراز می‌کند:

... این روزگار چشم ندارد من و تو را/ یک روز/ خوشحال و بی‌ملال
ببیند/ زیرا/ هرچیز و هر کسی را/ که دوستر بداری/ حتی اگر که یک نخ
سیگار/ یا زهر مار باشد/ از تو دریغ می‌کنند.../ پس/ من با همه وجودم/
خودم را زدم به مردن/ تا روزگار دیگر/ کاری به من نداشته باشد/ این شعر
تازه را هم/ ناگفته می‌گذارم.../ تا روزگار بو نبرد.../ گفتم که/ کاری به کار
عشق ندارم... (همان: ۱۴-۱۵)

عصر:

نگاه قیصر به کلمهٔ «عصر» و تعریفی که از آن ارائه می‌کند، شبیه به نگاه او نسبت به زمان، زمانه و روزگار است. ترکیب‌هایی که او با این کلمه ساخته است، به خوبی دیدگاه او را نسبت به ماهیت آن توصیف می‌کند:

با این همه خبر/ در عصر شب/ در عصر خستگی/ در عصر بی‌عصب/
در روزنامهٔ عصر/ از شرح حال ما اثری نیست/ در عصر خواب و خلسه و
خمیازه/ در عصر آخرین خبر تازه/ از نام ما/ در روزنامه‌ها خبری نیست.
(امین پور، ۱۳۷۲: ۱۲۶)

به این ترکیب‌ها، ترکیب‌های دیگری مثل: «عصر احتمال»، «عصر شک و شاید»، «عصر پیش‌بینی وضع هوا»، «عصر از هر طرف که باد بیاید»، «عصر قاطعیت تردید»، «عصری که هیچ اصلی، جز احتمال، یقینی نیست» و «عصر جدید»^(۴) را هم باید اضافه کرد.

عهد:

«عهد» هم در شعرهای قیصر به معنای دوره و زمان است:

شاعران عاشق/ در عهد جاهلیت/ ویرانه‌های نام تو را می‌گریستند.
(امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۳)

از آنجا که این واژه، نسبت به مترادف‌های خود، واژه‌ای کهنه‌تر است، قیصر از آن در مواردی استفاده می‌کند که می‌خواهد از موضوع‌هایی به همان اندازه کهنه حرف بزند. به این ترکیب‌ها توجه کنید: «عهد جاهلیت» (همان)، «عهد اخوت» (۵)، «عهد الست» (۶) (عهد در این ترکیب‌ها ایهام دارد و به معنای پیمان هم هست)، «عهد قدیم» (۷) و «عهد آدم» که نام یکی از شعرهای اوست:

من از عهد آدم تو را دوست دارم/ از آغاز عالم تو را دوست دارم.
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۹)

همهٔ این ترکیب‌ها، زمانی را معرفی می‌کنند که برادری، بیعت، پیمان و دوستی هنوز برقرار بوده است.

فرصت:

«فرصت» در شعرهای امین‌پور، به غیر از یک مورد که به معنی «مجال» (جولانگاه، محل جولان) به کار رفته است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۲)، همان معنی مطلق زمان و وقت را دارد؛ اما نسبت به «زمان»، «روزگار»، «عهد»، «عصر» و ... از قابلیت محدودتری برخوردار است و حجم کمتری از زمان را به ذهن متبادر می‌کند:

فرصت گذشت و حرف دلم ناتمام ماند/ نفرین و آفرین و دعا در گلو شکست. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۰)

او این کلمه را در عبارت‌های «فرصت برای حادثه»، «فرصت برای حرف زدن» (۸)، «فرصتی برای دوست داشتن» (۹)، «فرصت پروازها» (۱۰)، «فرصت چشم من» (۱۱)، «فرصت نسیم برای وزندگی» (۱۲) و «فرصت دیدار» (۱۳) به کار برده است. «فرصت دیدار» نام یکی از شعرهای اوست که در آن از نامرادی‌هایش می‌گوید و از فرصت‌هایی که زود از دست می‌روند: یک دم آرام ندیدم دل خود را همه عمر/ بس که هر لحظه به صد حادثه آبتن بود/ خواستم از تو به غیر از تو نخواهم اما/ خواستن‌ها همه موقوف توانستن بود/ ... چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت/ همهٔ طول سفر یک چمدان بستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

تقریباً در هرجایی که حرفی از فرصت به میان آمده، نامرادی‌ها و ناکامی‌ها هم حضور دارند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰): شرایطی که سقف قفس تنها فرصت پروازهاست (همان: ۹۲)، چشم فرصت‌چندانی برای دیدن آنچه می‌خواهد، ندارد (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۰) و به عاشقان فرصت و نوبتی برای دوست داشتن نمی‌دهند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۸)

وقت:

«وقت» به معنای هنگام، فرصت و گاه است:
 وقت آن شد که به گل حکم شکفتن بدهی / ای سرانگشت تو آغاز گل‌افشانی‌ها. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۶)

این کلمه در شعرهای امین‌پور به شکل «هر وقت» (۱۴) و در عبارتهای «وقت رفتن» (۱۵) «وقت گل نی» (۱۶) به کار رفته است. در نگاه او نسبت به مفهوم این کلمه هم خوش‌بینی و امیدی وجود ندارد. از نظر او تا به خودت می‌آیی وقت جدا شدن از دوست رسیده و وقت رسیدن و وصل عاشقان، «وقت گل نی» است.

تاریخ و تقویم:

اگر اشتباه نکنم، تنها تاریخی که برای قیصر اهمیت دارد، «تاریخ عاشقان» است:
 تاریخ عاشقان / فهرست کوچکی / از بی‌شمار نام شهیدان توست.
 (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۷)

او در کنار «تاریخ» به یکی از ملزومات آن، یعنی «تقویم» هم اشاره‌هایی دارد. تقویم برای او نمایشگاه روز و ماه و سال است (۱۷) و از درجه اعتبار چندانی برخوردار نیست:
 برگ‌هایی پاره از تقویم پار / کهنه و بی‌اعتبارم، هیچ هیچ. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۴)

شاید بی‌اعتبار بودن تقویم از نظر او به این خاطر است که غبار عادت گرفته و غیر از نشان‌های معمول زمان، هیچ نشان‌نویسی، مثل «روز مبادا»، در آن دیده نمی‌شود:

اما در صفحه‌های تقویم / روزی به نام روز مبادا نیست / آن روز هرچه باشد / روزی شبیه دیروز / روزی شبیه فردا / روزی درست مثل همین روزهای

ماست / اما کسی چه می‌داند؟ شاید / امروز نیز روز مبادا / باشد. (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۸)

با این همه، خیال قیصر این کلمه را هم به خدمت ایجاد آرایه‌های ادبی و تصویرآفرینی درآورده است. او در یکی از شعرهای دستور زبان عشق، به «تقویم جلالی» اشاره و ایهام تناسب خوبی با «جلالی» و «جمال» ایجاد می‌کند. «جلال (جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی) با «جمال» تناسبی ندارد اما در معنای دیگر (از صفات خداوند) با آن متناسب است» (قاسمی، ۱۳۸۶: ۷۰):

سیر تقویم جلالی به جمال تو خوش است / فصل‌ها را همه با فاصله‌ات
سنجیدند. (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۲)

او در دفتر گلها همه آفتابگردانند، با استفاده از این کلمه، تصویر بدیعی خلق کرده است:

تقویم چار فصل دلم را ورق زدم / آن برگ‌های سبز سرآغاز سال کو؟
(امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

معیارهای سنجش زمان

ثانیه:

ثانیه کوچکترین واحد سنجش زمان است. در شعرهای قیصر هنرنمایی خاصی درباره این کلمه دیده نمی‌شود. فقط یک بار با «ثانیه» ترکیبی مثل «ثانیه‌های گریز» می‌سازد و از آن برای ایجاد قافیۀ درونی استفاده می‌کند (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۴). «همۀ ثانیه‌ها» برای او به معنی تمام طول زمان است، بدون کم یا زیاد. به معنای زمانی است که در عین اندک بودن، معتبر است: تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها / از همین روز، همین لحظه، همین دم
عیدند. (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۲)

این ثانیه‌هایی که در انتظار به سر می‌برند، طولی به اندازه یک سال دارند:

هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود / شرح این ثانیه‌ها را به که باید
گفت؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳)

دقیقه:

«دقیقه» و «دقایق» بهانه‌ای است برای حرف زدن از گذر کند زمان. طولانی بودن شکل ظاهری و البته وجود دو «ق» در این کلمه، این حس را کاملاً به خواننده القا می‌کند، به ویژه وقتی که قیصر از آن در ترکیب نسبتاً طولانی «امواج بی‌کران دقایق» استفاده می‌کند:

باور نمی‌کنم / که ناگهان به سادگی آب / از ساحل سلام / دل برکنم / تا
لحظه لحظه در دل دریای دور / امواج بی‌کران دقایق را / پارو زدم!
(امین پور، ۱۳۸۰: ۶۴)

ساعت:

در شعرهای قیصر، «ساعت» هم از دیگر معیارهای سنجش زمان است (۱۸) و در این معنی، بسامدی ندارد. همین طور است، اشاره به نقطه‌ای مشخص از زمان که اگر اشتباه نکنم تنها یک‌بار در شعرهای این سه دفتر دیده می‌شود و به نظر می‌رسد که بیشتر در خدمت ایجاد واج‌آرایی بوده است:

یک نفر که تا همین دو روز پیش / منکر نیاز گنگ سنگ بود... / روزهای
چهارشنبه ساعت چهار / بارها شماره‌های اشتباه را نمی‌گرفت... . (امین پور،
۱۳۷۲: ۳۹)

در یکی از شعرهای قیصر با نام «اگر می‌توانستم»، «ساعت» اسم است و در ترکیب «ساعت آسمان» تصویر جالبی خلق کرده است:

اگر ساعت آسمان دور باطل نمی‌زد... (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۰)

دمیدن خورشید، از راه رسیدن صبح و ظهر و غروب خورشید و شب و ... خلاصه این توالی که مدام تکرار می‌شود و دور باطل و بی‌هدفی به نظر می‌رسد، این ترکیب زیبا را به ذهن شاعر متبادر کرده است.

چشم برهم‌زدن:

«چشم برهم‌زدن» نشان‌دهنده واحد کوچکی از زمان است و در عین حال، نوعی غفلت و بی‌خبری از گذشتن عمر را می‌رساند:

لحظه چشم واگردن من / از نخستین نفس‌گریه / در دومین صبح
اردیبهشت سی و هشت / تا سی و هشت اردیبهشت پیاپی / پیاپی! / عین یک
چشم بر هم‌زدن بود... . (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۰)

م:د

«دم» به معنای لحظه است؛ زمان اندکی که با نشانهٔ حیات انسان میزان می‌شود و گاهی هم در شعرهای این سه مجموعه، به شکل «نفس» و در ترکیب «یک نفس» به چشم می‌خورد:

یک نفس با دوست بودن همنفس / آرزوی عاشقان این است و بس /
واحه‌های دوردست دل کجاست / تا بیاساییم در خود یک نفس؟ (امین پور،
۱۳۷۲: ۹۱) (۱۹)

«دم» نوعی اضطرار را نشان می‌دهد و دربردارندهٔ ضرورتی است که در معیارهای دیگر سنجش زمان دیده نمی‌شود. این کلمه به شکل: «همین دم» (۲۰)، «دم به دم» (۲۱)، «دمادم» (۲۲)، «دمی» (۲۳)، «هر دم» (۲۴)، «یک دم» (۲۵) و «دم آخر» (۲۶) در شعرهای قیصر امین پور دیده می‌شود. اما هنر او در نشان دادن تبادری است که کلمهٔ «دم» در ذهن او ایجاد می‌کند. «دم» گاهی «دمیدن» (به معنای «طلوع کردن و برآمدن») و در پی آن «صبح» و «شب» را به ذهن او متبادر می‌کند (۲۷)، گاهی «دمیدن» به معنای «فوت کردن» و در پی آن «نی» را (۲۸)، گاهی «دم» (یکی از اخلاط اربعه) و در پی آن «سودا» را (۲۹) به یاد او می‌آورد و گاهی هم «بازدم» و «نفس» را (۳۰). در دو مورد هم «دم» با «درد» هم‌نشین شده است (۳۱). با توجه به این که «در یک نگاه کلی به مجموعه اشعار امین پور ... یکی از واژگان پربسامد در مجموعه آثار او درد و رنج است» (گرگی، ۱۳۸۷: ۱۱۰)، این نکته تأمل برانگیز به نظر می‌رسد.

لحظه:

«لحظه» از پربسامدترین نمودهای زمان در اشعار امین پور است و در ابتدایی‌ترین کاربردش، واحدی از زمان است که قیصر از آن در کنار روز و سال و دیگر واحدهای زمان استفاده می‌کند (۳۲). او این کلمه را به شکل: «لحظه لحظه» (۳۳)، «هر لحظه» (۳۴)، «همان لحظه» (۳۵)، «همین لحظه» (۳۶)، «یک لحظه» (۳۷)، «یکی دو لحظه» (۳۸) به کار برده است.

«لحظه» وقتی برجسته می‌شود و او را وادار به استفاده می‌کند که ذهنش درگیر مفاهیم عمیقی است و نگاهی موشکافانه به دور و برش دارد (۳۹) یا در کار ساختن تصاویری عاشقانه است (۴۰). «لحظه» برای قیصر امین پور «آن» عزیزی از زمان است (۴۱)؛ واحدی از زمان که او را با لذت‌ها و خوشی‌هایش

پیوند می‌دهد(۴۲). لحظه برای او، شیرینی کوتاهی است که به سادگی می‌گذرد، اما طعمش به یادگار می‌ماند(۴۳) و بهترین لحظه‌های او، وقتی است که حرف و حدیثی از عشق به میان آورده می‌شود:

بهترین لحظه‌ها... / لحظه‌هایی که در حلقه کوچک ما / قصه از هر که و هر کجای زمین و زمان بود / قصه عاشقان بود... (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰)

گاهی لحظه برای او امتدادی به اندازه یک عمر دارد، عمری آگاهانه که با وجود طولانی بودن، در نگاه آگاه او بسیار کوتاه و مختصر به نظر می‌رسد: لحظه چشم واکردن من / از نخستین نفس‌گریه / در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت / تا سی و هشت اردیبهشت پایی / پایی! / عین یک چشم بر هم زدن بود / لحظه دیگر اما / تا کجا باد؟ تا کی؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۰).

قیصر با «لحظه» ترکیب‌هایی مثل «لحظه سرودن» (۴۴)، «لحظه عزیمت» (۴۵)، «لحظه قنوت» (۴۶)، «لحظه ویران شدن» (۴۷)، «لحظه‌های بی‌بهانگی» (۴۸)، «لحظه‌های کاغذی» (۴۹)، «لحظه‌های وحی» (۵۰)، «لحظه نگاه ناگهانگی»، «لحظه‌های هرکجای کی» (۵۱) و «لحظه‌های هرچه بود یا نبود» (۵۲) ساخته است. همان‌طور که دیده می‌شود، در بیشتر این ترکیب‌ها شاعر از امری معنوی حرف می‌زند و در چنین شرایطی، لحظه برای او کارکردی مفیدتر و معنادارتر از ثانیه، دقیقه، دم یا ... دارد.

سال:

قید سال به شکل‌های: «سال‌ها» (۵۳)، «این سال‌ها» (۵۴)، «پار (پارسال)» (۵۵)، «ای سال» (۵۶) در شعرهای قیصر به چشم می‌خورد. این کلمه گاهی اشاره به شماره سال دارد:

این روزها گاهی / از روز و ماه و سال، از تقویم / از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۴)

قیصر معمولاً سال را با دیگر نمودهای زمان مثل ماه و روز و لحظه و ... هم‌نشین می‌کند (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱؛ نیز امین پور، ۱۳۸۰: ۵۹). او هم، مثل دیگران، وقتی از سال استفاده می‌کند که می‌خواهد حجم زیادی از زمان را تصویر کند. به سطرهای زیر که بیانی پارادوکسیکال دارد، توجه کنید:

من / سال‌های سال مردم / تا اینکه یک دم زندگی کردم / تو می‌توانی / یک ذره / یک مثقال / مثل من بمیری؟ (امین پور، ۱۳۸۷: ۳۰) (۵۷)

از طرف دیگر، سال در ترکیب‌های: «دوسه سال گذشته»، «چندین هزار سال» (۵۸)، «بیست سالگی» (۵۹)، «سی سال» (۶۰)، «چهل سال» (۶۱)، «چهل ساله» (۶۲)، «دیرسال» (۶۳)، «سال‌های دور» (۶۴)، «سال‌های سال» (۶۵)، «سال صرفه‌جویی لبخند» (۶۶)، «سال‌های انتظار» (۶۷)، «سال‌های سخت» (۶۸)، «سرآغاز سال» (۶۹)، «صدسال آزرگار» (۷۰) و «صد سال سیاه» (۷۱) دیده می‌شود. همان‌طور که می‌بینید، او گاهی از شمار سال‌های عمرش حرف می‌زند، از بیست سالگی‌اش که انگار هر روز متولد می‌شده و توان و انگیزه لازم را برای این تولدهای دوباره داشته است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰)؛ از سی سالگی‌اش که انگار کم کم دارد خودش را می‌شناسد، مثلاً می‌فهمد که رنگ چشمانش کمی می‌شی است و رنگ بنفش و ارغوانی را بیشتر از آبی دوست دارد (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۶)؛ از سی و دو سالگی‌اش که تا به خود آمده، بخش زیادی از عمرش را رفته دیده است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)؛ از چهل سالگی که برای او مثل خواب چهل‌ساله‌ای است، خوابی که بیدار شدن بعد از آن، «حس شکوهمند غمگین و شگفتی» را به او هدیه می‌دهد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۶) و در عین حال، برای او، مثل دیگران، نویدبخش رسیدن به کمال و پختگی نیست:

گذشتن از چهل / رسیدن و کمال / چه فکر کودکانه‌ای / زهی خیال
خام! / تمام! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۷)

نکته جالب این است که قیصر از سال‌های عمرش با عبارت «سال‌های انتظار» یاد می‌کند:

ستاره می‌شمرم سال‌های انتظارم را / هزار و سیصد و چندین و چندانم؟
نمی‌دانم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۸)

و در عین حال این سال‌های انتظار، چه هجری، چه شمسی را بی‌خورشید توصیف می‌کند (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۱) و از گذشتن آنها راضی به نظر نمی‌رسد:

هر دم دردی از پی دردی ای سال! / با این تن ناتوان چه کردی ای سال؟ / رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت / صد سال سیاه برنگردی ای سال!
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

او این نارضایتی را گاهی به عاقلانه زندگی کردنش ربط می‌دهد و به اینکه چندان که لازم است، دیوانه نیست (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰) و گاهی هم

به زخم‌های خشک ترک‌خورده و البته نمک‌خورده‌اش. در شعر «استحاله» از «سال صرفه‌جویی لبخند» حرف می‌زند، از سالی که:

پروانه‌های رنگ‌پریده / روی لبان ما / پرپر زدند / لبخند ما / به زخم بدل شد / و زخم‌هایمان / تا استخوان رسید / و بوسه‌هایمان / پوسید... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۶-۲۷)

در این شعر هیچ نشانه‌ای از تمام یا دگرگون شدن این سال دیده نمی‌شود و انگار نشانه‌های آن تا ابد ادامه دارد، نشانه‌هایی که هر وقت سر درد دل گفتن قیصر باز می‌شود، آنها را به وضوح لابه‌لای توصیف‌ها و شکوه‌ها و انتقادهایش می‌بینیم.

عمر:

«عمر» در شعرهای قیصر امین‌پور از واحدهای سنجش زمان است. او از این کلمه وقتی استفاده می‌کند که بر بسیاری زمان مورد نظرش تأکید دارد و می‌خواهد و حسرت خود را از گذر زمان، توصیف کند و از این راه، حس دلسوزی و همدردی را در خواننده برانگیزد:

به سر موی دوست دل بستم / رفت عمر و هنوز پابستم. (امین‌پور، ۱۳۸۰:

۱۳۱)(۷۲)

او در این مسیر، طبق شیوه معمول، از نموده‌های دیگر زمان مثل «دم»، «لحظه» و ... استفاده می‌کند تا طولانی بودن این واحد را برجسته‌تر کند:

یک دم آرام ندیدم دل خود را همه عمر / بس که هر لحظه به صد حادثه

آبستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

این کلمه به شکل: «تمام عمر» (۷۳)، «سراسر عمر» (۷۴)، «همه عمر» (۷۵)،

«یک عمر» (۷۶) و در ترکیب‌های «طول عمر» (۷۷)، «یک عمر پریشانی دل» (۷۸)،

«شب و روز عمر من» (۷۹) در آثار او به چشم می‌خورد. از لابه‌لای

توصیف‌های او از «عمر» چنین برمی‌آید که او این زمان را در انتظار دم

عیسی‌وار (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۶۱)، بدون کوچکترین دریافتی از مرگ گذرانده

(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۸)؛ در عین حال، هر روز و هر لحظه با حس مرگ

زندگی کرده است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰). تمام عمر را در این تردید بوده که

همه حرف‌های دلش را بزند یا نزند؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۰)؛ شاید به همین

دلیل است که دلش در تمام عمر روی آرامش به خود ندیده است (امین‌پور،

۱۳۸۰: ۱۳۷) یا یک عمر به بالین دل مرده‌اش نشسته و بر سنگ مزار او مرثیه

خوانی می‌کند (امین پور، ۱۳۷۲: ۸۸) و به خاطر سرسپردگی به آیین دل، یک عمر بی‌وقفه خون جگر می‌خورد (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸) یا می‌گوید:

یک عمر دویدیم و لب چشمه رسیدیم / خشکید و به یک جرعه چشیدن
نرسیدیم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۸)

با وجود این، شاعر ما یک عمر با دلی سربلند و سری به زیر زندگی می‌کند (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۳).

از تمام این مستندات به خوبی پیداست که او از «عمر» هم دل خوشی ندارد و با نگاهی آرمان‌گرایانه آن را توصیف نمی‌کند.

دوران‌های مختلف زندگی

کودکی:

بسامد یادکرد کودکی‌ها در شعرهای قیصر امین پور، بیش از دوران‌های دیگر زندگی اوست. دستور زبان عشق، شعری دارد به نام «کودکی‌ها(۲)»:

باد بازیگوش / بادبادک را / بادبادک / دست کودک را / هر طرف می‌برد /
کودکی‌هایم / با نخ‌ نازک به دست باد / آویزان. (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۹)

این شعر با ساده‌ترین امکانات و ملموس‌ترین تصویری که همه ما از کودکی‌هایمان داریم، رهایی و سرخوشی دوران کودکی او را ترسیم می‌کند. او این تصویر را در شعر «کودکی‌ها(۳)» (۸۰) هم تکرار می‌کند:

من بودم و اوج بال من، کودکی‌ام / دریا دریا زلال من، کودکی‌ام / دنباله بادبادکی در کف باد / من بودم و بی خیال من، کودکی‌ام. (همان: ۹۳)

در این شعر کودکی‌ها دنیایی زلال معرفی می‌شود، دنیایی که مثل باران پاک و پاکیزه است (۸۱).

قیصر معمولاً حسرت گذشته را دارد و گوشه‌ای از نگاهش متوجه دیروز است؛ به ویژه وقتی که از کودکی‌هایش حرف می‌زند. او در آینه‌های ناگهان، به غیر از شعر «عکس کودکی من» (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۴) که به نظر می‌رسد، برای «آیه»، دخترش، سروده است، شعری دارد به نام «کودکی‌ها»:

کودکی‌هایم اتاقی ساده بود / قصه‌ای دور اجاقی ساده بود /
(امین پور، ۱۳۷۲: ۸۱-۸۲).

کودکی‌های او در این شعر دنیایی ساخته است که ساده، پر از شور و اشتیاق و قهر و آشتی است؛ دنیایی که حتی بازی «گل یا پوچ» به آن اعتبار

می‌دهد؛ دنیایی که خواب‌ها صادق است و این خواب‌ها در جوانی قیصر هم مثل تصویری روشن مقابل چشمان اوست:

رویای آشنای شب و روز عمر من! / در خواب‌های کودکی‌ام دیده‌ام تو را. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۵) (۸۲)

به نظر می‌رسد که دیدن عکس‌های کودکی، از شیرین‌ترین اوقاتی است که او از سر می‌گذرانده است (۸۳)، با دیدن آنها انگار «فلک کودکی» هایش (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۰) باز می‌شود و او با یک دنیا خاطره خوب مواجه می‌شود.

نوجوانی:

قیصر در شعر «خاطرات خیس» دوران نوجوانی‌اش را ترسیم می‌کند. نوجوانی برای او «خواب‌های خوب دور» و «صفحه سفید خاطرات خیس» است. او برای حرف زدن از ویژگی‌های نوجوانی، تصویرهایی ملموس و دوست داشتنی ایجاد می‌کند: «کرک‌های خط سبزه / بر لب کبود رود»، «نوجوانی نجیب جوشش غرور / روی گونه‌های بی‌گناهی بلوغ» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۵). قیصر نوجوانی خودش را در این شعر با ما به اشتراک می‌گذارد و خاطرات از یادرفته‌مان را زنده می‌کند؛ انگار نه از خاطره‌هایی شخصی، بلکه از خاطره‌های ما حرف می‌زند:

صدای تو مرا دوباره برد... / به عصرهای جمعه‌ای / که با دوچرخه‌های لاغر بلند / تمام اضطراب شنبه‌های جبر را / رکاب می‌زنیم / به بوی لحظه‌های بی‌بهانگی / که دل به گریه‌ها و خنده‌های بی حساب می‌زنیم / به «آی روزگار...» های حسرت دروغکی / غم فراق دلبر به خواب هم ندیده همیشه بی وفا / به جور کردن سه چار بیت سوزناک زورکی... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۵-۴۷)

جوانی:

«جوانی» برای قیصر به معنای تر و تازه و محکم و نیرومند بودن است، دورانی که خستگی قیصر هنوز به آن راه پیدا نکرده است و البته او زیاد هم به طور مستقیم به آن اشاره نمی‌کند:

لحظه‌ها / روزها / سال‌ها را / با تمام جوانی / روی این پله‌های بلند و قدیمی / زیر پا می‌گذارم... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰)

قیدهای زمان

ازل و ابد:

در شعرهای قیصر امین پور، قید «تا ابد» وقتی به کار برده می‌شود که شاعر بر همیشگی بودن مفهومی که از آن حرف می‌زند، تأکید دارد: نامی برای مردن / نامی برای تا ابد زیستن / نامی برای بی‌که بدانی چرا / گاهی گریستن. (امین پور، ۱۳۷۲: ۶۶)

این «تا ابد»ها گاهی در متنی عاشقانه قرار می‌گیرد (۸۴)، گاهی در متنی فلسفی که بیانگر پرسشی اساسی است، ایفای نقش می‌کند (۸۵) و گاهی هم به ایجاد ترکیب‌هایی کمک می‌کند که بیشتر رنگ و بویی هستی‌شناسانه دارد، ترکیب‌هایی مثل: «حبس ابد» (۸۶)، «زندان ابد» (۸۷) و «هبوط ابد» (۸۸). کاربرد قید «در ازل» (۸۹) و ترکیب‌های «روز ازل» (۹۰) و حتی صفت «سرمدی» در ترکیب «آفتاب سرمدی» (۹۱) هم کمابیش همین ویژگی‌ها را دارد.

کنارهم‌نشینی ابد و ازل در این شعرها نیز به غیر از ایجاد تناسب، که از شگردهای زبانی قیصر است، نشان از ابهام آغاز و پایان مفاهیمی بنیادی دارد که ذهن شاعر را به خود مشغول کرده است. نگاهی کلی به تمام این مثال‌ها نشان می‌دهد که قیصر از این دو قید در مواردی استفاده می‌کند که از مفهوم‌هایی ازلی-ابدی مثل عشق، هبوط آدم و علت آن و ... حرف می‌زند: کودک دل شیطنت کرده است یک دم در ازل / تا ابد از دامن پر مهر مادر طرد شد (امین پور، ۱۳۸۷: ۵۰)

یا:

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است: / دست بر میوه حوا بزنم یا نزنم؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۹)

روز:

«روز»، در شعرهای امین پور، نشانه روشنی است (۹۲). او این کلمه را گاهی به معنای تقویمی آن (۹۳) و گاهی در معنای بخشی از عمر که از دست رفته یا دارد از دست می‌رود، استفاده می‌کند. در این حالت، معمولاً روز را با نمودهای دیگر زمان از جمله هفته، ماه، سال، روزهای هفته یا ... همراه می‌کند تا تناسب ایجاد کرده باشد و گذر زمان را بهتر نشان دهد:

با گریه‌های یکریز / یکریز / مثل ثانیه‌های گریز / با روزهای ریخته در پای باد / با هفته‌های رفته / با فصل‌های سوخته / با سال‌های سخت / رفتیم و / سوختیم و / فرو رفتیم / با اعتماد خاطره‌ای در یاد / اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۴) (۹۴)

در شعرهای قیصر، قید «روز» در ترکیب‌های: «آن روزهای خوب» (۹۵) ، «روزهای خوب» (۹۶) ، «روز آغاز» (۹۷) ، «روز آفتابی» (۹۸) ، «روز طلوع خورشید» (۹۹) ، «روز آمدن» (۱۰۰) ، «روز اردیبهشتی» (۱۰۱) ، «روز چندم اردیبهشت» (۱۰۲) ، «روزهای آخر اسفند» (۱۰۳) ، «روزهای آخر پاییز» (۱۰۴) ، «روز ازل» (۱۰۵) ، «روز بازپسین» (۱۰۶) ، «روز مبادا» (۱۰۷) ، «روزهای پیش» (۱۰۸) ، «روزهای دبستان» (۱۰۹) ، «روزهای ریخت و پاش لبخند» (۱۱۰) ، «روزهای سخت ادامه» (۱۱۱) ، «روزهای ریخته در پای باد» (۱۱۲) و «رونوشت روزها» (۱۱۳) دیده می‌شود.

مهمترین ترکیب‌هایی که قیصر با «روز» ساخته است، «روز ناگزیر» و «روز مبادا» است. هر دو این ترکیب‌ها از عنوان شعرهای او در دفتر «آینه‌های ناگهان» هستند. او در شعر «روز ناگزیر» آرمان‌روزی را توصیف می‌کند که زیاد هم محال و دور از دست به نظر نمی‌رسد:

روزی که عابران خمیده / یک لحظه وقت داشته باشند / تا سربلند باشند / و آفتاب را در آسمان ببینند / روزی که این قطار قدیمی / در بستر موازی تکرار / یک لحظه بی‌بهبانه توقف کند / تا چشم‌های خسته خواب‌آلود / از پشت پنجره / تصویر ابرها را در قاب و طرح واژگونه جنگل را / در آب بنگرند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰)

او در این شعر از آرزوهای به ظاهر سهل و ساده و البته بسیار انسانی‌اش حرف می‌زند؛ از روزی که دست خواهش و التماس از سر آدم‌ها کوتاه می‌شود؛ گردن کج و زانوان باخاک‌آشنای انسان‌های عادی، جز پیش پای عشق، اظهار تواضع نمی‌کند؛ روزی که کودکان فقیر روی روزنامه نمی‌خوانند و نان تازه می‌خورند... (همان: ۱۱). در شعر «روز مبادا» هم چنین روزی توصیف می‌شود:

... عمری است / لبخندهای لاغر خود را / در دل ذخیره می‌کنم: / باشد برای روز مبادا! / اما در صفحه‌های تقویم / روزی به نام روز مبادا نیست / آن روز هرچه باشد / روزی شبیه دیروز / روزی شبیه فردا / روزی درست مثل

همین روزهای ماست / اما کسی چه می‌داند؟ شاید / امروز نیز روز مبادا / باشد. (همان: ۲۸).

قیصر در هر دو شعر به مفهوم «انتظار» می‌پردازد. گویا این آرمان‌روز با آمدن «او» معنا پیدا می‌کند:

ای مثل روز، آمدنت روشن! / این روزها که می‌گذرد، هر روز / در انتظار
آمدنت هستم! / اما / با من بگو که آیا، من نیز / در روزگار آمدنت هستم؟
(همان: ۱۴) (۱۱۴)

قید «روز» در شعرهای قیصر امین‌پور به شکل: «روزی» (۱۱۵)، «آن روز» (۱۱۶)، «این روزها» (۱۱۷)، «این چندین روزه» (۱۱۸)، «همین دو روز پیش» (۱۱۹)، «روزها» (۱۲۰)، «هر روز» (۱۲۱)، «هر روزه» (۱۲۲)، «همین روز» (۱۲۳)، «یک روز» (۱۲۴) دیده می‌شود. از این میان، «این روزها» بیشترین بسامد را دارد.

«این روزها» برای او روزهای لذتبخشی نیست؛ روزهای انتظار است (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹ و ۱۴ و ۶۸)؛ روزهایی که جرئت دیوانگی کم و حسرت گریه کردن و بازگشتن به کودکی زیاد است (همان: ۳۲)؛ روزهایی است که تعداد موهای سفیدش را نمی‌داند (همان: ۳۶)؛ روزهایی که اگر نیمهٔ پر لیوان را ببیند، یک سطر در میان آزاد است و تنها می‌تواند «در بین این دو خط-» جولان بدهد (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۶)، روزهایی است که با تلقین می‌گذرد:

این روزها که می‌گذرد / شادم / این روزها که می‌گذرد / شادم / که می‌گذرد / این روزها / شادم / که می‌گذرد. (همان: ۲۵)

این روزها، به ندرت، روزهایی است که حال و هوای دیگری دارد:
این روزها تنها / حس می‌کنم گاهی کمی گنگم / گاهی کمی گیجم /
حس می‌کنم / از روزهای پیش قدر بیشتر / این روزها را دوست دارم... .
(همان: ۳۴)

او «روز و شب» و «شب و روز» را هم به معنی مدام و همیشه و برای نشان دادن طیف گسترده‌ای از زمان به کار می‌برد:

شب و روز از تو می‌گوییم و می‌گویند، کاری کن / که «می‌بینم» بگیرد
جای «می‌گویند»‌های ما. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۰) (۱۲۵)

امروز، دیروز و فردا:

«امروز»، «دیروز» و «فردا» هم از قیدهای وابسته به «روز» هستند. قیصر امروز را به معنی حالا و زمان ملموسی که در دسترس است، به کار می‌برد. در این مورد هم مثل بسیاری از موارد دیگر، این کلمه را با کلمه‌هایی مثل «حالا»، «آینده» (۱۲۶)، «فردا» (۱۲۷) و «دیروز» (۱۲۸) همراه می‌کند تا در سطح جمله تناسب لفظی هم برقرار کرده باشد:

امروز تکیه‌گاه تو آغوش گرم من / فردا عصای خستگی‌ام شانه‌های تو.
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۲)

قیصر در رویارویی با «امروز»، از احساسات و کنش‌هایی حرف می‌زند که از جنس احساسات و کنش‌های دیگران است. او گاهی از امروز مثل روزی تکرارناپذیر و به‌یادماندنی یاد می‌کند:

از خواب چهل‌ساله خود پا شده‌ام / گم بوده‌ام و دوباره پیدا شده‌ام / ای حس شکوهمند غمگین و شگفت / امروز چقدر با تو زیبا شده‌ام. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۶)

و گاهی مثل روزی که مدام تکرار می‌شود، اما همچنان عزیز و دوست‌داشتنی است:

امروز هم / از کیمیای نام تو / این واژه‌های خام / در دست‌های خسته من شعر می‌شوند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۳) (۱۲۹)

گاهی هم از روزی که پیش رو دارد، چندان خشنود نیست؛ چراکه خودش را در معركة بازی همیشگی زندگی می‌بیند (۱۳۰):

سطح تمام گل‌ها، امروز / خاکستری است / تصویر روبه روی من انگار / من نیست / تصویر دیگری است. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۶۵)

«فردا» در همان معنی قراردادی خود در شعرهای قیصر ایفای نقش می‌کند و قیدی است که تقریباً همیشه به همراه «امروز» آمده است:

امروز تکیه‌گاه تو آغوش گرم من / فردا عصای خستگی‌ام شانه‌های تو.
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۲) (۱۳۱)

امین‌پور دو شعر دارد به نام‌های «فردا» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۶) و «فردا دوباره...» (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸). به نظر من با اینکه بسامد «فردا» در شعرهای امین‌پور بالا نیست، همین نام‌گذاری‌ها نشان می‌دهد که این قید برای او قابل تأمل بوده است.

شعر اول گستره‌ای آرمانی و نگاهی کلان دارد. این شعر بین سال‌های ۶۴ تا ۶۶ (یعنی در دوران جنگ و بعد از پیروزی انقلاب) سروده شده است. در این شعر از فردایی حرف می‌زند که از آن بی‌خبر است؛ فردایی که حیاتش وابسته به «زندگی» و بازی‌های آن توصیف می‌شود. پیداست که وقتی زندگی روند نامشخصی دارد، فردا هم در هاله‌ای از ابهام قرار داشته باشد:

دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟
(امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

دیروز زندگی برای ما بازیچه‌ای بیش نبود؛ جدی نبود؛ مهم نبود. امروز ما بازیچه زندگی هستیم؛ بازیچه‌هایی غیر جدی و کم اهمیت. فردا چه خواهد شد؟ از آنجا که گذر زمان هرگز به نفع انسان نبوده است، به طور قطع فردایی بهتر از امروز در کار نخواهد بود و زنجیره «ما - زندگی» به تسلسل و تکرار نخواهد رسید. برای همین به نظر من سوال امین پور درباره فردا با ترس و تردید همراه است. انگار می‌خواهد بگوید که این بازی همیشه انسان و زندگی، که حالا به نفع زندگی پیش می‌رود، فقط با مرگ به پایان می‌رسد، مرگی که فردا از راه می‌رسد.

شعر دوم، برخلاف شعر اول، بسیار واقعی است. او در این شعر از مسائل روزمره و ملموس زندگی حرف می‌زند، از تکرار و تکرار:

صف/ انتظار/ صف/ امضا/ شماره/ امضا/ فردا دوباره/ صف/ انتظار/
صف/ امضا/ شماره/ ای کاش باد.../ ای کاش باد این همه کاغذ را/
می‌برد!/ ای کاش باد.../ یا/ یک ذره اعتماد... (امین پور، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸)
او حتی در این فضای قطعی و واقعی هم امید بهبودی ندارد و حسرت «باد... یا یک ذره اعتماد» دارد. به همین دلیل به نظر من، فکر کردن به فردا برای او چندان امیدبخش نیست. در یادداشت‌های من، تنها ترکیبی که از «فردا» وجود دارد، «لبخندهای رو به فردا» (۱۳۲) است. او در این مورد هم که به ظاهر از امید به فردا حرف می‌زند، از آن قطع امید می‌کند:

وقتی آن دست‌های بی‌سرانجام/ لبخندهای روبه‌فردا را/ از شاخه چیدن/
و سیب‌های سبز/ در باغ‌های رو به باران/ بر خاک افتادند/ تنها/ رگبرگ‌های
رو به زردی را/ از چشم ما دیدند. (همان: ۲۲)
فردایی که زندگی به کام انسان‌ها باشد، برای او یعنی «وعده سر خرم»، یعنی «وقت گل نی»:

ما ایستاده‌ایم / ما لحظه لحظه نوبت خود را / خمیازه می‌کشم / اما / این
آسیاب کهنه به نوبت نیست / شاید همیشه نوبت ما / فرداست! (امین‌پور،
۱۳۷۲: ۷۰)

او اصلاً به تحقق این وعده اعتماد ندارد:
بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز / همین حالا بیاید وعده آینده‌های
ما (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۱) (۱۳۳)

شب:

قیصر شب را به شکل: «هرشب» (۱۳۴) و «روز و شب» (که قبلاً به آن
اشاره شد) و در ترکیب‌هایی مثل: «دل شب» (۱۳۵)، «شب‌های بی‌رحمانه» (۱۳۶)،
«سکوت شب» (۱۳۷)، «شب تیره» (۱۳۸)، «شب خسته» (۱۳۹)، «غم شبانه» (۱۴۰)،
«مردم شب‌دیده» (۱۴۱)، «کوچه شب» (۱۴۲)، «محبوبه‌های شب» (۱۴۳)، «موسیقی
تار شب» (۱۴۴)، «نیمه‌های شب» (۱۴۵)، «هزار و یک شب» (۱۴۶) و «برکه
شب» (۱۴۷) به کار برده است. از میان این ترکیب‌ها، ترکیب «کوچه شب»،
«موسیقی تار شب» و «برکه شب» تصویرهای زیبایی به همراه دارد.

سیاهی (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۶۹)، سکوت (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۲۶)، تیرگی
(امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳)، تار بودن (همان: ۹۳)، غم (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۷)،
انتظار استجاب دعا (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۸)، فرصت سرودن، دوست داشتن
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۹) و عاشق شدن (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹۵)، فرصت
روی‌پروری (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۱)، فرصت تفکر و تردید (همان: ۴۵)، زمان
هذیان و تاب و تب تردید (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) از ویژگی‌های شب در
شعرهای امین‌پور است. او گاهی از تشخیص (Personification) برای
توصیف شب استفاده می‌کند:

شب خیمه زد بر سایه‌روشن‌های نیزار / تا تار مژگان سیاهت را ببوسد.
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)

و گاهی هم از متناقض‌نما (Paradox):

شبی دارم چراغانی، شبی تابیدنی امشب / دلی نیلوفری دارم، پری
بالیدنی امشب / شبی دیگر، شبی شب‌تر، شبی از روز روشن‌تر / شبی پر تاب
و تب دارم، تبی تابیدنی امشب. (همان: ۱۱۶)

این نکته‌ها نشان می‌دهد که خیال او در استفاده از نمود شب، نسبت به روز، از خلاقیت ویژه‌ای برخوردار است. شاید به این دلیل که او حال و هوای شب را بیشتر از روز می‌پسندد.

دیشب و امشب:

«امشب» ردیف دو غزل، از غزل‌های امین‌پور با نام «ضیافت» و «شب اسطوره» است. او در «ضیافت» از ملاقات شبانه با «زن نادیدنی» یا همان «زن شبانه موعود» یا «خواهر تکامل خوشرنگ» که در شعرهای سپهری هم دیده می‌شود (سپهری، ۱۳۸۷: ۴۰۳)، حرف می‌زند:

زنی با رقصی آتشباد، از این ویرانه خاک‌آباد / می‌آید گردباد آسا، به خود پیچیدنی امشب / زنی با مویی از شب شب‌تر و رویی ز شب‌تر / میان خواب و بیداری، چو رؤیا دیدنی امشب. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۷)

و مثل همیشه سفره تنگ دلش را برای او باز می‌کند (همان: ۱۱۷). در غزل «شب اسطوره» هم از حال خوبی که دارد، می‌گوید؛ حالی که «امشب» به سراغ او آمده است:

دور از همه مردم شده‌ام در خودم امشب / پیدا شده‌ام، گم شده‌ام در خودم امشب / ... در هر نفسم بوی گلی تازه شکفته است / یک باغ تبسم شده‌ام در خودم امشب... (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۷)

شاید به همین خاطر است که «شب» برای او زمانی باارزش است و هر وقت می‌خواهد به جای «قال»، از «حال» حرف بزند، به خلوت آن پناه می‌برد؛ یا وقتی قرار است از آرزوهایش بگوید، از صمیمیت آن استفاده می‌کند (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۱۹). اما این شب‌های روشن خوب، گاهی هم بی‌تکلیف و سردرگم می‌شوند:

آینه‌ها دچار فراموشی‌اند / و نام تو / ورد زبان کوچۀ خاموشی / امشب / تکلیف پنجره / بی‌چشم‌های باز تو روشن نیست. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۲۵)

«امشب» و «شب» گاهی هم تلمیح را وارد شعرهای امین‌پور می‌کند. او در شعر «کوچه‌های کوفه» (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۴۴) چنین شبی را توصیف می‌کند؛ شبی که نماد تاریکی و حادثه‌های ازیادرنفتمی است. «دیشب» هم همین کارکرد را برای قیصر دارد. گاهی طراوت باران را به همراه دارد

(امین‌پور، ۱۳۸۷: ۹۰)، گاهی از آنجا که با خواب در ارتباط است، زمینه رویاپروری فراهم می‌کند و گاهی هم رمز آگاهی است:

دیشب پس از سی سال فهمیدم / که رنگ چشمانم کمی میشی است / و برخلاف سال‌های پیش / رنگ بنفش و ارغوانی را / از رنگ آبی دوست‌تر دارم / دیشب برای اولین بار / دیدم که نام کوچکم دیگر / چندان بزرگ و هیبت‌آور نیست... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۶)

صبح، بامداد و سپیده:

صبح برای قیصر زمان چشم‌واکردن (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۰)، دیدن تعبیر خواب‌ها (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۳۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۸۰)، دمیدن و از نو شروع کردن است:

روشن از روی تو چشم و دل روز / صبح از نام تو دم زد که دمید.
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۵) (۱۴۸)

به ترکیب‌هایی که امین‌پور با واژه‌های صبح و بامداد و سپیده ساخته است، توجه کنید: «حوله‌نمدار و نرم بامدادان» (۱۴۹)، «پشت‌بام صبح» (۱۵۰)، «پشت‌بام‌های صبح‌های زود» (۱۵۱)، «چشم صبح» (۱۵۲)، «سرود صبح» (۱۵۳)، «تا دم صبح» (۱۵۴)، «صبح زود» (۱۵۵)، «شب‌نم سپیده دمان» (۱۵۶). او با ارائه این تصویرها، برای ما روایت می‌کند که در میان سرود گنجشک‌ها و تکان خوردن برگ درختان و شاید ریزش آب و ... روی پشت‌بام‌های صبح‌های زود بیدار می‌شده، دست و رویش را می‌شسته و با حوله نرم و نم‌داری پاک می‌کرده و ... شاید تداعی این خاطرات که اغلب به دوران کودکی او برمی‌گردد، باعث شده تا او لطیف‌ترین و ملموس‌ترین تصویرها را برای صبح خلق کند.

عصر:

«عصر» (به معنای بعد از ظهر) فقط دوبار در شعرهای قیصر دیده می‌شود:

با این همه خبر / در عصر شب / در عصر خستگی / در عصر بی‌عصب / در روزنامه عصر / از شرح حال ما اثری نیست... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۲۶)

و عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی / پرسه‌های بی‌خیالی، نیمکت‌های خماری. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۵)

در باقی موارد، «عصر» به معنای روزگار و زمانه و دوران است.

هفته و روزهای هفته

«هفته» به طور مستقل، یک بار در شعرهای قیصر به کار رفته و آن هم در عبارت «هفته‌های رفته» (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۴) است. در باقی موارد، نام روزهای هفته را در شعرهای او می‌بینیم.

شنبه:

امین پور شعری دارد به نام «شنبه»:
خدا ابتدا آب را / پس زندگی را از آب آفرید / جهان نقش بر آب / و آن
آب بر باد... (امین پور، ۱۳۸۰: ۷۳)
پس شنبه برای او روز آغاز و تولد و خلق است. او این کلمه را در
عبارت‌های «چند شنبه» (۱۵۷)، «شنبه‌های بی‌پناهی» (۱۵۸)، «شنبه‌های جبر» (۱۵۹)
هم به کار برده است.

سه‌شنبه

گلها همه آفتابگردانند، شعری دارد به نام «سه‌شنبه»:
سه‌شنبه! / چرا تلخ و بی‌حوصله! / سه‌شنبه! / چرا این همه فاصله! /
سه‌شنبه! / چه سنگین! چه سرسخت، فرسخ به فرسخ! / سه‌شنبه! / خدا کوه را
آفرید! (امین پور، ۱۳۸۰: ۷۴)
او در توضیح این شعر گفته است: «خداوند کوه‌ها را روز سه‌شنبه
آفرید. از این رو کسان سه‌شنبه را روزی سنگین دانند» (همان: ۱۳۹). عجیب
این است که او در سه‌شنبه‌روزی از میان ما می‌رود. در شعر «لحظه بی‌کران»
هم از سه‌شنبه حرف می‌زند. او این شعر را به استاد «شفیعی کدکنی» تقدیم
کرده است و در سراسر شعر، شور و شیدایی خودش را نسبت به روزهای
سه‌شنبه‌ای که کلاس درس استاد در دانشگاه تهران برقرار بوده (و هست)،
به تصویر می‌کشد:

لحظه‌ها / روزها / سال‌ها را / با تمام جوانی / روی این پله‌های بلند و
قدیمی / زیر پا می‌گذارم / بین بیداری و خواب / روبه‌روی تو در لحظه‌ای
بی‌کران می‌نشینم... / راستی باز هم می‌توانم / بار دیگر از این پله‌ها / خسته /

بالا بیایم / تا تو را لحظه‌ای بی‌تعارف / روی آن صندلی‌های چوبی / با همان
خنده بی‌تکلف ببینم؟ / بهترین لحظه‌ها... / لحظه‌هایی که در حلقه کوچک ما /
قصه از هر که و هر کجای زمین و زمان بود / قصه عاشقان بود / راستی /
روزهای سه‌شنبه / پایتخت جهان بود! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰)

چهارشنبه:

چهارشنبه یک بار در شعرهای قیصر آمده و آن یک‌بار هم اگر نخواهم
بگویم که فقط برای آرایش کلام آمده، باید بگویم که با توجه به مطالعه من
در شعرهای امین‌پور، قابل تفسیر نیست:
یک نفر که تا همین دو روز پیش / منکر نیاز گنگ سنگ بود... / روزهای
چهارشنبه ساعت چهار / بارها شماره‌های اشتباه را نمی‌گرفت... (امین‌پور،
۱۳۷۲: ۳۹)

جمعه:

در کتاب گلها همه آفتابگردانند، شعری هست به نام «جمعه»:
چرا باز هم غم؟ / چرا باز دلشوره‌های دمامم؟ / پسینگاه جمعه؛ / همان
لحظه‌های هبوط! / همان وقت میلاد آدم! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۷۵)
او در توضیحی برای این شعر نوشته است: «خدا آدم را پس از پسینگاه
جمعه خلق کرد و هم به روز جمعه وی را از بهشت بیرون کرد» (همان:
۱۴۰). در این شعر، بی‌قراری‌های عصر جمعه، حس غربت آدم در روزهای
جمعه، ... در موجزترین شکل ممکن توصیف شده است. فروغ فرخزاد هم
در شعر «جمعه» از چنین حسی حرف می‌زند:
جمعه ساکت / جمعه متروک / جمعه چون کوچه‌های کهنه، غم‌انگیز / ...
جمعه بی‌انتظار / جمعه تسلیم... (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۱۲)
امین‌پور در جای دیگری هم از «جمعه‌های بی‌قراری» حرف زده است
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶) و از اضطراب عصرهای جمعه‌ای که در اضطراب
شنبه‌های جبر، با دوچرخه لاغر بلند، در کوچه‌ها رکاب می‌زند (امین‌پور،
۱۳۸۰: ۴۶). شاید همین اضطراب و غم و بی‌قراری روزهای جمعه است که
شنبه را برای او به «روز بی‌پناهی» تبدیل کرده. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶)

ماه‌های سال

قیصر از «ماه»، در کنار دیگر نمودهای زمان مثل: روز و سال و تقویم استفاده می‌کند:

سال و ماه و روز تو چرا چنان؟ / روز و ماه و سال من، چرا چنین؟
(امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱) (۱۶۰)

علاوه بر این، از بعضی ماه‌های سال هم نام می‌برد و با هر کدام از این ماه‌ها، معنی ویژه‌ای را به خواننده اش منتقل می‌کند.

فروردین ماه

فروردین اولین ماه بهار و آغاز کننده است:

آغاز فروردین چشمت، مشهد من / شیراز من اردیبهشت دامن تو.
(امین پور، ۱۳۸۷: ۳۶)

او در عین حال، فروردین را مقابل اسفند، و به معنی ماه گل دادن و سبز شدن به کار برده است:

بفرمایید فروردین شود اسفندهای ما / نه بر لب، بلکه در دل گل کند
لبخندهای ما. (همان: ۴۰)

اردیبهشت ماه:

«اردیبهشت» از پربسامدترین ماه‌ها در اشعار قیصر امین پور است. او این نام را در چنین عبارتهایی به کار برده است: «اردیبهشت دامن تو» (۱۶۱) ، «روز اردیبهشتی» (۱۶۲) ، «روز چنم اردیبهشت» (۱۶۳) و «دومین صبح اردیبهشت سی و هشت» که تاریخ تولد اوست (رسم شقایق، ۱۳۸۶: ۳۵۱):

لحظه چشم واکردن من / از نخستین نفس گریه / در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت / تا سی و هشت اردیبهشت پیایی / پیایی! / عین یک چشم بر هم زدن بود / لحظه دیگر اما / تا کجا باد؟ تا کی؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۰)

اردیبهشت هم مثل فروردین، بهار را به ارمغان می‌آورد (امین پور، ۱۳۸۷: ۳۶) و قیصر آن را در تضاد با اسفند به کار برده است:

چه اسفندها... آه! / چه اسفندها دود کردیم! / برای تو ای روز اردیبهشتی / که گفتند این روزها می‌رسی / از همین راه! (امین پور، ۱۳۷۲: ۶۸)

دی ماه:

«دی» فقط یکبار در شعرهای قیصر آمده و آن هم به نظر من برای رعایت وزن درونی شعر است:

صدای تو مرا دوباره برد/ به آن سلام خیس ترسخورده/ زیر دانه های ریز ریز ابتدای دی / به بوی لحظه‌های هر کجای کی! (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۶)

اسفندماه:

«اسفند» هم مثل اردیبهشت در شعرهای قیصر تکرار شده است و معنای آن مقابل فروردین است:

بفرمایید فروردین شود اسفندهای ما / نه بر لب، بلکه در دل گل کند لبخندهای ما. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۰)

گاهی هم در جایگاه زمان انتظار برای آمدن بهار و رسیدن اردیبهشت قرار می‌گیرد. شعر پیشواز، این انتظار را به خوبی نشان می‌دهد. امین‌پور در این شعر، «اسفند» را در عبارت «اسفند دود کردن» که از رسم‌های معمول به هنگام پیشواز رفتن است، به کار برده و ایهام زیبایی ساخته است:

چه اسفندا... آه! / چه اسفندا دود کردیم! / برای تو ای روز اردیبهشتی / که گفتند این روزها می‌رسی / از همین راه! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۶۸)

این نام در چنین عبارت‌هایی نیز دیده می‌شود: «روزهای آخر اسفند» (۱۶۴)، «قاب باران‌خورده اسفند» (۱۶۵)، «نسیم نازک اسفند» (۱۶۶). این سه عبارت، از شعری است به نام: «ترانه آبی اسفند». قیصر در این شعر از آماده شدن برای بهار می‌گوید؛ از مرور روزهای رفته و اتفاق‌های ساده و خیره شدن به آنها... بهتر بگوییم، از:

... حس جاری رگبرگهای یک گل گمنام / در عبور روزهای آخر اسفند. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۵)

فصل‌های سال

در شعرهای قیصر «فصل» به همان معنای معمول خود، یعنی هر یک از چهار موسم سال، آمده:

تقویم چار فصل دلم را ورق زدم / آن برگ‌های سبز سرآغاز سال کو؟ (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷) (۱۶۷)

و معمولاً به معنای زمانی است که اگرچه از دست می‌رود و تمام می‌شود، اما امید به شروع دوباره در آن وجود دارد:
خوشا چون گل به فصلی، سرخ مردن / خوشا در فصل دیگر، زادنی سبز. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۶۰)

قیصر این کلمه را در عبارتهای: «فصلی که می‌توان متولد شد» (۱۶۸)، «فصل تقسیم گل و لبخند»، «فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها» (۱۶۹) و «فصل‌های سوخته» (۱۷۰) به کار برده است. در کنار این عبارتهای، او در موارد متعددی هم به فصل‌های مختلف سال اشاره دارد و از آنها برای تصویرآفرینی و فضاسازی استفاده کرده است.

فصل بهار:

«بهار» بیشترین بسامد را در شعرهای قیصر دارد و برای او فصل متولد شدن، شروع و عاشق شدن است:

ما هر دو در بهار / در یک بهار- / چشم به دنیا گشودیم / ما هر دو / در یک بهار چشم به هم دوختیم / آن گاه ناگهان / متولد شدیم / و نام تازه‌ای / بر خود گذاشتیم... فرقی نمی‌کند / آن فصل / فصلی که می‌توان متولد شد- / حتما بهار باید باشد... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰-۵۲)

او دوبار بهار و باران را کنار هم به کار برده است. شاید برای اینکه بهار، باران را با همه طراوت و تازگی‌هایش به ارمغان می‌آورد:
باران! باران! دوباره باران! باران! باران! / باران! باران! باران! / ای کاش تمام شعرها حرف تو بود / باران! باران! بهار! باران! باران. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۸۹) (۱۷۱)

علاوه بر این، بهار فصل رنگ سبز است:
کسی که سبزتر است از هزاربار بهار / کسی، شگفت کسی، آنچنان که می‌دانی. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۹۰) (۱۷۲)

بهار فصل فال نیک است (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷) و بی‌قراری. (همان: ۴۵)

فصل پاییز:

بعد از بهار، «پاییز» در میان فصل‌ها بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است. قیصر از این فصل با نام «خزان» هم یاد می‌کند. او وقتی پاییز را

به این نام می‌خواند که می‌خواهد به گرفتگی و اندوهناک بودن آن اشاره کند:

گرفته‌تر ز خزان دلم خزانی نیست / ستاره‌بارتر از چشم آسمانی نیست.
(امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۴۵)

قیصر شعری دارد به نام «پاییز» که در آن، این فصل را به حیات خلوتی تشبیه کرده است؛ حیاطی که جز برگ‌های سبز شمشاد، برگی در حوالی آن دیده نمی‌شود. به همین دلیل، پاییز برای او فصل عربانی درخت‌هاست؛ فصل خلوت اندوهگین:

آخرین برگ درخت افتاد / در حیاط خلوت پاییز / شادی شمشاد!
(امین‌پور، ۱۳۸۷: ۳۲)

فصل زردی و پژمردگی، فصل بی‌خاطره بودن:

سراپا اگر زرد و پژمرده‌ایم / ولی دل به پاییز نسپردیم / چو گلدان خالی لب پنجره / پر از خاطرات ترک‌خورده‌ایم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۲)

فصل زمستان:

اگر اشتباه نکنم، قیصر دوبار «زمستان» را به کار می‌برد. یک بار در ترکیب «خواب زمستانی» و برای اینکه زمستان را فصل جمود و انفعال و نادانی معرفی کند:

از سرم خواب زمستانی پرید / آب در چشم ترم آتش گرفت. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۸۴)

و بار دیگر فقط برای آنکه بگوید نام‌ها و اختلاف فصل‌ها آنقدرها هم مهم نیست؛ فصل‌ها بر آروزها، احساسات و کنش آدم‌ها تأثیری ندارند ... آن روز هرچه بود / از روزهای آخر پاییز / یا آخر زمستان / فرقی نمی‌کند... / آن فصل / فصلی که می‌توان متولد شد - / حتماً بهار باید باشد / و نام تازه‌ما، حتماً دیوانه‌وار باید باشد. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰)

گذشته، حال و آینده

به غیر از قیدهایی مثل امروز، دیروز، فردا، ... که نشان‌دهنده مفهوم گذشته، حال و آینده است، قیصر در مواردی هم به طور مستقل از این کلمه‌ها استفاده می‌کند. از «آینده» وقتی استفاده می‌کند که بی‌تاب رسیدن فرداست؛ فردایی که قرار است، گره از همه بندها باز شود:

بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعده آینده‌های
ما (امین پور، ۱۳۸۷: ۴۱)

کاربرد «حال» به معنای اکنون گاهی بازی لفظی زیبایی در شعر او
می‌آفریند:

در گذشته سرگذشتم این نبود/ حال، شرح حال من چرا چنین؟
(امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

او همچنین «حال» را در ترکیب‌هایی مثل «تا حال» (۱۷۳)، «حالی» (۱۷۴) و
«همین حالا» (۱۷۵) هم به کار می‌برد.

قیصر یک بار به طور مستقیم از «گذشته» استفاده می‌کند و ضمن ایجاد
آرایی لفظی بین «گذشته» و «سرگذشت»، آن را در برابر حال قرار می‌دهد:
در گذشته سرگذشتم این نبود/ حال، شرح حال من چرا چنین؟ (همان:
۱۰۱)

او در باقی موارد، فقط گذشته را مرور می‌کند. این بازخوانی و یادآوری، به
ویژه وقتی با دوران کودکی در ارتباط باشد، برایش لذت‌بخش است. از آن
جمله است شعر «خاطرات خیس» که قیصر به بهانه شنیدن یک موسیقی
قدیمی: «- باز.../ ای الهه ناز...» به دوران نوجوانی‌اش برمی‌گردد و خاطرات
شیرین آن را بازگو می‌کند (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۵). در شعر جرئت دیوانگی
هم باز با این مرور روزهای کودکی و حسرت از دست دادن آن مواجه
می‌شویم:

امضای تازه من/ دیگر / امضای روزهای دبستان نیست/ ای کاش آن نام
را دوباره پیدا کنم/ ای کاش آن کوچه را دوباره ببینم/ آنجا که ناگهان/ یک
روز نام کوچکم از دستم/ افتاد/ و لابه‌لای خاطره‌ها گم شد/ آنجا که/ یک
کودک غریبه/ با چشم‌های کودکی من نشسته است./ از دور/ لبخند او چقدر
شبهه من است/ آه ای شباهت دور!/ ای چشم‌های مغرور!/ این روزها که
جرئت دیوانگی کم است/ بگذار باز هم به تو برگردم!/ بگذار دست کم/
گاهی تو را به خواب ببینم!/ بگذار در خیال تو باشم/ بگذار.../ بگذریم!/ این
روزها/ خیلی برای گریه دلم تنگ است. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۱-۳۲)

او حسرت گذشته را دارد، چراکه احساس می‌کند امروز کمی دیر است،
دیگر نمی‌تواند هر وقت که خواست، در بیست سالگی متولد شود. حس

می‌کند: فرصت برای حادثه از دست رفته است؛ فکر می‌کند: این سال‌ها که می‌گذرد، چندان که لازم است، دیوانه نیست. (همان: ۲۹-۳۰)

نشانه‌های گذر زمان هم از جمله مواردی است که در شعرهای قیصر ثبت شده است. بهترین شکل این ثبت شدن، وقتی است که او از سپید شدن موهایش حرف می‌زند. او در شعر «سطرهای سفید» ردّ پای سفید زمان بر موها و ردّ سیاه آن بر دفتر شعرش را کنار هم قرار می‌دهد و تصویر زیبایی خلق می‌کند:

واژه واژه / سطر سطر / صفحه صفحه / فصل فصل / گیسوان من سفید می‌شوند / همچنان که سطر سطر / صفحه های دفترم سیاه می‌شوند. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۶۰-۶۱) (۱۷۶)

صفت «قدیمی» هم، ارتباط مستقیم با گذشته دارد. قیصر این صفت را در عبارتهای «بهبانهای قدیمی» (۱۷۷)، «راز سر به مهر قدیمی» (۱۷۸)، «عاشقان قدیمی» (۱۷۹)، «قصه‌های قدیمی» (۱۸۰) و «کتاب قدیمی» (۱۸۱) به کار برده است. در تمام این موارد، قدیمی به معنای اصیل و نژاده و خالص و درست و دست نخورده است:

پیشانی تو / تفسیر لوح محفوظ / پیشانی تو سوره نور است / این راز سر به مهر قدیمی / از دستبرد حادثه دور است! (همان: ۱۱۲) (۱۸۲)

این کلمه با نوستالژی همراه است، با حسرت و اندوه از دست رفتن چیزهای خوبی که صفت قدیمی را به آنها نسبت می‌دهد:

این باد بی‌قرار / وقتی که می‌وزد / دل‌های سرنهاده ما / بوی بهانه‌های قدیمی / می‌گیرد... (همان: ۱۳۰) (۱۸۳)

قیصر دوست دارد که گاهی خاطرات این قدیمی‌ها را زنده کند و در اوراق خاطره به دیدار آنها برود:

دلم را ورق می‌زنم / به دنبال نامی که گم شد / در اوراق زرد و پراکنده این کتاب قدیمی... (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۲۰)

برآمد:

بررسی نگاه قیصر امین‌پور نسبت به زمان، مترادف‌ها و وابسته‌های آن نشان می‌دهد که او دل خوشی از زمان ندارد، چراکه معتقد است روزگار چشم ندارد او را یک روز خوشحال و بی‌ملال ببیند. او نه تنها روزگار را بر وفق مرادش نمی‌داند، بلکه در «شعر ناگفته» می‌گوید که روزگار هرچیز و

هرکسی را که او دوست دارد، «حتی اگر یک نخ سیگار» یا «زهر مار» باشد، از او دریغ کند (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۵). انگار تلخی این احساس را طعم انتظار و رسیدن روزی به نام «روز مبادا» یا «روز ناگزیر» و از طرفی مرور کودکی‌هایش اندکی در کام او شیرین می‌کند.

پانوشته ها :

- ۱ - مرا زمان ملاقات آفتاب رسید / مکان وعده ما زیر سایه دار است. (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴۰)
- ۲ - هرچند عاشقان قدیمی / از روزگار پیشین / تا حال / از درس و مدرسه / از قیل و قال / بیزار بوده‌اند... (همان: ۵۰)
- ۳ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۶۹.
- ۴ - ما در عصر احتمال به سر می‌بریم / در عصر شک و شاید / در عصر پیش‌بینی وضع هوا... (امین پور، ۱۳۷۲: ۵۳-۵۴)
- ۵ - برادر چه شد رسم اخوانیه؟ / بیا یاد عهد اخوت کنیم. (امین پور، ۱۳۸۷: ۶۶)
- ۶ - مگو کهنه شد رسم عهد الست / بیا بید تجدید بیعت کنیم. (همان: ۶۶)
- ۷ - عهد بستم با تو از عهد قدیم / آن همه قول و قرارم هیچ هیچ. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۳)
- ۸ - انگار فرصت برای حادثه / از دست رفته است / از ما گذشته است که کاری کنیم / کاری که دیگران نتوانند / فرصت برای حرف زیاد است... (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۰)
- ۹ - فرصتی برای دوست داشتن / نوبتی به عاشقان نمی‌دهد. (همان: ۹۸)
- ۱۰ - ارتفاع بال‌ها: سطح هوا / فرصت پروازها: سقف قفس. (همان: ۹۲)
- ۱۱ - اگر حرف‌های دلم بی اگر بود / اگر فرصت چشم من بیشتر بود / اگر می‌توانستم از خاک / یک دسته لبخند پر پر بچینم / تو را می‌توانستم / ای دور / از دور / یک بار دیگر ببینم! (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۰)
- ۱۲ - ای فرصت نسیم برای زندگی / پروانه پرنده برای پرندگی. (امین پور، ۱۳۸۷: ۴۷)
- ۱۳ - چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت / همه طول سفر یک چمدان بستن بود. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)
- ۱۴ - دیگر نمی‌توانم / هر وقت خواستم / در بیست سالگی متولد شوم... (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۹-۳۰)

- ۱۵ - حرف‌های ما هنوز ناتمام.../ تا نگاه می‌کنی:/ وقت رفتن است/ باز هم همان حکایت همیشگی! (همان: ۴۸)
- ۱۶ - کی می‌شود روشن به رویت چشم من کی؟/ وقت گل نی بود، هنگام رسیدن. (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۳)
- ۱۷ - این روزها گاهی/ از روز و ماه و سال، از تقویم/ از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۴)
- ۱۸ - تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۲)
- ۱۹ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۷۵ و ۹۱.
- ۲۰ - همان؛ نیز رک. همان: ۷۵.
- ۲۱ - زندگی بی عشق، اگر باشد، همان جان‌کندن است/ دم به دم جان‌کندن ای دل کار دشواری است، نیست؟ (همان: ۵۵)
- ۲۲ - به آیین دل سرسپردم دمام/ که یک عمر بی وقفه در خون تپیدم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸)
- ۲۳ - نشد از سایه خود هم بگریزند دمی/ هرچه بیهوده به گرد خودشان چرخیدند. (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۱) نیز رک. همان: ۵۲ و ۶۴ و ۷۹؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷.
- ۲۴ - هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) نیز رک. همان: ۱۲۹.
- ۲۵ - آمدم یک دم مهمان دل خود باشم/ ناگهان سوگ شد این سور شب عید چرا؟ (امین پور، ۱۳۸۷: ۸۰) نیز رک. همان: ۵۰؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷.
- ۲۶ - مگر تو ای دم آخر/ در این میانه تو/ سنگ تمام بگذاری! (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۳)
- ۲۷ - با مردم شب‌دیده به دیدن نرسیدیم/ تا صبح دمی هم به دمیدن نرسیدیم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷)
- ۲۸ - کال دارد که در هر قنوت/ دمی بشنو از نی حکایت کنیم؟ (امین پور، ۱۳۸۷: ۶۴)
- ۲۹ - یک لحظه از نگاه تو کافی است تا دلم/ سودا کند دمی به همه جاودانه‌ها. (همان: ۵۲)
- ۳۰ - دمی که رفت و بازدم شد/ نفس-نفس، نفس-نفس خودش نیست. (همان: ۷۵)
- ۳۱ - ی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۳) نیز رک. همان: ۱۲۹.

- ۳۲ - بهترین لحظه‌ها/ روزها/ سال‌ها را/ با تمام جوانی/ روی این پله‌های بلند و قدیمی/
زیر پا می گذارم... (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۹-۶۰) نیز رک. همان: ۷۰.
- ۳۳ - ما ایستاده‌ایم/ ما لحظه لحظه نوبت خود را/ خمیازه می کشیم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۷۰)
نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۶۴ و ۱۰۰.
- ۳۴ - اینجا همه هر لحظه می پرسند: / «حالت چطور است؟»/ اما کسی یک بار/ از من
نپرسید: / «بالت...» (امین پور، ۱۳۸۰: ۲۷) نیز رک. همان: ۱۳۷.
- ۳۵ - از همان لحظه که از چشم یقین افتادند/ چشم‌های نگران آینه تردیدند. (امین پور،
۱۳۸۷: ۷۱)
- ۳۶ - تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها/ از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند.
(همان: ۷۲)
- ۳۷ - بدون رابطه/ با این هوا/ یک لحظه هم نمی شود اینجا/ نفس کشید. (امین پور، ۱۳۷۲:
۶۳) نیز رک. همان: ۵۴ و ۱۴۴؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۵۲.
- ۳۸ - تا باز این کتاب قدیمی را/ که از کتابخانه امانت گرفته‌ایم/ - یعنی همین کتاب
اشارات را- / با هم یکی دو لحظه بخوانیم... (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰)
- ۳۹ - برای مثال رک. شعر «میهمان سرزده» از دفتر آینه‌های ناگهان. (امین پور، ۱۳۷۲: ۷۱)
نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۰.
- ۴۰ - هفت آسمان افتاد در آینه آب/ تا لحظه‌ای رد نگاهت را ببوسد. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۲)
- ۴۱ - بین بیداری و خواب/ روبه‌روی تو در لحظه‌ای بی‌کران می‌نشینم... (امین پور،
۱۳۸۰: ۵۹-۶۰) نیز رک. همان: ۱۷.
- ۴۲ - گاهی/ -از تو چه پنهان- / با سنگ‌ها آواز می‌خوانم/ و قدر بعضی لحظه‌ها را خوب
می‌دانم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۴)
- ۴۳ - اگر قلک کودکی لحظه‌ها را پس‌انداز می‌کرد... (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۰)
- ۴۴ - دفتر و مداد و کتابم را/ که در کف اتاق پراکنده‌اند/ از روی فرش کوچکمان جمع می‌کنی/
بی‌آنکه گرد هیچ صدایی/ بر لحظه سرودن من سایه افکنند... (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۷)
- ۴۵ - پیش از آنکه باخبر شوی/ لحظه عزیمت تو ناگزیر می‌شود. (امین پور، ۱۳۷۲: ۴۹)
- ۴۶ - چون پر پروانه تا که دست گشودم/ دست مرا لحظه قنوت گرفتند. (همان: ۷۸)
- ۴۷ - لحظه ویران شدن خانه‌هاست/ جشن چراغانی ویرانه‌هاست. (همان: ۱۳۷)

- ۴۸ - صدای تو مرا دوباره برد... / به بوی لحظه‌های بی‌بهانگی / که دل به گریه‌ها و خنده‌های بی‌حساب می‌زنیم... (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۶)
- ۴۹ - لحظه‌های کاغذی را، روز و شب تکرار کردن / خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری. (همان: ۹۵)
- ۵۰ - مثل شعر ناگهان، مثل گریه بی‌امان / مثل لحظه‌های وحی، اجتناب ناپذیر. (امین پور، ۱۳۷۲: ۸۶)
- ۵۱ - صدای تو مرا دوباره برد / ... به لحظه نگاه ناگهانگی... / ... به بوی لحظه‌های هر کجای کی! (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۶)
- ۵۲ - صدای تو مرا دوباره برد / ... به بوی لحظه‌های هر چه بود یا نبود... (همان: ۴۵)
- ۵۳ - پس چگونه / بی‌امان روشن نگه دارم / سال‌ها این پاره آتش را / در کف دستم؟ (امین پور، ۱۳۸۷، شعر: ۱۳) نیز رک. همان: ۳۹ و ۷۱.
- ۵۴ - انگار این سال‌ها که می‌گذرد / چندان که لازم است / دیوانه نیستم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۰)
- ۵۵ - برگ‌هایی پاره از تقویم پار / کهنه و بی‌اعتبارم، هیچ هیچ. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۴)
- ۵۶ - هر دم دردی از پی دردی ای سال! / با این تن ناتوان چه کردی ای سال! / رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت / صد سال سیاه برنگردی ای سال! (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)
- ۵۷ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۱۳ و ۳۹؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳ و ۱۳۳؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۴۲.
- ۵۸ - امین پور، ۱۳۷۲: ۴۲
- ۵۹ - انگار مدتی است که احساس می‌کنم / خاکستری‌تر از دوسه‌سال گذشته‌ام / احساس می‌کنم که کمی دیر است / دیگر نمی‌توانم / هر وقت خواستم / در بیست سالگی متولد شوم... (همان: ۲۹-۳۰)
- ۶۰ - دیشب پس از سی سال فهمیدم / که رنگ چشمانم کمی میشی است. (همان: ۳۶)
- ۶۱ - گذشتن از چهل / رسیدن و کمال / -چه فکر کودکانه ای / زهی خیال خام! / تمام! (امین پور، ۱۳۸۰: ۵۷)
- ۶۲ - از خواب چهل‌ساله خود پا شده‌ام / گم بوده‌ام و دوباره پیدا شده‌ام. (امین پور، ۱۳۸۷: ۸۶)
- ۶۳ - داغ تازه تو داغ کاغذی / داغ دیرسال من، چرا چنین. (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱)

- ۶۴ - ناگهان با کشف یک لحظه / از پس گرد و غبار سال‌های دور / باز هم از کودکی آغاز کردن. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳)
- ۶۵ - و من چقدر ساده‌ام / که سال‌های سال / در انتظار تو / کنار این قطار رفته ایستاده‌ام / و همچنان / به نرده های ایستگاه رفته / تکیه داده‌ام. (امین پور، ۱۳۸۷: ۹) نیز رک. همان: ۳۰؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۴۲.
- ۶۶ - در سال صرفه‌جویی لبخند / پروانه‌های رنگ پریده / روی لبان ما / پر پر زدند... . (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۵)
- ۶۷ - ستاره می‌شمرم سال‌های انتظارم را / هزر و سیصد و چندین و چندانم؟ نمی‌دانم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۸۸)
- ۶۸ - با سال های سخت / رفتیم و / سوختیم و / فرو رفتیم / با اعتماد خاطره‌ای در یاد / اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (همان: ۴۴)
- ۶۹ - تقویم چار فصل دلم را ورق زدم / آن برگ‌های سبز سرآغاز سال کو؟ (همان: ۱۰۷)
- ۷۰ - صد سال آزرگار / ماندیم / و زخم‌های خشک ترک خورده را / در متن لایه‌های نمک / خواباندیم... . (امین پور، ۱۳۷۲: ۲۶)
- ۷۱ - رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت / صد سال سیاه برنگردی ای سال! (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۹)
- ۷۲ - نیز رک. همان: ۸۸
- ۷۳ - اما تمام عمر / در انتظار یک دم عیسی‌وار / ماندیم. (همان: ۶۱) نیز رک. همان: ۵۸.
- ۷۴ - آه... / مردن چقدر حوصله می‌خواهد / بی‌آنکه در سراسر عمرت / یک روز، یک نفس / بی حس مرگ زیسته باشی! (امین پور، ۱۳۷۲: ۳۰)
- ۷۵ - دست بر دست همه عمر در این تردیدم: / بزنم یا نزنم؟ ها؟ بزنم یا نزنم؟ (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۱۰) نیز رک. همان: ۱۳۷.
- ۷۶ - بر سنگ مزار دل خود مرثیه خواندیم / یک عمر به بالین دل مرده نشستیم. (امین پور، ۱۳۷۲: ۸۸) نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۸ و ۱۲۹؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۵۵ و ۶۸.
- ۷۷ - با سلام و آرزوی طول عمر / که زمانه این زمان نمی‌دهد. (امین پور، ۱۳۷۲: ۹۸)
- ۷۸ - یک عمر پریشانی دل، بسته به مویی است / تنها سر مویی ز سر موی تو دورم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۲)

- ۷۹ - رویای آشنای شب و روز عمر من! / در خواب‌های کودکی‌ام دیده‌ام تو را (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۵)
- ۸۰ - در دستور زبان عشق، این شعر «کودکی‌ها(۲)» است، اما با توجه به اینکه در صفحه ۱۹ از همین کتاب شعری هست با نام «کودکی‌ها(۲)» به نظر می‌رسد، شماره این شعر، اشتباه باشد.
- ۸۱ - باران شبیه کودکی‌ام پشت شیشه‌هاست / دارم هوای گریه خدایا بهانه‌ای! (همان: ۸۷)
- ۸۲ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۳۳.
- ۸۳ - قفل صندوق قدیم عکس‌های کودکی را باز کردن / ناگهان با کشف یک لحظه / از پس گرد و غبار سال‌های دور / باز هم از کودکی آغاز کردن... (همان: ۱۳)
- ۸۴ - این قرارداد / تا ابد میان ما / برقرار باد: / چشم‌های من به جای دست‌های تو! (همان: ۲۳)
- ۸۵ - تا ابد در پاسخ این چیستان بی جواب / بر در و دیوار می‌پیچد طنین چیست؟ چیست؟ (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۵)
- ۸۶ - بی تو اینجا همه در حبس ابد تبعیدند / سال‌ها، هجری و شمسی، همه بی‌خورشیدند. (همان: ۷۱)
- ۸۷ - بعد هم تبعید و زندان ابد شد در کویر / عین مجنون از پی لیلی بیابان‌گرد شد. (همان: ۵۰)
- ۸۸ - کاش از روز ازل هیچ نمی‌دانستم / که هبوط ابدم از پی دانستن بود. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)
- ۸۹ - مو خوندم در ازل از نقش چشمت / که خط سرنوشتم اشتباهه. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۶۹)
- ۹۰ - طالع تیره‌ام از روز ازل روشن بود / فال کولی به کفم خط خطا دید چرا؟ (همان: ۷۹)
- ۹۱ - کدام شب‌نم و حباب / کدام سایه و سراب / که آفتاب سرمدی نبود... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۵۳)
- ۹۲ - ای مثل روز، آمدنت روشن! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۴) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۱۶؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۶۲.
- ۹۳ - این روزها گاهی / از روز و ماه و سال، از تقویم / از روزنامه بی‌خبر هستم. (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۴)
- ۹۴ - نیز رک. امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶؛ همان: ۵۹-۶۰؛ امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰۱.

- ۹۵ - آن روزهای خوب که دیدیم، خواب بود/ خوابم پرید و خاطره‌ها در گلو شکست.
(امین پور، ۱۳۷۲: ۸۰)
- ۹۶ - ای روزهای خوب که در راهید... (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴)
- ۹۷ - من از چشم تو خواندم روز آغاز/ که با این عشق کار دل تمام است. (امین پور،
۱۳۸۷: ۹۵)
- ۹۸ - ای روز آفتابی/ ای مثل چشم‌های خدا آبی! (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴)
- ۹۹ - روز طلوع خورشید/ از جیب کودک دبستانی... (همان: ۱۲)
- ۱۰۰ - ای روز آمدن!/ ای مثل روز آمدنت روشن! (همان: ۱۴)
- ۱۰۱ - چه اسفندها... آه!/ چه اسفندها دود کردیم!/ برای تو ای روز اردیبهشتی/ که گفتند
این روزها می‌رسی/ از همین راه! (همان: ۶۸)
- ۱۰۲ - آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم... (همان: ۵۰)
- ۱۰۳ - مثل حس جاری رگبرگ‌های یک گل گمنام/ در عبور روزهای آخر اسفند.
(امین پور، ۱۳۸۰: ۱۵)
- ۱۰۴ - آن روز هرچه بود/ از روزهای آخر پاییز/ یا آخر زمستان/ فرقی نمی‌کند...
(امین پور، ۱۳۷۲: ۵۰)
- ۱۰۵ - طالع تیره‌ام از روز ازل روشن بود/ فال کولی به کفم خط خطا دید چرا?
(امین پور، ۱۳۸۷: ۷۹) نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷.
- ۱۰۶ - اگر که چون و چرا با خدا خطاست، چرا/ چرا سؤال و جواب است روز باز پسین?
(امین پور، ۱۳۸۷: ۵۳)
- ۱۰۷ - پس دست کم بگذار تا روز مبادا/ در چشم من باقی بماند جای پایت. (همان: ۴۲)
نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۲۸.
- ۱۰۸ - این روزها تنها/ ... از روزهای پیش قدری بیشتر/ این روزها را دوست دارم.
(امین پور، ۱۳۷۲: ۳۴)
- ۱۰۹ - امضای تازه‌من/ دیگر / امضای روزهای دبستان نیست/ ای کاش آن نام را دوباره
پیدا کنم. (همان: ۳۱)
- ۱۱۰ - اما در روزهای ریخت و پاش لبخند/ قصابکان پروار/ ... لبخندهای یخزده‌خویش
را/ بر پیشخان خود/ به تماشا گذاشتند. (همان: ۲۶)

- ۱۱۱- ای روزهای سخت ادامه! / از پشت لحظه‌ها به درآید! (همان: ۱۴)
- ۱۱۲- با روزهای ریخته در پای باد / ... رفتیم و / سوختیم و / فرو رفتیم... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۴۴)
- ۱۱۳- رونوشت روزها را، روی هم سنجاق کردم / شنبه‌های بی‌پناهی، جمعه‌های بی‌قراری. (همان: ۹۶)
- ۱۱۴- این انتظار در انتهای شعر «روز مبادا» هم دیده می‌شود: وقتی تو نیستی / نه هست‌های ما / چونان که بایدند / نه بایدها... / هر روز بی‌تو / روز مباداست! (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۸)
- ۱۱۵- روزی که عابران خمیده / یک لحظه وقت داشته باشند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۰) نیز رک. همان: ۲۸ و ۴۲ و ۴۳؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۹ و ۶۲؛ امین‌پور، ۱۳۸۰: ۹۶.
- ۱۱۶- آن روز، روز چندم اردیبهشت / یا چند شنبه بود / نمی‌دانم / آن روز هرچه بود / از روزهای آخر پاییز / یا آخر زمستان / فرقی نمی‌کند... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۵۰) نیز رک. همان: ۱۰ و ۱۶۵.
- ۱۱۷- هایل را که نام نخستین بود / دیگر / این روزها به یاد نمی‌آوری... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۴۲)
- ۱۱۸- مگر این چند روزه دریابم / چله تا درنرفته از شستم. (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۳۱)
- ۱۱۹- یک نفر که تا همین دو روز پیش / منکر نیاز گنگ سنگ بود... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۹)
- ۱۲۰- هرچه گفتم از غم آن روزها و سوزها / هرچه در دل داشتم از نیش‌ها و نوش‌ها... (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۵۸)
- ۱۲۱- اما / من مثل هر روزم / با آن نشانی‌های ساده... (امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۴) نیز رک. همان: ۱۴ و ۵۲.
- ۱۲۲- دیدن هر روزه یک عابر عادی / مثل یک یادآوری / در سراشیب فراموشی / مثل خاموشی... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۴)
- ۱۲۳- تو بیایی همه ساعت‌ها و ثانیه‌ها / از همین روز، همین لحظه، همین دم عیدند. (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲)
- ۱۲۴- (از قضا یک روز صبح زود می‌بینی) / دوست داری زود برخیزی... (امین‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰) نیز رک. امین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۰؛ امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۴.

- ۱۲۵ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۴۸ و ۸۰ و ۱۱۵؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۴۰ و ۴۵ و ۶۲ و ۷۰؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴۱.
- ۱۲۶ - بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز/ همین حالا بیاید وعده آینده‌های ما. (امین پور، ۱۳۸۷: ۴۱)
- ۱۲۷ - فردایی اگر باشد باز از پس امروز/ شرمنده چو حافظ ز مسلمانی خویشم. (همان: ۵۶)
- ۱۲۸ - دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟ (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۶)
- ۱۲۹ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۱۶.
- ۱۳۰ - دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز، او/ ما را.../ فردا؟ (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۶)
- ۱۳۱ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۴۱ و ۵۶؛ امین پور، ۱۳۷۲: ۷۰ و ۱۳۶.
- ۱۳۲ - وقتی آن دست‌های بی‌سرانجام/ لبخندهای روبه‌فردا را/ از شاخه چیدند... (امین پور، ۱۳۸۰: ۲۲)
- ۱۳۳ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۵۶.
- ۱۳۴ - هر شب ز چشم تو نظری چشم داشتیم/ دارد دعای ما اثری پیش چشم تو؟ (امین پور، ۱۳۸۷: ۴۸)
- ۱۳۵ - دارد سر شکافتن فرق آفتاب/ آن سایه‌ای که در دل شب راه می‌رود. (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴۴)
- ۱۳۶ - از جمله دیشب هم/ دیگرتر از شب‌های بی‌رحمانه دیگر بود:/ من کاملاً تعطیل بودم... (همان: ۳۵)
- ۱۳۷ - موسیقی سکوت شب و بوی سیب/ یک قطعه شعر ناب و کمی پنجره. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۶)
- ۱۳۸ - تیغ مردان خورشید در مشت/ کورسوی شب تیره را کشت. (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۵۳)
- ۱۳۹ - می‌خواهمت چنانکه شب خسته خواب را/ می‌جویمت چنانکه لب تشنه آب را. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۵)
- ۱۴۰ - رستگاری و درستکاری دلم/ به دستکاری همین غم شبانه بسته است... (همان: ۳۷)
- ۱۴۱ - با مردم شب‌دیده به دیدن نرسیدیم/ تا صبح دمی هم به دمیدن نرسیدیم. (همان: ۱۲۷)
- ۱۴۲ - در انتهای کوچه شب، زیر پنجره/ قومی نشسته خیره به تصویر پنجره. (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴۷)

- ۱۴۳ - گلبوا/ باران/ با بوس بوسه‌های تو می‌بارد/... با بوی... محبوبه‌های شب... .
(امین پور، ۱۳۸۰: ۳۰) نیز رک. همان: ۱۱۶.
- ۱۴۴ - باز موسیقی تار شب و قانون سکوت/ بادها باز هم آواز سر دادند. (امین پور،
۱۳۷۲: ۹۳)
- ۱۴۵ - یک نفر که تا همین دو روز پیش / منکر نیاز گنگ سنگ بود... / نیمه‌های شب /
نبض ماه را نمی‌گرفت... (همان: ۳۹)
- ۱۴۶ - حقیقت بود یا دور تسلسل، حلقه زلفت؟/ هزار و یک شب این افسانه می‌خوانم،
نمی‌دانم. (امین پور، ۱۳۸۰: ۸۸)
- ۱۴۷ - از دل برکه شب سرزد و تایید به خورشید/ تا دل روشن نیلوفریش پاک بماند.
(همان: ۸۷)
- ۱۴۸ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۰: ۱۲۷.
- ۱۴۹ - در هوای پشت‌بام صبح/ با نسیم نازک اسفند/ دست و رویت را بشویی/ حوله
نمدار و نرم بامدادان را/ روی هرم گونه‌هایت حس کنی... (همان: ۱۰)
- ۱۵۰ - همان.
- ۱۵۱ - صدای تو مرا دوباره برد/ به کوچه‌های تنگ پابرهنگی/ به عصمت گناه
کودکانگی/ به عطر خیس کاهگل/ به پشت بام‌های صبح‌های زود/ در هوای
بی‌قراری بهار... (همان: ۴۵)
- ۱۵۲ - محو توام چنانکه ستاره به چشم صبح/ یا شب‌نم سپیده‌دمان آفتاب را. (همان: ۱۲۵)
- ۱۵۳ - خط خطا بر سرود صبح کشیدند/ روشنی صفحه را خطوط گرفتند. (امین پور،
۱۳۷۲: ۷۸)
- ۱۵۴ - چه شبها من و آسمان تا دم صبح/ سرودیم نم‌نم: تو را دوست دارم. (امین پور،
۱۳۸۰: ۷۹)
- ۱۵۵ - (از قضا یک روز صبح زود می‌بینی)/ دوست داری زود برخیزی. (همان: ۱۰)
- ۱۵۶ - محو توام چنانکه ستاره به چشم صبح/ یا شب‌نم سپیده‌دمان آفتاب را. (همان: ۱۲۵)
- ۱۵۷ - آن روز، روز چندم اردیبهشت/ یا چند شنبه بود/ نمی‌دانم... (امین پور، ۱۳۷۲: ۵۰)
- ۱۵۸ - رونوشت روزها را، روی هم سنجاق کردم/ شنبه‌های بی‌پناهی، جمعه‌های
بی‌قراری. (امین پور، ۱۳۸۰: ۹۶)

- ۱۵۹ - صدای تو مرا دوباره برد.../ به عصرهای جمعه‌ای / که با دو چرخه‌های لاغر بلند / تمام اضطراب شنبه‌های جبر را / رکاب می‌زنیم... (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۶)
- ۱۶۰ - نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۳۴.
- ۱۶۱ - آغاز فروردین چشمت، مشهد من / شیراز من اردیبهشت دامن تو. (امین پور، ۱۳۸۷: ۳۶)
- ۱۶۲ - چه اسفندها... آه! / چه اسفندها دود کردیم! / برای تو ای روز اردیبهشتی / که گفتند این روزها می‌رسی / از همین راه! (امین پور، ۱۳۷۲: ۶۸)
- ۱۶۳ - آن روز، روز چنم اردیبهشت / یا چند شنبه بود / نمی‌دانم... (همان: ۵۰)
- ۱۶۴ - مثل حس جاری رگبرگهای یک گل گمنام / در عبور روزهای آخر اسفند. (امین پور، ۱۳۸۰: ۱۵)
- ۱۶۵ - در میان چارچوب قاب باران خورده اسفند / خیرگی از دیدن یک اتفاق ساده در جاده... (همان: ۱۴)
- ۱۶۶ - در هوای پشت‌بام صبح / با نسیم نازک اسفند / دست و رویت را بشویی... (همان: ۱۰)
- ۱۶۷ - نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۷۲.
- ۱۶۸ - فرقی نمی‌کند / آن فصل / - فصلی که می‌توان متولد شد - / حتما بهار باید باشد... (امین پور، ۱۳۷۲: ۵۲)
- ۱۶۹ - فصل تقسیم گل و گندم و لبخند رسید / فصل تقسیم غزل‌ها و غزل‌خوانی‌ها... (همان: ۱۵۶)
- ۱۷۰ - با هفته‌های رفته / با فصل‌های سوخته / با سال‌های سخت / رفتیم و / سوختیم و / فرو رفتیم / با اعتماد خاطره‌ای در یاد / اما آن اتفاق ساده نیفتاد. (امین پور، ۱۳۸۰: ۴۴)
- ۱۷۱ - نیز رک. همان: ۳۵.
- ۱۷۲ - نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۱۴۲؛ امین پور، ۱۳۸۰: ۱۰۷.
- ۱۷۳ - هرچند عاشقان قدیمی / از روزگار پیشین / تا حال / از درس و مدرسه / از قیل و قال / بیزار بوده‌اند... (امین پور، ۱۳۷۲: ۵۰)
- ۱۷۴ - من که دریا دریا غرق کف دستم بود / حالیا حسرت یک قطره که خشکید چرا؟ (امین پور، ۱۳۸۷: ۷۹)
- ۱۷۵ - بفرمایید فردا زودتر فردا شود، امروز / همین حالا بیاید وعده آینده‌های ما. (همان: ۴۱)
- ۱۷۶ - نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۲۹ و ۳۶ و ۶۵.

- ۱۷۷ - این باد بی قرار/ وقتی که می‌وزد/ دل‌های سر نهاده‌ ما/ بوی بهانه‌های قدیمی / می‌گیرد... (امین پور، ۱۳۷۲: ۱۳۰)
- ۱۷۸ - پیشانی تو/ تفسیر لوح محفوظ/ پیشانی تو سوره نور است/ این راز سر به مهر قدیمی / از دستبرد حادثه دور است! (همان: ۱۱۲)
- ۱۷۹ - هر چند عاشقان قدیمی / از روزگار پیشین / تا حال / از درس و مدرسه / از قیل و قال / بیزار بوده‌اند... (همان: ۵۰)
- ۱۸۰ - مثل قصه‌های قدیمی / پایان خوب داشته باشد. (همان: ۱۱)
- ۱۸۱ - ما عشق را به مدرسه بردیم / در امتداد راهرویی کوتاه / در آن کتابخانه کوچک / تا باز این کتاب قدیمی را / که از کتابخانه امانت گرفته‌ایم / - یعنی همین کتاب اشارات را - / با هم یکی دو لحظه بخوانیم... (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰) نیز رک. امین پور، ۱۳۸۷: ۲۰.
- ۱۸۲ - نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۵۰؛ امین پور، ۱۳۸۷: ۱۰.
- ۱۸۳ - نیز رک. امین پور، ۱۳۷۲: ۱۱.

منابع

- امین پور، قیصر (۱۳۷۲): آینه‌های ناگهان؛ تهران: افق.
- امین پور، قیصر (۱۳۸۷): دستور زبان عشق؛ تهران: مروارید، چاپ هفتم.
- امین پور (۱۳۸۰): گلها همه آفتابگرداند؛ تهران: مروارید.
- رسم شقایق، سوگنامه قیصر امین پور (۱۳۸۶): تهران: سروش.
- سپهری، سهراب (۱۳۸۷): هشت کتاب، تهران: طهوری، چ ۴۷.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۸۳): دیوان فروغ فرخزاد به انضمام زندگینامه؛ به کوشش بهمن خلیفه بناروانی، تهران: طلایه، چ ۳.
- قاسمی گل افشانی، علی اکبر (۱۳۸۶): «گشت و گذاری در آخرین اثر قیصر امین پور، دستور زبان عشق»؛ کیهان فرهنگی، شماره ۲۵۴، آذر ماه، صص ۶۷-۷۱.
- گرجی، مصطفی (۱۳۸۷): «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور»؛ فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال ۵، شماره ۲۰، صص ۱۰۷-۱۳۰.

اندیشه و اندیشمندان (۲)

شمس شبستان وجود از نگاه اقبال

چکیده:

اقبال در میان متفکران بزرگ که حضرت رسول اکرم «ص» را الگوی کامل بشریت دانسته اند، مقام شامخی دارد. علاقه او به حضرتش چندان است که خدا را با تائید وی مورد نیایش قرار می دهد. اقبال معتقد است که پیامبر «ص» موجودی بی همتا در طول تاریخ است. حکمت به عقیده اقبال ریشه در تجربه وحدانی دارد که حاصل در خویشتن خویش فرو شدن است. به نظر اقبال حضرت پیامبر «ص» در صدد کشف حقایق امور بوده و در هر چیز به مبانی عقلی آن توجه داشته است. بهمین سبب می گوید « تجربه دینی در اسلام ... عبارت است از به وجود آمدن صفات الهی در انسان » در این گفتار ایاتی منتخب از مجموعه های شعری مختلف اقبال به ویژه از اسرار خودی ، جاوید نامه و ارمغان حجاز با ارتباط به شخصیت حضرت ختمی مرتبت « ص » اقتباس گردیده است.

از میان متفکران بزرگ تاریخ اسلام که حضرت پیامبر (ص) را الگوی کامل بشریت دانسته و از این رو مهر بی پایان خود را به ایشان نمایانده اند ، اقبال لاهوری مرتبه یی ممتاز دارد و او را از این منظر می توان یکی از عاشق ترین چهره ها در جمع دیگر عاشقان این طریق دانست . از مجموع آثار وی چنین برمی آید که هیچ لحظه ئی را بی یاد این محبوب نگذرانده است، حتی می شود احتمال داد که گاه از یاد خدا غافل می مانده ولی نقش جمال معنوی « رحمة للعالمین » هرگز از لوح دل و جانش زدوده نمی شد.

منکر از شأن نبی نتوان شدن^۱

می توانی منکر یزدان شدن

در بیتی دیگر نزدیک به همین مضمون خطاب به پیامبر(ص) می گوید:

* - Makan Baghai@yahoo.com

باخدا در پرده گویم ، باتو گویم آشکار یارسول الله ! او پنهان و تو پیدای من

اقبال حضور پیامبر را پیوسته در کنار خود حس می کرده و گاه غمی را که از ناملايمات زمانه و وضع آشفته و نابسامان جوامع اسلامی در سینه داشته برای مصاحب دلسوزش شرح می داده ، زیرا به اعتقاد وی «پیامبر همچنان زنده است و مردم این زمان می توانند چونان صحابه ی ایام او از وی الهام بگیرند.»^۲ این شیدایی حلاوتی در مذاق جانش پدید می آورد که عاشقانه ترین لفظ را برای پیامبر به کار می برد و او را « دلبر» خطاب می کند :

خاک یثرب از دو عالم خوش تر است ای خنک شهری که آنجا دلبر است^۳

تعبیری از این دست که نشان از علاقه شدید اقبال به پیامبر اکرم(ص) دارند در سروده هایش بسیار است. در مثنوی اسرار خودی ایشان را « ساقی بطحا»^۴ می نامد و توصیفی عاشقانه از نگاه آن حضرت دارد:

مست چشم ساقی بطحاستیم در جهان مثل می و میناستیم^۵

اقبال تعالیم پیامبر را در ارتباط با وجود آدمی همانند « می و مینا» می داند که اعتبار این یک سر در ارزش آن یک دارد یا به عبارت دیگر پیامبر را در قلب خود می بیند . در غزلی دیگر ایشان را « ساقی فطرت» می خواند و نزدیک به مضمون فوق می گوید:

در میکده باقی نیست ، از ساقی فطرت خواه آن می که نمی گنجد در شیشه مشربها^۶

علاقه او به حضرتش چندان است که می گوید خدا را با تائید وی مورد نیایش قرار می دهد. در زندگی نامه اقبال آمده است که « یکبار فیلسوفی انگلیسی از وی پرسید برای اثبات وجود خدا چه دلیل قابل قبولی دارد ؟ او بی درنگ می گوید: چه دلیلی بالاتر از این که پیامبر به وجودش ایمان دارد.»^۷ اقبال همین موضوع را در دو بیت زیر به صورتی دیگر در ارمغان حجاز خطاب به پیامبر بیان می دارد:

مرا این ابتدا، این انتها بس
خدا را گفت: ما را مصطفی بس^۸

به کوی تو گذار یک نوا بس
خراب جرأت آن رند پاکم

یکی دیگر از سروده های اقبال که نشان از دلدادگی او به خاتم پیامبران «ص» دارد، غزل گونه ئی است که در آنجا هم به وصف نگاه دلربائی «محمد عربی» «ص» می پردازد که به عقیده وی وجود آدمی را تسخیر می کند. این نگاه که پیوسته از آن نیرو گرفته چنان هیجانی در وی بر می انگیزد که تب و تاب آتشکده عجم به پای آن نمی رسد. ابیات این غزل هر خواننده آشنا به شعر فارسی را به یاد عاشقانه ترین غزلها می اندازد که یکی از آنها می تواند غزل معروف هاتف اصفهانی باشد با مطلع:

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی

اقبال نیز در همین وزن آهنگین (کامل مثنی سالم) که غالب شاعران غزل گو برای بیان احساسات بسیار تب آلود خود برگزیده اند در شرح دلدادگی روحانی خود به دلبری که به یک نگاه همه وجودش را تصاحب کرده، می گوید:

تب و تاب بتکده ی عجم، نرسد به سوز و گداز من که به یک نگاه، محمد عربی گرفت حجاز من
چه کنم که عقل بهانه جو، گرهی به روی گره زند نظری! که گردش چشم تو، شکند طلسم حجاز من
نرسد فسونگری خرد به تپیدن دل زنده ئی ز کشتت فلسفیان در آ به حریم سوز و گداز من^۹

برخی از ابیات اقبال درباره پیامبر چندان عاشقانه است که گوئی کلام عاشق هجران کشیده ئی است در فراق محبوب ماه طلعتش:

بگشا پرده رخسار، به صد ناز بیا در لباس بشری جانب ما باز بیا^{۱۰}

اقبال پیامبر را معیار کمال بشری می داند و معتقد است که موجودی بی همتا در طول تاریخ و آمیزه ئی دلپذیر از الوهیت و انسانیت است. او برای اثبات این دعوی شواهد متعدد ذکر می کند. در مورد تجربه وحدانی^{۱۱}

پیامبر و تفاوت آن با سیر و سلوک عرفانی می گوید: عارف پس از نایل آمدن به غایت قصوای خویش « میل باز آمدنش نیست و حتی زمانی که الزاماً باز می آید ، باز گشتش برای بشریت معنایی جز نفع شخصی ندارد. اما باز آمدن پیامبر خلاق و زاینده بوده است ، بازگشت او از آن آرامش بدان سبب بوده تا خویشتن را وارد جریان زمان سازد و جهانی با آرمانهای نو بیافریند»^{۱۲}

چنان باز آمدن از لا مکانش درون سینه «او» در کف جهانش^{۱۳}

اقبال در مورد جذب جهان در انسان کامل می گوید مولوی این اندیشه را بسیار زیبا بیان داشته است . زمانی که پیامبر طفل خرد سالی بود و دایه اش حلیمه از او حصانت می کرد، در صحرا گم می شود ؛ حلیمه که سخت اندوهگین شده و در جستجوی طفل بود به پیر مردی بر می خورد که پس از آگاهی از علت تشویش او می گوید:

غم مخور یاوه نگرده^{۱۴} او ز تو بلکه عالم یاوه گردد اندر او^{۱۵}
او نیز در غزلی با اشاره به همین موضوع می گوید:

این گنبد مینایی ، این پستی و بالایی در شد به دل عاشق با این همه پهنایی

به عقیده اقبال زمانی انسان می تواند جهان را در خود فرو برد یا به عبارت دیگر من جهانشمول را در من متناهی خویش جای دهد و جهان را به کف آرد که بتواند در خویشتن خویش فرو رود. منتها این در خود فرو شدن به معنای خود فراموشی و از همه بیگانه شدن نیست . الگوی او در این مورد خلوت گزینی پیامبر در غار حراء است که در آن مدت سعی در مشاهده خویشتن خویش کرد و در پی کشف و تقویت نیروهای ضمیرش برآمده پس از نیل به این مقصود ، هدایت و ارشاد خلق را به عهده گرفت. بنابه نظر اقبال به وجود آمدن امت اسلامی و جهانگیر شدن اسلام ریشه در همان سیر و سلوک و خلوت گزینی پیامبر دارد:

در دل مسلم مقام مصطفاست آبروی ما ز نام مصطفاست

از این در خویش فرو شدن است که خود آگاهی و حکمت می زاید. قرآن اصطلاح اخیر را غالباً برای آگاهی و معرفتی به کار می برد که از طریق وحی الهی حاصل شده باشد: « این حکمت هاست که پروردگارت به تو وحی کرده »^{۱۷}، « حکمت (فرزانگی) را به هر که خواهد دهد و هر که فرزاندگی (حکمت) یافت خوبی فراوان یافت...»^{۱۸} این حکمت به عقیده اقبال ریشه در تجربه وحدانی دارد که حاصل در خویشتن خویش فرو شدن است: « پیامبر را می توان به صورت نوعی خود آگاهی عرفانی توصیف کرد که تجربه وحدانی در او میل به فیضان داشته است و در پی فرصتهائی بوده تا نیروهای جامعه را در مسیری تازه اندازد و آنها را اصلاح و بازساز می کند. مرکز زندگی محدود فقط بدان سبب در ژرفای نامحدود شخصیت او فرو می رود تا دگر بار، با نیروی تازه یی سر بر آورد و آنچه را کهنه است از میان بردارد و راههایی نوین زندگی را عیان سازد»^{۱۹} نخستین نشانه حاصل از این دگرگونی نوگرایی، نوجوئی و دوری گزیدن از تقلید است، روی گرداندن از شیوه های فکری و روشهایی است که پیشینیان پی سپرده و نتیجه ی مطلوبی از آن به دست نیاورده اند. این پیامی است که از سیره نبوی می توان گرفت. به عقیده وی «عروج عقلانی از روزی آغاز شد که پیامبر مبعوث شد. از این زمان بود که علم و ادراک جای تقلید را گرفت.»^{۲۰} پیامبر مخالف تقلید بود، زیرا:

اگر تقلید بودی شیوه ئی خوب

پیامبر «ص» هم ره اجداد رفتی^{۲۱}

برای آن که بتوان پای از دایره تقلید بیرون کشید و در طریق نو آوری گام نهاد باید به تحقیق و آزمونهای عقلی و عملی روی آورد که به عقیده اقبال در دنیای اسلام با شخص پیامبر(ص) آغاز می شود. او « نخستین پژوهشگر و منتقد پدیده های نفس و روان بود. بخاری^{۲۲} و دیگر محدثان شرح قابل توجهی از تحقیق ایشان در احوال جوانی یهودی به نام ابن صیاد که بیماری روانی داشت نقل کرده اند که حالتهای جنون آمیز او نظر پیامبر را جلب کرد. ایشان بیمار را معاینه کرد و پس از پرسشهایی او را در حالتهای

متفاوت مورد آزمایش قرار داد. یکبار پشت درختی پنهان شد تا به سخنان ناخود آگاه وی گوش دهد، ولی مادر آن جوان به ترتیبی فرزندش را از حضور پیامبر آگاه نمود. آن جوان بلا فاصله به حالت طبیعی اش بازگشت. پیامبر به مادرش گفت « اگر او را به حال خود می گذاشت شاید موضوع روشن می شد.» برخی از صحابه که در جریان این نخستین معاینه روانشناسانه تاریخ اسلام حضور داشتند و حتی محدثان سالهای اخیر که دقت فراوان در ضبط این واقعه مهم مبذول کردند، اهمیت این تحقیق را در نیافتند.^{۲۳} پیامبر(ص) پیوسته در صدد کشف حقایق امور بوده و در هر چیز به مبانی عقلی آن توجه داشته است، از این روست که اقبال می گوید، دعای همیشگی اش این بوده که « پروردگارا! آگاهی دریافت حقیقت غایی اشیاء را عطایم کن! »^{۲۴} ولی با این همه رسالت پیامبر فراتر از یک محقق و دانشمند است که کارش طبقه بندی واقعیات و کشف علتها و یافتن چیستی و حقیقت آنهاست و بیش از این هدفی ندارد. او در پی آن است تا با فهم حقایق، الگوهای نوین رفتاری برای پیشرفت زندگی ارائه دهد. چنین بود که پیامبر «برندگان را به رهبران بشریت بدل کرد و الهام بخش رفتار و بشکل دهنده روش زندگی انسانها شد... چنان چه انواع مختلف فعالیتها و تلاشهایی را که از نهضت پیامبر سرچشمه گرفته مورد ارزیابی قرار دهم ... [باید] آن را واکنشی نسبت به یک وضع عینی بدانیم که پدید آورنده تمایلات نوین، نهادهای جدید و نقطه های تازه عزیمت بوده است ... روش او طبقه بندی واقعیات و کشف علتها نبود. او از این دید به زندگی و حرکت آن می نگرد که الگوهای تازه رفتاری برای نوع بشر بیافریند.»^{۲۵} از این روست که اقبال می گوید، « تجربه دینی در اسلام ... عبارت است. از به وجود آمدن صفات الهی در انسان.»^{۲۶} کسی که صفات خدا را جذب می کند و به وی عشق می ورزد، بی گمان شخصیت خویش را کمال می بخشد. اقبال می گوید، « پیامبر گفت « تخلقوا باخلاق الله » یعنی صفات خدا را در خود پدید آورید ... انسان چه از لحاظ جسمانی و چه از حیث روحانی مرکز یک خود مستقل^{۲۷} است، ولی هنوز فردی کامل نیست. او هر چه فاصله اش از خدا بیشتر شود کمتر به فردیتش دست می یابد. کامل ترین انسان کسی است که از همه به خدا نزدیکتر باشد.»^{۲۸} این ویژگیها یعنی کسب صفات الهی و سعی در تقرب هرچه بیشتر به وی سبب می شود. تا انسان خدای گونه شود و به منزلتی که شایسته آن است دست یابد. به نظر اقبال اگر مسلمانان می خواهند

عظمت گذشته خود را باز یابند باید در پی کسب صفات باشند که پیامبر تجسم آنها بوده. این که امروز نشانی از آن عظمت و شکوه پیشین در ایشان نیست، به این سبب است که دیگر شعله عشق آن محبوب به مانند گذشته در قلبشان زبانه نمی کشد:

شبی پیش خدا بگریستم زار
مسلمانان چرا زارند و خوارند
ندا آمد: نمی دانی که این قوم
دلی دارند و محبوبی ندارند^{۲۹}

اقبال به این حقیقت در مثنوی اسرار خودی نیز که نخستین بار در سال ۱۹۱۵ انتشار یافت اشاره می کند و پیامبر را معشوق همه مسلمانان می داند که عشقش مایه قوت می شود و شان آدمی را از ثری به ثریا می برد:

هست معشوقی نهان اندر دلت
چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر
خوشتتر و زیباتر و محبوبتر
دل ز عشق او توانا می شود
خاک همدوش ثریا می شود
خاک نجد از فیض او چالاک شد
آمد اندر وجد و بر افلاک شد^{۳۰}

در جاوید نامه که آن را در سال ۱۹۳۲ انتشار داد، به روشنی بیان می دارد که وضع نابسامان کنونی مسلمانان به سبب آن است که محبت پیامبر را در سینه نمی پروراند:

در دل او آتش سوزنده نیست
مصطفای ص در سینه او زنده نیست^{۳۱}

همه سعی اقبال بر آن بوده تا شکافی را که میان مسلمانان و منبع الهامشان، یعنی پیامبر به وجود آمد، از میان بردارد و موانع حایل شده را در هم بشکند، او مدعی است که گفته ها و نوشته هایش حقایقی است مبتنی بر تعالیم « خیر المرسلین» در آموزه های پیامبر « هیچ نکته پوشیده ئی وجود ندارد»^{۳۲} از این رو توصیه می کند که نباید « به سخنان کسانی گوش سپرد که می گویند در اسلام اصول پوشیده ئی هست که نمی شود بر نا آگاهان و نا آشنایان مکشوف داشت.»^{۳۳} از اینجاست که تأویل را مسخ دین یار عربی

خویش می داند و آن را مایه تفرقه و نهایتاً تضعیف دنیای اسلام می شمارد. او می گوید در زندگی « خیر البشر » هیچ چیزی مستوری وجود نداشته است که در تعالیمش وجود داشته باشد. برای فهم آموزه های پیامبر تنها چراغ عشق کفایت می کند ، با نور این چراغ است که می توان « قرآن را چنان خواند که گوئی به خود ما نازل شده »^{۳۴} از تجلی این عشق است که می توان به شناخت واقعی دین نایل شد:

بی تجلی^{۳۵} مرد دانا ره نبرد
از لگدکوب خیال^{۳۶} خویش مرد^{۳۷}
بی تجلی زندگی رنجوری است
عقل مهجوری و دین مجبوری است

اقبال همین نظر را به صورتی دیگر نیز مطرح ساخته است: « شخص مؤمن تا زمانی که خویشتن را در همان حالتی که وحی بر پیامبر نازل می شد، قرار ندهد نمی تواند قرآن را فهم کند.»^{۳۸} بنابر این آنچه آدمی را به پیامبر ، که اقبال او را تجسم دین می خواند، نزدیک می سازد، عشق است . عشق از آن نوع که درخود وی وجود داشته است که گفته اند وقتی نامش را می شنید هیجان زده می شد. پیامبر در همه آثار اقبال ، که بی گمان از ارزنده ترین ذخایر ادب فارسی محسوب می شوند ، از موضوعات محوری به شمار می آید و اساس تفکرات او را شکل می دهد، در پیام مشرق که نخستین بار در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید در خصوص علاقه اش به برگزیده ترین انسان می گوید:

هر که عشق مصطفاص^{۳۹} سامان اوست
بحر و بر در گوشه دامان اوست^{۳۹}

اقبال نام « مصطفا » را که به معنای « برگزیده » است بیش از دیگر نامهای پیامبر می پسندد ، و این مبین آنست که برگزیدگی پیامبر نسبت به عالمیان در ناخود آگاه وی تثبیت شده است . از این روست که می گوید در طول تاریخ بشر کاملتری از او به هستی نیامده ، بنابر این طبیعی می نماید که « خواجه لولاک » را « شمع شبستان وجود » بنامد و همانند سعدی از منظری عارفانه بیان دارد « که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی . » به عقیده اقبال آن زمان که هنوز آدم درمیانه آب و گل بود نور پیامبر عالم را منور می ساخت و « جواهر غاسق » از آن روشنایی می گرفتند:

یعنی آن شمع شبستان وجود بود در دنیا و از دنیا نبود
جلوه‌ی او قدسیان را سینه سوز بود اندر آب و گل آدم هنوز^{۴۰}

اقبال بزرگترین معجزه « خیر المرسلین » را به خلاف اذهان سنتی نه در « شق القمر » که در ایجاد وحدت میان قبایلی می داند که جز عناد و ستیز راه دیگری برای ادامه حیات نمی شناختند. و بسیار متأسف است از این تفرقه و از هم گسیختگی به صورتی تازه عیان شده ، به عقیده وی انحطاط دنیای اسلام و عدم انسجام آن که در پنج قرن اخیر چهره ئی تأسف بار یافته به این سبب است که دیگر شعله عشق آن عالی جناب چنان که باید در قلبشان زبانه نمی کشد^{۴۱}.

منابع و پانوشته ها:

- ۱ - در شبستان ابد (شرح جاوید نامه) ، نوشته م.ب.ماکان ، انتشارات اقبال ، ص ۱۸۳.
 - ۲ - سونش دینار (دیدگاههای علامه اقبال) . تألیف م. ب. ماکان ، انتشارات فردوس ، ص ۹۸.
 - ۳ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی) نوشته م. ب. ماکان ، انتشارات فردوسی، ص ۲۱۲.
 - ۴ - بطحا: محلی در نزدیکی مکه که نخلستانهایش معروف است . اقبال این کلمه را توسعاً به معنای سرزمین حجاز به کار می برد . درارمغان حجاز خطاب به پیامبر«ص» می گوید:
تو فرمودی ره بطحاء گرفتیم
وگر نه جز تو ما را منزلی نیست
 - ۵ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی) همان، بیت ۱۹۶.
 - ۶ - لعل روان (شرح غزلیات اقبال) ، نوشته م. ب. ماکان ، انتشارات اقبال ، ص ۹۳.
 - ۷ - زندگی و افکار اقبال : ج ۲ ، ص ۸۷۷
 - ۸ - خیال وصال (شرح ارمغان حجاز) نوشته م.ب. ماکان ، انتشارات مشکات ، دوییتی ۱۵۱.
 - ۹ - لعل روان ، همان ، ص ۵۴۶
 - ۱۰ - این بیت درمیان ابیاتی به اردو که در نعت پیامبر است در مجموعه «باقیات اقبال» آمده .
- 11 - Unitary experience
- ۱۲ - باز سازی اندیشه دینی در اسلام ، ترجمه م.ب.ماکان. انتشارات فردوس، ص ۲۱۷.
 - ۱۳ - شرح گلشن راز جدید، نوشته م.ب.ماکان ، انتشارات فردوس ، ص ۱۰۱.
 - ۱۴ - یاوه گشتن : گم شدن
 - ۱۵ - دفتر چهارم ۹۷۶.
 - ۱۶ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی)، همان ، ابیات ۱۷۶ و ۱۸۰
 - ۱۷ - اسری : ۳۹.

- ۱۸ - بقره: ۲۶۹
- ۱۹ - بازسازی اندیشه دینی، همان، ص ۲۱۹.
- ۲۰ - سونش دینار، همان، ص ۱۰۶.
- ۲۱ - میکده لاهور (دیوان فارسی اقبال)، تصحیح م.ب.ماکان، انتشارات اقبال، ص ۲۳۴.
- ۲۲ - محمد پسر اسماعیل پسر ابراهیم (۱۹۴ - ۲۵۶ هـ ق) منسوب به بخارا. از محدثان بزرگ اهل سنت، مولف «الجامع الصحیح» مشهور به «صحیح بخاری» و «التاریخ».
- ۲۳ - بازسازی اندیشه دینی، همان، صص ۵۴ و ۵۵.
- ۲۴ - اللهم ارنا الاشياء كما هي، مأخذ پیشین، ص ۴.
- ۲۵ - مأخذ پیشین، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.
- ۲۶ - مأخذ پیشین، ص ۱۹۵.
- 27 - Self – contained.
- ۲۸ - از مقدمه ترجمه انگلیسی اسرار خودی، نیکلسون، ص xix – xviii به نقل از اقبال.
- ۲۹ - خیال وصال (شرح ارمان حجاز)، همان، دو بیتی ۴۲.
- ۳۰ - شرار زندگی (شرح اسرار خودی)، همان، بیت ۱۷۲ به بعد
- ۳۱ - در شبستان ابد (شرح جاوید نامه)، همان، ص ۲۰۲.
- ۳۲ - سونش دینار، همان، ص ۱۴۱.
- ۳۳ - همان.
- ۳۴ - باز سازی اندیشه، همان، ص ۲۸۱. این جمله در اصل از شهاب الدین سهروردی است که در کلمة التصوف آورده.
- ۳۵ - بی تجلی: بدون عشق.
- ۳۶ - خیال: اقبال این کلمه را در همه جا به معنای اندیشه و فکر به کار می برد.
- ۳۷ - در شبستان ابد، همان، ابیات ۴۰ و ۴۱.
- ۳۸ - بازسازی اندیشه، همان، ص ۲۸۱.
- ۳۹ - میکده لاهور (دیوان فارسی اقبال)، همان، ص ۱۴۳.
- ۴۰ - رموز بی خودی، ابیات ۳۵۲ و ۳۵۳. اشاره است به حدیث «آدم هنوز میان آب و گل بود که من پیامبر بودم» (کنت نبیاً و آدم بین ماء و الطین)
- ۴۱ - برای مطالعه بیشتر رک: مجموعه ۲۴ جلدی «بازنگری آثار و افکار اقبال» به همین قلم.



زندگی و اندیشه های رودکی

اشاره:

رودکی را پدر شعر فارسی و مخترع «رباعی» سرائی می شمارند. او در دورانی ظهور کرد که دستور زبان و واژگان فارسی برای مدتی دستخوش فراموشی و رکود و رخوت شده بود. ولی باهمتی مردانه به احیاء آن پرداخته و مفاهیم والائی را با اشعاری نغز ارائه نمود. بخشی از دلنشینی اشعار او مرهون آن بود که موسیقی را بخوبی می شناخت و می نواخت. وی توانست ۱۲ وزن عروضی را ابداع نماید.

از عمر دراز و مهارت های رودکی، اشعار فراوانی نمانده است ولی آنچه تاکنون یافت شده نمونه ای از انبوه اشعار گم شده ایست که در صورت کشف آنها بسیار مغتنم شمرده خواهد شد. وجه غالب اشعار رودکی پند و اندرز حکیمانه است. نویسنده بادستی که در خزانه های ادبی منطقه فارسی داشته است توانسته است مروری سیراب کننده بر زندگی، زمانه و اندیشه های این حکیم بزرگ داشته باشد. امیدست این مقاله که در آستانه سالی که «سال رودکی» نامگذاری شده است به چاپ می رسد توجه پژوهشگران دیگر را نیز به سوی جاذبه های این شخصیت جلب نماید.

مهمترین خیابان شهر دوشنبه، پایتخت تاجیکستان «رودکی» نام دارد که در پایان به پارکی زیبا منتهی می شود که تندیس بزرگی از رودکی بر پایه استوار آن برافراشته شده و مشرف بر شهر است. تاجیکان از رودکی با احترام نام می برند و او را آدم الشعرا می گویند. چرا چنین احترامی باو قائلند؟ در

* - استاد دانشگاه، پژوهشگر مسایل آسیای مرکزی، قفقاز و روسیه، عضو شورای علمی مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه)، عضو هیات علمی دانشگاه بین المللی آریا (ارمنستان)، عضو شورای علمی موسسه مطالعات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز (ایراس)

تهران بزرگترین تالار نمایش به نام او مزین است و یکی از خیابانهای قدیمی تهران به نام اوست. ترانه جاودانه «بوی جوی مولیان» دهه های متوالی و متمادی است که با آواز استاد غلامحسین بنان [۱۲۹۰-۱۳۶۴] ورد زبان مردم است. این آواز بر اساس شعر زیبای رودکی سروده شده است:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
هر که این آواز را می شنود، چند اسم مهم را به یاد می آورد. (۱)
نخست اینکه بوی جوی مولیان، جانها را شیفته می کند و ایرانیان و پارسی زبانان را بیاد حافظ شیرین سخن می اندازد. آنجا که خواجه می فرماید:

خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

اما مولیان کجاست. در منابع جغرافیای تاریخی مربوط به منطقه از قرن سوم به بعد، نامی جغرافیایی به نام «مولیان» در دسترس نیامد. از قرینه شعر رودکی چنان بر می آید که مولیان همان رود آموی یا آمودریا یا همان جیحون باشد که در جنوب بخارا جاری است و در بین راه هرات - بخارا قرار دارد. به غیر از این رود، رود پر آب دیگری که آب آن تا میان اسب برسد در منطقه موصوف وجود نداشته و ندارد.

ریگ آموی و درشتی های راه او زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی

به نوشته آقای دکتر محمد امین ریاحی مولیان نام محلی و ناحیه ای

در بخارا بوده نه نام جویی و طبعاً شاعر گفته است باد آن محله می آید و بوی یار را می آورد. (۲). در برخی نسخه ها آمده است:

باد جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

زیرا استدلال می شود که ابتدا باید باد بوزد تا بتواند با خود بوی یار بیاورد. دو دیگر رود آموی. برای ایرانیان و ایرانی تباران رود جیحون یا همان رود آموی یا آمودریای کنونی که در آسیای مرکزی (وَرارودان/ فرارود) جاری است (۳) رودی است که دو قلمرو جغرافیایی - فرهنگی ایران و توران را از هم جدا می کند و رود مرزی است. جیحون در ادبیات ایران جایگاهی بس عظیم دارد زیرا همه جریانهای نشر اندیشه با گذر از این رود، از آن سوی بدین سوی آمده است و حاملان و ناقلان و دارندگان این اندیشه

از این آب سیراب شده اند. راه ابریشم از این مسیر می گذشته و شرق و غرب را به هم متصل می کرده است. شاعران دیده را از غم و فراق یار جیحون کرده اند. و هم از ساحل این رود بود که بزرگانی با کنیت جیهانی برخاسته اند همچون ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی (وزیر سامانی). آن سوی آموی جهانی است که خاستگاه ادب و دانش پارسی است و رودکی، ناصر خسرو، بوعلی سینا، فارابی، خوارزمی، و دهها نام آور دیگر از آن برخاسته اند. از آن سوی آموی اندیشه های والای انسانی به جنوب تابیدن کرده و با نور این سوی آموی به هم گره خورده و درخت تناور علم و ادب ایرانی را باورتر کرده است. اندیشه های والای اسلامی در این قلمرو به کمال رسید و با معرفت ایرانی در آمیخت و عرفان ایرانی - اسلامی پدید آورد.

در این سوی آمویه خراسان بزرگ است، قلب تپنده ایران، که بزرگانی چون دقیقی، فردوسی، خیام، عطار، مولوی، انوری، خواجه عبدالله و دهها دیگر از نام آوران علم و ادب از آن برخاسته اند تا مشعل ادب و عرفان و معرفت و حکمت را به دیگر نقاط ایران از جمله در مرکز ایران به منوچهری دامغانی، در شرق به فرخی سیستانی، و در فارس به سعدی و خواجهوی و حافظ سپارند تا آنان به اران و شیروان برده در ورای ارس به بزرگان آن سوی تحویل دهند:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس
در آن سو این معرفت را به نظامی آن حکیم گنجه و به خاقانی آن
بدیل بی بیدل علم و معرفت و مهستی آن بانوی عالم گنجه و مجیر الدین
پارسی سرای بیلقان تحویل دادند تا ادامه و دلیل راه باشند. همه این جریان
از رودکی آغاز می شود. همه این آوازه ها از شه بود. فردوسی در باب
آموی می فرماید:

زکشتی همه آب شد ناپدید	به پایان آموی لشکر کشید
بیامد پس لشکر افراسیاب	بر اندیشه رزم بگذشت از آب
یا در جای دیگر در باب جیحون فرماید:	
کنون تا لب رود جیحون تراست	بلندی و پستی و هامون تراست
زچین تا ختن سپاه من است	جهان زیر فر کلاه من است

سوم بخارا است که از شعر رودکی بیاد می آید و جانها را شیفته می کند. بخارای خیالی در ذهن ایرانیان چنان ریشه دوانیده که نا دیده بر آن عاشق شده اند. با شعر تر حافظ که می فرماید:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
بخارا را همه می شناسند، اگر چه آن را ندیده اند. و اگر آن را می دیدند، که تنها معدوی از جمله نگارنده دیده است، شیدا می شدند و عاشق. این بخارا چیست که ما را این سان بسوی خود می خواند. ای بخارا شاد باش و دیر زی. مهلتی ده تا ببینیم ترا که چه سان امیر سامانی را بسوی خود خواندی و دوباره تخته گاه شدی. این شعر رودکی امیر سامانی را شیدا کرد و بدون درنگ و بدون پیا کردن پاپوش بر اسب نشاند تا از هرات بسوی بخارا بتازد و بدیدار یار نایل آید. ای بخارا نگین انگشتری شرق. ای بخارا ماه آسمان و ای بخارای بوستان. مولوی در قونیه سیصد و پنجاه سال پس از فوت رودکی اشعار او را در فاصله ای بسیار دورتر از آن سرزمین در قونیه در رومیه تضمین می کند:

«بوی جوی مولیان آید همی»	بوی باغ و بوستان آید همی
«آب دریا تا میان آید همی»	از نثار گوهر یارم مرا
«نرم تر از پرنیان آید همی»	با خیال گلستانش، خار زار
لحظه لحظه بوی نان آید همی	جوع کلبم را ز مطبخ های جان
نردبان آسمان آید همی	از چنین نجار یعنی عشق او

همچو روغن در میان جان شیر / لامکان اندر مکان آید همی

بخارا را همه می شناسند. کهن شهر و رارودان، خاستگاه بزرگان علم، ادب، سیاست، رزم و بزم. به محض گفت و گو از بخارا، رودکی بیاد می آید. رودکی آنچنان با بخارا عجین است که نمی توان آنها را از هم جدا کرد. اگر چه رودکی را ابو عبدالله رودکی سمرقندی می نامند، اما با شعر بوی جوی مولیان رودکی با بخارا در هم ادغام می شوند تا از وحدت آنان، جهانی رنگین شود. آیا اینهمه رنگ و زیبایی طبیعت را که خدای بزرگ آفریده است و رودکی آن را به تصویر می کشد، می توان نادیده ستود. رودکی گوید:

با بوی گل و مشک و نسیم و سمن آید
گویی مگر آن باد همی از ختن آید
کان باد همی از بر معشوق من آید
زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

هر باد که از سوی بخارا به من آید
بر هر زن و هر مرد کجا بر وزد آن باد
نی، زختن باد چنان خوش نوزد هیچ
هر شب نگرانم به یمن تا تو برآیی

اندیشه های رودکی :

اندک آثاری که از رودکی برجای مانده و بدست ما رسیده است، سراسر پند و اندرز است و روش زندگی سعادت‌مند را می آموزد. شاید بتوان گفت که اندیشه های بلند و ارزشمند رودکی اکنون نیز کاربرد دارد. او به زندگی امیدوار است و از لطف و کرم خداوند سرشار. به همین جهت حتی در پیری نیز نا امید نیست. او سراسر زیبایی های طبیعت و عشق به هم نوع و انسان دوستی را در اشعار خود ترنم می کند. برخی او را نابینا می دانند، حتی تا جایی پیش می روند که او را کور مادر زاد قلمداد می کنند. اما باید توجه داشت که کور مادر زاد رنگ به ویژه رنگهای طبیعت را نمی شناسد، چون ندیده است و ذهنیتی ندارد. حال آنکه اشعار رودکی سرشار از توصیف زیبایی های طبیعت است.

لاله گون گشته است چشم زان لبان لاله گون
تا زرخدانش ندیدم خور ندیدم سرنگون
وز میانش خیره ماندم من که چون آید برون
گرد رخسارش به خط جادوی آمد فسون

سرنگون مانده است جانم زان دوزلف سرنگون
تا بنا گوشش ندیدم مه ندیدم مار وار
از دهانش حیف ماندم من که چون گوید سخن
روزگار از چشم بد او را نگه دارد که هست

رودکی در پندهای خود براین اشاره دارد که باید انفاق کرد و از مال خود به دیگران بخشید و از کنز مال دیگران را بر حذر می دارد. انفقوا فی سبیل الله: رودکی می گوید:

شوربخت آنکه او نخورد و نداد
شیخ اجل سعدی شیرازی سه سده پس از او همین مضمون را به
بدبخت آنکه مرد و هشت

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد
شکلی دیگر ترنم کرده است:
نیکبخت آنکه خورد و کشت

رودکی در باره پند گرفتن از زمانه می فرماید:

زمانه پندی آزادوار داد مرا
 به روز نیک کسان گفت تا غم نخوری
 زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه
 کرا که زبان نه به بند است پای در بند است
 براستی این آموزه های او اکنون باید آویزه گوش جوانانی باشد که از گذشته پند نمی گیرند و می خواهند هر چیزی را خود شخصا تجربه کنند. گویا دستانی در کار است تا نسل جوان را از این میراث گرانبهای دانش و معرفت ایرانی - اسلامی برکنار نگهدارد و آنان را با بزرگان و دانشمندان خویش پیگانه سازد و ادبیات کلاسیک ایرانی را به سخره بگیرد و خود جایگزینی بجز پوچی برای آنان نیارد. ملتی که از تاریخ درس نمی گیرد، ناگزیر به تکرار تاریخ خواهد بود.
 او می فرماید:

هر که ناموخت از گذشت روزگار
 نیز ناموزد ز هیچ آموزگار
 ناصر خسرو به این گروه ناامیدی که خود را فنا شده و بدیخت می دانند و در برابر غرب خود را می بازند و اعتماد به نفس خویش را از دست می دهند، نهیب می زند:

چوتو خود کنی اختر خویش را بد
 به چهره شدن چون پری کی توانی
 مدار از فلک چشم نیک اختری را
 به افعال مانده شو مر پری را
 بزیر اوری چرخ نیلوفری را
 درخت تو گربار دانش بگیرد

رودکی از پند و اندرز به صفت وسیله تربیت شخصی خیلی استادانه استفاده کرده است. باید یاد آور شد که پند و اندرزگویی در ادبیات ایرانی تاریخی قدیمی داشته و یک تعداد اندرزنامه ها از قبیل «پندنامه بزرجمهر»، «پند نامه انوشیروان» و «خرد نامه» ها معلوم است. به احتمال قوی رودکی نیز مانند «آفرین نامه» ابوشکور بلخی، شاعر همزمان خود، پندنامه ها نوشته است که متأسفانه تا زمان ما نرسیده اند، ولی ابیات زیاد حکمت آمیز باقی مانده از همین قبیل اثرهای شاعر شهادت می دهند.^(۴)

رودکی همچون دیگر شاعران بعد از خود، از جمله بزرگان علم و ادبند که پس از کسب دانش و معرفت، این کالای گران بها را با بسته بندی بسیار

زیبای شعر در قالبی آهنگین و موسیقایی به دیگران می آموزند. آنان را نباید شاعر گفت زیرا که به راستی آنان و در آغاز همه آنان، رودکی بزرگ، حکیمان و دانشمندانی هستند که با تکیه بر فرهنگ غنی ایران و اندیشه های والای مکتب انسان ساز اسلام ناب، با ابزار شعر آن را به دیگران منتقل می کنند تا یادگیری و آموختن دانش آنان را خوشتر آید و بهتر به یاد بسپارند. این است رمز جاودانگی این بزرگان که اکنون با گذشت بیش از یازده سده از تولد او، یاد و خاطره او و دیگر بزرگان علم و ادب را گرامی می داریم.

سخن از رودکی است، آن آغازگر ادب پارسی که اکنون نیز با خواندن آثار اندک بجا مانده از او، آن را درک می کنیم. رمز پیروزی و پایداری ادب پارسی در این است که از گذشته های دور ادامه داشته و شاید جزو معدود زبان و ادبیاتی در جهان باشد که از میراث ادبی خود می تواند در زمان حال بهره گیرد و آن را بخواند و درک کند. زبان فارسی رمز هویت و وحدت ایرانیان است.

رودکی در باره رمز خوشبختی و شاخصهای آن توصیفی خردمندانه دارد و دیگران را پند می دهد که در این راه گام بردارند. او تاکید زیادی به درستی و راستی می کند و همه صفات نیکویی را که در دین اسلام بدان تاکید شده است بر می شمارد:

چهار چیز مر آزاده را غم بخرد	تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد	سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

رودکی این جهان فانی را به مردم یاد آوری می کند و به آنان می گوید که پایه ستم جاودان نخواهد ماند و همه حتی بزرگان و فرمانروایان رفتنی اند: پ

مهربان جهان همه مردند	مرگ را سر همه فرو کردند
زیر خاک اندرون شدند آنان	که همه کوشک ها برآوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز	نه به آخر بجز کفن بردند
بود از نعمت آنچه پوشیدند	و آنچه دادند و آنچه را خوردند

رودکی فانی بودن جهان را یاد می آورد و می گوید که از لحظه بودن باید بهره گرفت و نباید تاسف گذشته را خورد:

شاد زی با سیاه چشمان، شاد
ز آمده شادمان بیاید بود
که جهان نیست جز فسانه و باد
وز گذشته نکرد باید یاد

این موضوع را خیام به بیانی دیگر گونه می سراید:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
فردا که نیامده است فریاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

در ضمن بر این باور است که همه رویداد هایی که ما آن را ناخوشایند می دانیم از حکمت خداوندی است و ما آگاهی درستی از آن نداریم و باید در همه حال سپاس یزدان را بجای آوریم:
اگر بیست یکی در، هزار در بگشاد
سعدی این موضوع را به بیانی دیگر می سراید:
خداوند گر به حکمت ببندد دری
خداى عرش جهان را چنین نهاد
برحمت گشاید در دیگری

زندگی رودکی :

رودکی در روستایی به نام رودک در نزدیکی نخشب که امروزه با نام قرشی(کارشی) در ازبکستان است به دنیا آمده است. در قدیمی ترین و درست ترین مأخذی که از او یاد شده یعنی در الانساب سمعانی کنیه و نام و نسب وی "ابوعبدالله جعفر بن محمد" و علت اشتهارش به رودکی انتساب او به ناحیه "رودک" سمرقند دانسته شده است. سمعانی می گوید "قریه" یعنی قصبه مرکزی ناحیه رودک "بُنَج" نام دارد و رودکی از آنجا است. این کلمه "بنج" ظاهراً صورت محرف "پنج ده" است که امروز همچنان به اسم خود در ناحیه سمرقند باقی است.

رودکی از روزگار جوانی آوازی خوش داشت، در موسیقی و نوازندگی چیره دست و پر آوازه بود. وی نزد ابوالعنک بختیاری موسیقی آموخت و همواره مورد ستایش او بود، آن چنان که استاد در روزگار کهنسالی چنگ خود را به رودکی بخشید. رودکی در همان دوره شعر نیز می سرود. شعر و

موسیقی در سده های چهارم و پنجم همچون روزگار پیش از اسلام به هم پیوسته بودند و شعر به همراه موسیقی خوانده می شد. شاعران بزرگ آنانی بودند که موسیقی نیز می دانستند^(۵).

بنا به نوشته دولتشاه سمرقندی در تذکره خود، استاد ابوالحسن رودکی در زمان دولت سامانیه ندیم مجلس امیر نصر بن احمد بود، وجه تخلص رودکی بدان جهت است که او را در علم موسیقی مهارتی عظیم بوده و بر ربط را نیکو نواختی و برخی گویند رودک موضعی است از اعمال بخارا و رودکی از آنجاست فی الجملة طبعی کریم و ذهنی مستقیم داشته و از جمله استادان فن شعر است و کتاب کلیله و دمنه را بقید نظم آورده و امیر نصر را در حق او صلوات گرانمایه است چنانچه استاد عنصری شرح آن انعام در قصاید خود می گوید و خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده می آورد که امیر نصر بن احمد سامانی را چون ممالک خراسان مسلم شد و بدارالملک هرات رسید باد شمال و هوای با اعتدال آن شهر جنت مثال امیر را ملایم طبع افتاد نوبهار سرخس و تموز کوهستان بادغیس و خزان پر نعمت حوالی شهر مشاهده می کرد و امیر را دارالملک بخارا که تختگاه اصلی آن خاندان است از خاطر محو شد، امرای دولت و ارکان حضرت سلطنت را چون وطن و مسکن و ضیاع و عقار از قدیم الایام در بخارا بود از مکث امیر در هرات ملول شدند و بهیچ حيله امیر قصد رفتن بخارا نمی کرد آخر الامر استعانت به استاد رودکی بردند تا امیر را در مجلس انس بر عزیمت بخارا تحریص کند و مال بسیار استاد را تقبل کردند، روزی امیر را در مجلس شراب ذکر نعیم بخارا و هوای آن ملک جنت آسا بر زبان گذشت، استاد رودکی بدیهه این ابیات نظم کرده بعرض رسانید الله در قائله: (۶)

یاد یار مهربان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی
خنگ ما را تا میان آید همی
زیر ران جولان کنان آید همی
می نفیر عاشقان آید همی
میر زی تو شادمان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی

بوی جوی مولیان آید همی
ریگ آموی و درشتی راه او
آب جیحون از نشاط روی دوست
اسب ما را ز آرزوی روی او
از که جویم وصل او کز هر سوی
ای بخارا شاد باش و دیر زی
میر ماه است و بخارا آسمان

میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زیان آید همی

از قرائن رودکی در سال ۳۲۹ هجری قمری درگذشت. اشعار او از نظر زبانی واژگان عربی اندکی دارد و از مختصات دستوری سبک خراسانی برخوردار است. از هر دو نوع ادب تعلیمی و غنایی در شعر او می توان یافت. گویا ادب داستانی منظوم هم داشته است، چه آنکه کلیله و دمنه را به نظم درآورد و سندبادنامه منظوم را هم به او نسبت می دهند. قطعات او حالت اندرزی دارد. قصاید او عموماً در مدح است، اما قصیده ای در وصف حال خود دارد که بسیار جذاب است. اختراع رباعی را به او نسبت می دهند. در قصاید او روح حماسی دیده می شود. رودکی مبدع ۱۲ وزن عروضی است. در ساختار ادبی و عناصر تخیل او، طبیعت نقش مهمی دارد. نشانه های فرهنگ زردشتی و عناصر ایرانی قدیم پیش از عناصر اسلامی و عربی است. (۷)

گوهر دربار سامانی ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی بود که احتمال می رود زادگاهش قریه رودک، پنج رود حالیه در مشرق سمرقند باشد. تاریخ تولد وی بدرستی معلوم نیست. همین قدر می دانیم که عمری دراز کرده و تا دوره امارت نصر حیات داشته و اندکی پیش از جلوس نوح ابن نصر به تخت امارت درگذشته است. رودکی در آغاز شاعری خنیاگر بوده و برای مردم زادگاه خویش اشعاری می سروده و به آواز می خوانده است. متأسفانه از جزئیات حیات وی و اینکه چه وقت به دارالملک بخارا آمده چیزی معلوم نیست، ولی می دانیم که در دربار نصر سامانی به شهرت و رونق رسید و از وی به خاطر اشعار خویش صله های گزافی دریافت کرد. چنین به نظر می رسد که رودکی در پایان عمر مورد بی مهری قرار گرفت و ناگزیر دربار سامانی را ترک کرد. احتمال می رود که دلیل این امر هواداری رودکی از نخشبی و عقاید رافضی گونه وی باشد. گفته اند رودکی کور مادر زاد بود، اما دانشمندان شوروی با کشف گور و بقایای جسد وی در قریه زادگاهش ثابت کرده اند که وی در سالخوردگی درگذشته و به هنگام مرگ احتمالاً کور بوده ولی کور مادر زاد نبوده است. (۸)

رودکی شاعر دوره سامانیان است و این سلسله پادشاهی ایرانی نخستین سلسله پادشاهی ایرانی است که پس از سلطه اعراب بر ایران شکل گرفت.

سامانیان موفق شدند در ماوراء النهر بر نابسامانیهای آن دوره پایان دهند و دوره ای از شکوفایی اقتصادی - اجتماعی و بویژه فرهنگی ایرانی را پدید آورند.

بر بستر چنین زمینه مناسب اقتصادی، اجتماعی و برپایه دانش دوستی برخی از پادشاهان سامانی، همچنین با تلاش و خردمندی وزیرانی دانشمند و کاردان چون ابوالفضل بلعمی (۳۳۰ ق) و ابوعلی محمد جیهانی (۳۳۳ ق)، بخارا به صورت مرکز بزرگ علمی، ادبی و فرهنگی درآمد.

دربار سامانیان، محیط گرم بحث و برخورد اندیشه شد و شاعران و فرهنگمداران از راههای دور و نزدیک به آنجا روی می آوردند. بهترین آثار علمی، ادبی و تاریخی مانند شاهنامه منصوری، شاهنامه ابوالمؤید بلخی (سده چهارم هجری)، عجایب البلدان، حدود العالم من المشرق الی المغرب در جغرافیا، ترجمه تفسیر طبری که چند تن از دانشمندان فراهم کرده اند، ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی بلعمی، آثار ابوریحان بیرونی (۴۴۰ ق) و ابوعلی سینا (۴۲۸ ق) در روزگار سامانیان پدید آمدند. دانشمندان برجسته ای مانند محمد زکریای رازی (۳۱۳ ق) ابونصر فارابی (۳۳۹ ق)، ابوریحان بیرونی، ابوعلی سینا و بسیاری از شاعران بزرگ مانند فردوسی (۴۱۰/۴۱۶ ق) در این روزگار یا متأثر از آن برآمده اند.

بزرگترین کتابخانه در آن دوران در بخارا بود که ابوعلی سینا آن را دید و گفت که نظیر آن را هرگز ندیده است. تأثیر این تحول، نه تنها در آن دوره که در دوران پس از آن نیز پیدا است. رودکی فرزند چنین روزگاری است. وی در دربار سامانی نفوذی فراوان یافت و به ثروتی افزون دست یافت. نفوذ شعر و موسیقی او در دربار نصر بن احمد چندان بود که داستان بازگشت پادشاه از هرات به بخارا، به خوبی بیانگر آن است (۹).

رودکی در دربار سامانیان که مردمان آزاد اندیش و هنرپرور بودند، از مکتب و تجمل بسیار برخوردار شد. نوشته اند هنگامی که رودکی همراه نصر بن احمد از هرات به بخارا می رفت چهارصد شتر زیر بنه او بود. وی مردانی بزرگ چون امیر نصر سامانی، ماکان کاکلی از سرداران و امیران بزرگ دیلمی و ابوالفضل بلعمی وزیر دانشمند دربار سامانی را، که جایزه های کلان به او می دادند، در اشعار بسیار زیبا و استادانه خویش ستوده است. با این همه، رودکی شاعری ستایشگر نبود. شعرش روان، ساده، دل انگیز و سرشار از شوق و ستایش لذات و شادی های زندگی است.

از پند و اندرزهای رودکی دو شعر بسیار معروف و زیبا سروده شده اند (۱۰).

وندر نهان سرشک همی باری
ترسم ز سخت اندوه و دشواری
بود آنکه بود خیره چه غم داری
گیتیست کی پذیرد همواری
زاری مکن که نشنود او زاری
کی رفته را بزاری باز آری
گر تو بهر بهانه بیازاری
فضل و بزرگمردی و سالاری

آی آنکه غمگینی و سزاواری
از بهر آن کجا ببرم نامش
رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد
هموار خواهی کرد گیتی را
مستی مکن که ننگرد او مستی
شو تا قیامت آید تو زاری کن
آزار بیش زین گردون بینی
اندر بلای سخت پدید آرند

دیگری این شعر است که از نظر مفهوم و معنی بسیار عمیق و فلسفی و از نظر ظاهری و شکلی بسیار ساده و روان است:

نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
انگور نه از بهر نیندست بچرخشت
حیران شد و بگرفت بدنجان سر انگشت
تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت
تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مش

چون تیغ بدست آری مردم نتوان کشت
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند
عیسی برهی دید یکی کشته فتاده
گفتا کرا کشتی تا کشته شوی زار
انگشت مکن رنجه بدر کوفتن کس

مرگ رودکی:

از اندک اشعاری که از رودکی برجای مانده می توان دریافت که او در پایان عمر دراز خویش به جهت تغییر شرایط اجتماعی و افول دولت ساسانی، از دست دادن مقام و منزلت خویش، رانده شدن از دربار و نداشتن ثروت و مکنت و در نهایت غلبه پیری بر وی و نایبایی، روزگار سختی را گذرانده است. از قصیده بازمانده از او در باره شکوه از روزگار که یکی از شاهکارهای مرثیه یک انسان از شرایط خویش است، می توان روزگار دشوار او را دریافت.

نبود دندان لابل چراغ تابان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
سپید سیم رده بود دُر و مرجان بود

چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود

یکی نماند کنون زان همه بسود و بریخت

که حال بنده ازین پیش بر چه سامان بود

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی

در اینجا شاعر اشاره ای به روزگار خوش خویش دارد.

نشاط او به فزون بود و بیم نقصان بود

شد آن زمانه که او شاد و خرم بود

چه بود مَنّت بگویم قضای یزدان بود

نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز

رودکی در دنباله قصیده از روزگار خوش خود ترنم می کند:

بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی

سرود گویان گویی هزار دستان بود

بدان زمانه ندیدی که در جهان رفتی

شد آن زمانه که او پیشکار میران بود

شد آن زمانه که به او انس رادمردان بود

همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان بود

همیشه شعر ورا زی ملوک دیوان است

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت

ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی

درو فزونی یک پنج میر ماکان بود

بداد میر خراسانش چل هزار درم

در پایان قصیده از وضعیت ناتوانی و پیری خویش می گوید:

عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم

شاعر در باره کوتاهی عمر پند می دهد و زندگی را چون خواب به تصویر می کشد و مسافر بودن همه مردمان را یاد آور می شود و منظور او اینست که در این عمر کوتاه انسان باید نیکی کند و از آزار دیگر بندگان خدا پرهیزد تا از او نام نیک بیادگار بماند همان طور که از او با وجود بازماندن کمتر از ۱۲۰۰ بیت شعر، اندیشه های او جاودان مانده است.

نه بآخر بمرد باید باز

زندگانی چه کوتاه چه دراز

این رسن را اگر چه هست دراز

هم بچنبر گذار خواهد بود

خواهی اندر عنا و شدت زی
خواهی اندک تر از جهان بپذیر
خواهی اندر امان به نعمت و ناز
خواهی از ری بگير تا بطراز (۱۱)
خواب را حکم نی مگر به مجاز
این همه باد و بود تو خوابست

رحلت رودکی به اصحح اقوال به سال ۳۲۹ روی داده است که دو سال پیش از فوت نصر ابن احمد در سال ۳۳۱ باشد. در این صورت تا زنده بودن ممدوح و منعم بزرگ وی نیز زنده بود و اشارتی در اشعار او نیست که معلوم کند نصر ابن احمد نعمت خویش را از او باز داشته باشد، فقط می توان حدس زد که پس از سال ۳۲۶ که ابوالفضل بلعمی معزول شد وی نیز به واسطه بستگی بدان وزیر از دربار نصر ابن احمد رانده شده باشد و سه سال از پایان زندگی خویش را دور از دربار گذرانیده باشد. کسانی که رحلت او را به چندین سال پس از ۳۳۱ دانسته اند حق دارند تصور کنند که وی سالهای دراز پس از نصر ابن احمد زیسته است و حال وی دگرگونه شده ولی مسلم است که رودکی پس از ۳۲۹ زیسته است و اگر هم مصایبی در عمر خود دیده باشد به اقرب احتمالات دوره آن بیش از سه سال طول نکشیده است. (۱۲)

زندگی رودکی سراسر پند است همان گونه که در اشعار او دیده می شود. اما از آنجا که اغلب اشعار بجا مانده از او مطالب و موضوعات مربوط به پند و اندرز است، قضاوت ما مبتنی بر آن است. آنچه برای نسل امروز از میراث رودکی باقی مانده است، به اندازه کفایت ارزشمند است و اگر به کار گرفته شود و به صورتی زیبا برای جوانان و میانسالان و بزرگان نشان داده شود، می تواند تأثیر بزرگی بر زندگی روزانه داشته باشد، چه همان طور که می دانیم و در برخی موارد در این مقاله بدان اشاره رفت، افکار و اندیشه های رودکی تأثیری بسیار بر بزرگان هم عصر و سده های بعد داشته است. بی گمان بر مردم عادی نیز تأثیر خواهد گذاشت. رودکی میراث ادبی و عرفانی بزرگی برای بشریت است که باید در جهت شناساندن آن به جهانیان کوشش بسیار کرد و آثار او را به زبانهای دیگر ترجمه و نشر کرد تا همگان از آن بهره گیرند. سال بزرگداشت رودکی را بر همه فرهنگدوستان شادباش می گوئیم.

یادداشت ها :

- ۱ - زندگی مرحوم استاد غلامحسین بنان شباهت عجیبی به زندگی رودکی دارد. او در سال ۱۳۳۶ در ۶۶ سالگی در یک سانحه رانندگی نابینا شد و در سالهای ۱۳۴۵ به بعد گوشه نشینی اختیار کرد (دانشنامه جهان اسلام، جلد ۴، ص ۲۳۸-۲۳۹، تهران ۱۳۷۷).
- ۲ - در کشف الاسرار (چاپ علی اصغر حکمت، جلد ۱۰، ص ۵۷۴)، تاریخ گزیده (چاپ نوائی، ص ۳۷۹ و چاپ عکسی براون، ص ۳۸۲) و تاریخ وصاف و به صورت تضمین شده در دیوان سنائی (چاپ مدرس رضوی، ۱۳۲۰، ص ۷۵۷ [چاپ ۱۳۴۱، ص ۱۳۷]) و حبیب السیر (چاپ مدرس رضوی، ۱۳۱۷، ص ۳۳-۵) به صورت: باد جوی مولیان آید آید همی / یاد یار مهربان آید همی آمده است. ر.ک. به نجم الدین رازی، مرصاد العباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، چاپ دوم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۵۷۶-۵۷۷ و ص ۶۹۵ - ۶۹۶ و محمد امین ریاحی، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، انتشارات علمی، ص ۳۶۵-۳۶۷ (به نقل از دیوان رودکی به تصحیح و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳، زیر نویس صفحه ۱۵۷).
- ۳ - آمودریا (جیحون)، رودی در آسیای مرکزی که از کوههای پامیر در شرق سرچشمه می گیرد و پس از گذشتن از تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان در غرب به دریای آرال (خوارزم) می ریزد.
- ۴ - اندرزنامه رودکی، دوشنبه (تاجیکستان)، نشریات «عرفان»، ۱۹۹۱، با مقدمه میرزاملا احمد اف، محرر رحمن رجبی
- ۵ - [http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index .php?page=%d8%b1%d9%88%d8%af%da%a9%db%8c&SSOReturnPage=Check&Rand=0](http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%d8%b1%d9%88%d8%af%da%a9%db%8c&SSOReturnPage=Check&Rand=0)
- ۶ - تذکره الشعراء، تصنیف امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رضائی، کلاله خاورچاپ دوم، انتشارات پدیده خاور، آبان ماه ۱۳۶۶، ص ۲۷ و ۲۸
- ۷ - شفیع کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ص ۴۱۶-۴۱۵ (به نقل از: تاریخ ادب پارسی، مکتب ها، دوره ها، سبک ها و انواع ادبی، دکتر احمد تمیم داری، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۸۶-۸۷)
- ۸ - بخارا دست آورد قرون وسطی، تالیف ریچارد . ن. فرای، ترجمه محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵، ویرایش دوم، ص ۹۶ و ۹۷
- ۹ - <http://۲۴۳blogfa.com/post-۶۸.aspx> چهره های ماندگار ادب فارسی

¹⁰ - http://www.zendagi.com/new_page_413.htm

۱۱ - طراز شهری ایرانی بود در ماوراء النهر که زیبارویان آن معروف بودند و اکنون در قزاقستان قرار دارد.

۱۲ - دیوان رودکی، ص ۴۱

منابع :

- اندرزنامه رودکی، دوشنبه، نشریات «عرفان»، ۱۹۹۱، با مقدمه میرزا ملا احمد اف، محرر رحمن رجبی
- دیوان رودکی، ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی سمرقندی، ۱۰۹۸ بیت بدست آمده تا امروز و شرح احوال و آثار او، به تصحیح و نظارت جهانگیر منصور، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳،
- تذکرة الشعراء، تصنیف امیر دولتشاه سمرقندی، به همت محمد رضائی، کلاله خاور چاپ دوم، انتشارات پدیده خاور، آبان ماه ۱۳۶۶
- بخارا، دست آورد قرون وسطی، تالیف ریچارد . ن. فرای، ترجمه محمود محمودی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۵، ویرایش دوم.
- بنیاد دائرة المعارف اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۴، تهران ۱۳۷۷.
- تاریخ ادب پارسی، مکتب ها، دوره ها، سبک ها و انواع ادبی، دکتر احمد تمیم داری، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۹
- گزیده دیوان ناصر خسرو، انتخاب و شرح لغات شهرام رجب زاده، انتشارات قدیانی، چاپ دوم ۱۳۷۹، تهران

<http://۲۴۳.blogfa.com/post-۶۸.aspx> چهره های ماندگار ادب فارسی

http://www.zendagi.com/new_page_413.htm

-<http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-index.php?page=%d8%b1%d9%88%d8%af%da%a9%db%8c&SSOReturnPage=Check&Rand=0>

کمال خجندی : عارف و شاعر ممتاز قرن هشتم هجری

چکیده:

شیخ کمال الدین مسعود خجندی عارف نامدار و شاعر برجسته قرن هشتم هجریست که در کنار شط سیحون در خجند زاده شد ولی در عنفوان جوانی پس از زیارت خانه خدا در تبریز اسکان گرفت. آنچه که مسلم است با مدح سرایی میانه ای نداشت. در سروده هایش به مضامین فقر ، استغنا، زهد، تقوی، پاکدامنی و عرفان بر می خوریم. برای مدتی در ولیانکوه و سرای اقامت داشت و مجدداً به تبریز برگشت. در یک باغ هدایی سکنی گرفت که بالاخره آرامگاه ابدی اش نیز در همان جاست. با حافظ شیرازی مکاتبه می کرد و بازتاب حسن تفاهم با او در شعر کمال پدیدار می شود. از طرفی مولانا جامی در نفحات الانس ارادت خود را نسبت به کمال برملا ساخته است. مولانا مغربی، محمد مشرقی، محمد عصار و محمد خیالی از معاصران کمال در آذربایجان به شمار می روند. دانشمند معاصر آقای عزیز دولت آبادی در ۱۳۳۷ ش دیوان کمال را با مقدمه، تصحیح و تحشیه در تبریز به زیور طبع آراسته کرده است. مضامین تغزل وی از عشق مجازی به طرف عشق حقیقی سوق می دهد:

چشم اگر این ست و ابرو این و ناز وغمزه این

الوداع ای زهد و تقوی ، الفراق ای عقل و دین

سیاه چشمست و مردم کش، خراب غمزه اویم

از آن در عین هشیاری، سخن مستانه می گویم

به ثنای ملک الملک خدای متعال

پذیرد خلل و تن شود از غم چو هلال

افتتاح سخن به که کند اهل کمال

یارب آن دم که به سیلاب اجل خانه عمر

چشم بر راه عنایت نهد این جسم ضعیف
 به چراغ رُخ آن ماه که بُردند به چرخ
 عجز پیش آورد آن روز بود مسکین حال
 هفت قندیل زر اندود از او نور جمال
 اهل بیت از شرف صحبت او عزو جلال
 به کمالات محمد «ص» که بحق یافته اند

ابیات فوق را که سروده یکی از عارفان حق است به طور یمن آورده ام ، که خود را در دریای وحدت مستغرق نموده . وی سخنور نامدار ایران است که در قرن هشتم هجری در شهر خُجند به دنیا آمد و اسم کامل او از دید تاریخ شیخ کمال الدین مسعود است.

عارف حق شناس شیخ کمال
 که جهان را به شعر تر بگرفت
 تا سخن از دهن برون افتد
 کس سخن مثل آن بزرگ نگفت^۱

کمال خجندی ، در شهری چشم به جهان گشود که در ماوراء النهر در کنار شط سیحون واقع است که از حیث آب و هوا شهریست دلگشا که برای فراوانی میوه معروف است و بنا به گفته شمس سامی در قاموس الاعلام در آنجا ابنیه آثار تاریخی بی شمار وجود دارد.^۲

اگرچه پیرامون شرح و جزئیات زندگانی این سخنور که مدیحه سرا نبوده ، اطلاعات موثق در دست نداریم و پاره ای از حیات وی که مورخان و تذکره نویسان ضبط کرده اینطور به نظر می رسد که شاعری بوده سترگ اما متأسفانه تذکره نویسان نسبت به وی بی اعتناء بودند. اما دانشور عزیز ، که اسم گرامی آن اندیشمند هم عزیز دولت آبادی است با زحمت بسیار دیوان این پارسی سرا را در آذر ماه سال ۱۳۳۷ ش مطابق نوامبر ۱۹۵۸م از زیور طبع آراسته گردانید. درباره تحصیلات مقدماتی چنانکه در سطور پیشین گفتیم اطلاع نداریم و نه پیرامون اساتید چیزی در دست ما هست اما اگر نگاهی بر اشعار وی بیفکنیم و بنده سراسر ابیات دیوان وی را خوانده ام ، متوجه می شویم که سخنور توانا و نیرومند که تسلط بر زبان فارسی و عربی داشته ، از حکایات و قصص دینی آگاه که اغلب در ابیات اشاره هایی از احادیث و آیات قرآنی آورده و گاه به گاه اسامی انبیاء مانند حضرت آدم ، یوسف و عیسی را آورده است . و در عنفوان جوانی مشرف به زیارت خانه خدا گردید و سپس به جهانگردی پرداخت و پس از آن رخت سفر به آذربایجان کشید. چنانچه در ابیات ، ذکر مسافرت حج را می کند.

رفت آوازه که امسال به حج رفت کمال بس مبارک سفری چون تو باو همسفری گفته اند که آب و هوای آذربایجان برای او سازگار بود و مردم آنجا نیز گرایش خاصی به دین و عرفان داشتند ، چنانچه کمال تصمیمی گرفت و در شهر تبریز مقیم شد .

مستشرق معرف پرفسور ادوارد براون پیرامون اقامت وی در تبریز چنین رقم طراز است «... چون در تصوف کامل عیار و در ارشاد نافذ الکلمه و در زهد و تقوی مشار بالبنان و در شعر و ادب استاد بود ، به زودی مورد اقبال خلق قرار گرفت و پیروان بسیار و مریدان وفادار از خواص و عوام حاصل کرد و به تبریز دل بست و به باغ و خانقاهی که سلطان جلائری برای او ساخته بود ، تعلق خاطر یافت »^۳

این پاکدامنی ، زهد و تقوی شیخ بوده که عشق و محبت مردم تبریز را جلب نمود و قلب آنها را اسیر کرد . شیخ پیرامون این شهر چنین می سراید .

تبریز مرا بجای جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود
تا در بکشم آب چرنداب و گجل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

اما در مقدمه دیوان کمال ، عزیز دولت آبادی اینطور ضبط کردند^۴

تبریز مرا بجای جان خواهد بود پیوسته بدو دل نگران خواهد بود

باوجود این که شیخ اصلاً مدیحه سرا نبود همیشه با خیال آسوده از قصیده سرائی فرمانروایان راه زندگی را می پیمود اما شاید تجلیات معنوی و افکار عالی ، روان حکمرانان را نیز اسیر کرد که سلطان حسین جلائری ، ابن سلطان اویس جلائری (۷۸۴ - ۷۷۶) باغ و خانقاهی برای او ساخت. نه فقط این بلکه برای تبلیغ تعلیمات اسلامی در ولیانکوه یک باغ نیز اهداء کرد که از تبریز فاصله نیم فرسخ داشته بود و شیخ علاقه و دلبستگی زیاد به این باغ داشت و آنرا بهشت نام کرده بود چنانچه این وابستگی از بیت زیر روشن می شود

از بهشت خدای عزو جل تا به تبریز نیم فرسنگ است
زاهدا تو بهشت جو که کمال ولیانکوه خواهد و تبریز^۵

بی مناسبت نیست پیرامون ولیانکوه عرض کنیم که ناحیه ایست در تبریز و کمال از بسکه باین ناحیه و باغ دلبستگی داشت که تادم آخر درین باغ زیبا که در دامنه ولیان کوه واقع است ، بسر برد و همانجا دفن شده و رویداد جالبی تدفین وی را در سطور آینده ضبط می‌کنیم اما لازم به تذکر است آنچه که درباره این ناحیه در ریحانة الادب آمده است آن را بیان کنیم «این در سمت شرقی تبریز در دامنه تپه ولی که آنجا واقع است و به قلّه معروف که به جهت کثرت قبور عرفاء و اولیاء که در آنجا مدفون و در زمان ما اثری از آنها باقی نمانده به اولیان کوه مشهور می باشد»^۶

اما گردش روزگار و حوادث شوم زمان ، کمال را نیز آشفته کرده از تبریز دور افکند چنانچه در سال ۷۸۷^۷ پادشاه دشت قیچاق که اسمش توقتمش بود ، به شهر تبریز لشکر کشید و شاعر آنرا درین شعر بیان می کند

آمد و هاتف این ندا در داد
کوه بیهوده می کند فرهاد^۸

لشکر پادشاه تو توقتمش
لعل شیرین بکام خسرو شد

و توقتمش دانشمندان آن شهر را نیز که کمال نیز جزو آنان بوده به پایه تخت خود بنام سرای همراه خود برده در تاریخ آمده که توقتمش کمال را بفرمان^۹ منکوحه خان به دیار دشت که شهر سرای آنجا واقع بود ، برد. شیخ کمال این واقعه تاریخی را نیز به سلک شعر آورده . چنانچه درین قطعه بطور طنزیه می سراید

بیار باده که من فارغم زهر دو سرای

اگر سرای سبب است و دلبران سرای

اما در سرای کمال برای مدت چهار سال اقامت داشت. بعداً نمی دانیم چه علتی بود که در سرای دچار تنگدستی شد و در اثر همان آشفتهگی دوباره به تبریز مراجعت نمود. و ذکر این پریشانی و تنگدستی را در قطعه ذیل اظهار داشت.

وقت است اگر عزیمت تبریز میکنی^{۱۰}
نیست بحق نمک اوماج خشک
میگذرانیم بکوماج خشک

شهر سرای چون دلت آشفته شد کمال
مطبخ بی برگ مرا در سفر
همچو ستونی که بوده خیمه را

عده ای از اندیشمندان نوشته اند که چون کمال دوباره به تبریز آمد، مردم آن سامان همانطور وی را مورد استقبال قرار دادند که قبلاً خوش آمدید گفته بودند و عارف ما همان عزت و احترام را کسب نمود. و عجب اینست که نه فقط او این شهر را دوست می داشت بلکه دختر وی نیز میل بی اندازه به تبریز داشته بود.

غیر از آن باغی و خانقاه که سلطان حسین جلائری به عارف هدیه کرده بود، خواجه شیخ محمد ثانی کججی نیز به وی عقیدت داشته بود و برای وی یک مدرسه و خانقاه در حوالی عمارت خواجه علیشاه ساخته از وی خواست که آنجا بیایند و اقامت بگزینند اما شاعر ما نپذیرفت و بنا گفته دولت عزیز آبادی صاحب روضات الجنات این واقعه را ضبط نموده است^{۱۱} شاید علت نپذیرفتن خواست خواجه، این بوده که کمال باغی که سلطان هدیه کرده بود آنرا بی نهایت دوست داشته بود که بسیار سرسبز و میوه دار بود. و جامی نیز آن را در ابیات زیر ذکر کرده است در ضمن ستایشی که جامی برای شیخ کمال می کند می سراید:

با تو آن هر دو مرا صد خیال
شد لقبش طوطی شکر مقال
چاشنی از سخنان کمال^{۱۲}

چشم تو صاد است و سر زلف دال
جامی از آن لب سخن آغاز کن
یافت کمال سخنش تا گرفت

در مثنوی سبحة الابرار بعد از ملامت نفس خویش و صحبت اساتید که آنها را راهنمای خود می داند، ذکر باغ کمال می کند و می گوید:

ساخت آئین سخن را تازه
زان بلندی سوی پستی افگند
ریخت در خطه تبریز بخاک^{۱۳}

حافظ از نظم بلند آوازه
لیک روز و شبش از بند کمند
لیک باد اجل آن میوه پاک

و برای تر و تازگی این باغ در تاریخ، رویداد های جالبی از چشم می گذرد، چنانچه مولف طرایق الحقایق می نویسد: « روزی میرزا میرانشاه، پسر امیر تیمور که از جانب پدر، ایالت آذربایجان داشت به دیدن شیخ آمد چهارگان پادشاه بر باغچه شیخ دویدند. و به غارت درخت آلوچه و زردآلو

مشغول شدند، شیخ تبسمی کرد چهرگان را گفت . مغولان ! غارتگری را در باغی دیگر کنید که کمال بیچاره قرض دار شده و بهای این باغچه وجه قرض خواهان کرده است. سلطان گفت مگر شیخ را قرض است ؟ شیخ فرمود ده هزار دینار ! پادشاه حکم داد ده هزار دینار بیاوردند و در همان مجلس تسلیم شیخ نمودند و به وامخواه داد «^{۱۴} عده ای این قرض را هزار دینار قید کرده اند^{۱۵} غیر از جامی ، حافظ و عبدالرحیم خلوتی از وی بزرگی و احترام نام برده اند . چنانچه گفته اند که حافظ شیرازی به وی نادیده عقیدت داشته بود. حکایتی است که کمال مطلع غزل خود را خدمت حافظ فرستاد و مطلع غزل اینست :

یار گفت از غیر ما پوشان نظر گفتم بچشم آنگی دزدیده در مامینگر گفتم بچشم^{۱۶}

حافظ آنرا پسندید و گفت « مشرب این بزرگوار عالیست» و اینطور روابط دوستانه در میان حافظ و کمال پیدا شد. چنانچه ابیات کمال زیر را حافظ فرستاد

آنچه تو داری بحسن ماه ندارد	جاه و جلال تو پادشاه ندارد
جانب دلها نگه دار که سلطان	ملک نگیرد اگر سپاه ندارد
	(دیوان کمال ، ص ۱۰)

و کمال که اغلب از آثار اساتید بهره ای برده است از غزلیات بلبل شیراز نیز تقلید و پیروی کرده است . سخنوران که کمال از سخن آنها تتبع کرده است از جمله آنها فردوسی ، انوری، نظامی گنجوی و سعدی و حافظ شیرازی است . اما از ترس اطناب از آوردن مثال پرهیز می کنیم . اما تا آنجا که به سبک شعر وی تعلق دارد باوجود اینکه پیروی از اساتید سخن کرده است که برای شعراء لازم است کمال خود را از عصر خود دور نکرده بوده . اگرچه در ردیف عارفان بزرگ است اما مرشد ندارد ولی مریدان داشته بود. محرک اصلی افکار عالی وی در قصیده ، مثنوی و رباعیات هویدا است عشق معنوی وی است که به آن واحد و احد داشته بود که او را باین مقام بلند رسانیده که مردم تبریز هفته ای یکبار فرزندان

خود را برای تربیت معنوی پیش وی می آوردند و عجب اینست که اگر احدی درین باب اهمال می کرد فرزندش درد چشم می گرفت.

در بابت عروسی وی ، مولف روضات الجنان رقم طراز است که کمال هنگامیکه هنوز در خجند بوده اغلب خود را در ریاضت و مجاهدت مشغول نگه می داشت و کمال که تنها پسر والدینش بود، آنها می خواستند وی را در حباله عقد بیاورند . اما کمال قبول نمی کرد و رغبتی نداشت. اما چون دید که پدر از بس اصرار دارد، راضی شد. چنانچه دختری را انتخاب کردند. شب عروسی چون در حجله داخل شد . دختر از ناز گفت « آنطرف رو - شیخ فوری کفش پوشید و بلا فاصله از اطاق بیرون رفت. و روی به دشت قپچاق نهاده . اما خادمی را همراه خود برد که اسمش شیخ محمد بوده . هر چند مردم منعش کردند و گفتند که این بادیه بسیار خونخوار است . اما شیخ جواب داد « می روم توکلت علی الله هرچه پیش سالک می آید خیر است » می گویند هر روز وقت شام شتری پیدا می شد ، زانو می زد و سفره طعمی و مشک آبی برو بسته و ایشان طعام می خورد آب می آشامیدند وضو می ساختند و آنچه از طعام و آب می بود بر می داشتند و شتر ناپید میشد تا آخرین روز که درین بادیه بودند حال برین منوال بوده تا اینکه به هرات رفتند. مردم و اکابر آن سامان نیز اعتقاد تمام به شیخ پیدا کردند. روزی چهار صد خلعت لایق هرکس عطا می فرمایند . پادشاه آن ولایت نیز چون شهرت کرامات ایشان شنید ، خدمت ایشان رسید. شیخ بعد از ضیافت به خادم گفت که از صندوق پوستین سموری ابره زربفت قرمزی جهت تحفه بحضرت خان بیاورد. خادم دانسته بود که شیخ چون اراده می نماید از عالم غیب ظاهر گردد.^{۱۷}

چنانچه می رود ، صندوق آورد چون میگشاید پوستین مذکور بطریق جامه های مذکور از خانه غیب ظاهر گشته بود و به پادشاه تقدیم کرد.

پیرامون کرامات شیخ یک واقعه عجیبی که در تاریخ بچشم می خورد و آنرا شیخ اسماعیل حقی در تفسیر روح البیان بیان کرده است و عزیز دولت آبادی ترجمه^{۱۸} آنرا در مقدمه رقم کرده است. « روزی بساطی شاعر، شیخ کمال الدین خجندی را دید و گفت از کجائی از کجائی ای لوند، شیخ فوراً جواب داد از خجندم از خجندم از خجند، ولی از سوی ادب از وی آزرده خاطر گشت و این حرکت ناروا را حمل بر مستی او نمود و گفت لابد این شاعر مست است بساطی بشنیده و بالبداهه گفت:

سیاه چشمست و مردم کش خراب غمزه اویم از آن در عین هشیاری سخن مستانه می گویم

سپس بطریق هجو گفت

ای ملحد خجندی ریش بزرگ داری وزغایت بزرگی ده ریش می توان گفت

شیخ بسیار متألم شد و نفرین کنان گفت -

ازین مجلس جان سلامت نبری - از تأثر نفس شریف کمال، بساطی قالب تهی کرد و جان به جان آفرین سپرد. جامی نیز یکی از کرامات وی را در نفعات الانس بیان کرده است احمد^{۱۹} رضا مجرد نیز به آن در مقاله خود اشاره ای نموده است. چنین است که هنگامی که وی در سرای مقیم بود و آنجا اغلب سیل آب طغیان می کرد و خرابی بسیار روی می نمود و مردم را بیچاره می کرد. می گویند چون یکدفعه آب طغیان نزدیک آن موضع رسید، مردم که کمال را مرشد خود می پنداشتند بگوش او رسانیدند و درباره خرابی نیز ذکر کردند. کمال گفت خیمه مرا در آن موضع بزنید. چنانچه مردم خیمه را آنجا زدند و مدتی آنجا ماند. چون طغیان آب گذشت مردم متوجه شدند که اصلاً آنجا خرابی نشده بود^{۲۰} این مقام معنوی که او بعد از مجاهدت و ریاضت کسب کرده بود، عطای خداوند قدوس بوده. شاید در نتیجه عجز، انکسار، خاضعیت و خاشعیت و بی نیازی او بوده که مثل سائر سخنوران هیچ صاحب ثروتی و پادشاه را مدح نکرده بود. کلبه فقر و درویشی را ترجیح می داد. چنانچه ملاحظه فرمائید چه می گوید:

کلبه فقر خوشتر از شاه نشین خسروان
گرسنه سه روزه را برسرخوان^{۲۱} بگو بخوان

قصر امل چه می کنی روزن دلگشا بین
روزه گرفته پارسا ورد چه خواند و چو دعا

پیرامون جبر و اختیار:

آن و کمند عنبرین میبردم کشان کشان

من نه باختیار خود میروم از قفای او

دیگر

کمال خجندی : عارف و شاعر ممتاز قرن هشتم هجری

سربتاج سلطنت دیگر فرو ناید مرا گر همه عمر التفاتی با من مسکین کنی^{۲۲}

نیز می گوید :

کرد ویران سرای و کاخ کمال طاق ابروی دلبران سرای^{۲۳}

بیزاری از سیم و زر از بیت زیر هویدا است :

کیسه مکن پر زر و سیم ای پسر کیسه برانند درین رهگذر
کیسه تهی باش و بیاسا کمال هر که تهی کیسه تر ؛ آسوده تر^{۲۴}

باز می گوید :

کمال از پادشاه دارد فراغت به وقت خویش او هم پادشاه هست^{۲۵}

و خود را پایه سلاطین می شمرد :

در پایه سلاطین باشد کمال مسکین گر بشمرند او را از خیل بندگانت^{۲۶}

دیگر

دست سلطانان نمی بوسد کمال نیست سلطان را به درویش^{۲۷} احتیاج
کمال اینجا چه درویشی فروشی که شاهان را بدین در قیمتی نیست^{۲۸}

شوخی نیز در اشعار وی پیداست :

گناهِش را می نویسی ای فرشته ترا خود هیچ انسانیتی نیست
آنها که سراسر دیوان کمال را بررسی کرده اند ، نیک می دانند که او
از تظاهر ، فریب ، ظاهر داری ، ریا و تزویر گریز کرده است. اما چون گاه

بگاه از مقام خودش آگاهی می یابد از قلم او ابیاتی روی قرطاس می چکد
مثلاً می گوید:

صدق کمال ساده درون و کمال صدق از هرچه در کمال تو آید زیادتست^{۲۹}

دیگر

نام کمال رفت به پاکیزه دامنی تا در غمت بخون دل آلوده دامن است^{۳۰}

دیگر

سعدی اگرچه طوطی گویا بود کمال «طوطی خموش به چو تو گفتار میکنی»^{۳۱}

در یکی از مقطعات می سراید :

دو کمالند در جهان مشهور یکی از اصفهان یکی ز خُجند
این یکی در غزل عدیم المثال و آن دیگر در قصیده بی مانند
فی المثل درمیان او دو کمال نیست فرقی مگر بمویی چند

دیگر

در پیش دانش تو چون طفل راه نادان پیرانِ باکرامت مردانِ باولایت

الحق که پایه شعر وی بلند و عالی هست که مورخان وی را در اکابر و عرفا قرن هشتم شمرده اند پس دولت شاه سمرقندی درباره وی می نویسد : «شیخ العارف خواجه کمال خجندی قدس الله روحه بزرگ روزگار و مقبول ابرار بوده و مرجع خواص و عوام و سرخیل اکابر انام است و چون طبع شریف او بهر طریق شاعری مبادرت نمود از آن سبب ذکر شریف او در حلقه شعراء ثبت می شود الا شیخ را درجه ولایت و ارشاد است و شاعری دون مراتب اوست با آنکه پایه شاعری او نیز بلند است»^{۳۲}

و جامی ، چنانکه در سطور پیشین رفته کمال را میوه رسیده پاک
بوستان زندگی معرفی کرده است^{۳۳}
اما حقیقت اینست که بعد از مطالعه دقیق کلام کمال خواننده متوجه
می شود که شیخ آن سالک حقیقی بوده که در طی مراحل طریقت، خود را
نزد نقطه کمال رسانیده هست اینطور که از این دنیای دنی فارغ گردانیده در
دریای وحدت غرق نموده فنا فی الله شده خود را جاویدان کرده است
خودش در عالم سر مستی می سراید.

من دل خسته بدرد تو دوا یافته ام
مردم با درد تو و زنده جاوید شده
رنجها دیده و امروز شفا یافته ام
دولت آن نیست که یابم دو جهان زیرنگین
شده در عشق تو فانی و بقا یافته ام^{۳۴}
دولت اینست و سعادت که ترا یافته ام

غزل فوق ، ابیاتی دارد بسیار شیرین پر عذوبت متضمن افکار لطیف
توأم با معانی رقیق عرفانی که دل آگاه خواننده را سرشار کرده عواطف
خفته را بیدار می کند. چنانچه خودش احساس می کند که سخن وی چقدر
چاشنی دارد. چند بیت ملاحظه کنید:

کمال این نکته گر مرغی بردبر بر به هندستان
کمال نسخه رندی بسی مطالعه کرد
بیاید طوطیان از تو سخن آموختن گیرد^{۳۵}
در شکر ریز فکر خویش کمال
که در دقیق علم نظر مدرس شد^{۳۶}
تا بیاید و چاشنی گیری
قند هر یک سخن مکرر ساز
شکر از مصر و سعدی شیراز^{۳۷}
یافت از سر خدا آگهی غیب کمال
تا میان و دهن تنگ ترا جويا شد^{۳۸}

اگرچه در ابیات عارف ما، بظاهر از چشم و لب و دهان تنگ و میان
هم اشاره ای رفته است که خواننده را فریب می دهد که شاید شاعر مغلوب
هوای نفس انسانی شده است اما این طور نیست و در کلام عرفانی، اینها
اشاره و کنایه است. شرح آنرا عبدالرحمن جامی در نفحات الانس داده است
او می نویسد « اشتغال ولی به شعر و تکلف در آن سترحال و تلبیس را بوده
باشد بلکه می شاید که برای آن بوده باشد که ظاهراً مغلوب باطن نشود و از
رعایت عبودیت باز نماند» چنانکه خود گوید:

این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای من است^{۳۹}

بی مناسبت نیست اینجا پیرامون این موضوع ملاقات چند سخنوران معاصر ویرا ذکر کنیم که همین پرسشی از کمال کرده اند. « روزی مولانا محمد مغربی و محمد شرقی و محمد عصار و محمد خیالی بصحبت کثیراً بسهجت شیخ میروند. وی شخصاً مشغول طبع شده و مطلع زیر را میسراید:

چشم اگر اینست و ابرو این و ناز و غمزه این الوداع ای زهد و تقوی، الفراق ای عقل و دین
(دیوان ص ۲۹۴)

چون به سمع مولانا مغربی می رسد می فرماید « شیخ بسیار بزرگ است چرا باید شعری گوید که جز معنی مجازی نداشته باشد. کمال جواب می دهد که چشم، عین است پس می شاید که بلسان اشارت از عین قدیم که ذاتست بدان تعبیر کنند و ابرو حاجب است پس می تواند بود که آنرا اشارت بصفات که حجاب ذاتست دارند و خدمت مولانا تواضع نموده است و انصاف داده »^{۴۰}

پیرامون ارتحال شیخ نیز روایت جالبی است که تذکره نویسان نگاشته اند که روزی چون این عارف حقیقی از نماز فجر فارغ شد و حسب عادت مشغول اوراد و وظایف و تعقیبات بوده که یک دفعه کلمه حسینا الله عند اللقاء بر زبانش جاری شد و همان موقع به لقاء الله شتافت (تذکره آتشکده آذر) و صاحب روضة الجنات رقم طراز است « شیخ در ولیانکوه خلوت کرده بود و مریدی برای وی هر شب آب می برد یک شب آب برده دید که شیخ یک بیت می خواند.

با صبح بگوئید که بی وقت مزن دم امشب، شب وصلست نگهدار نفس را

و مقطع این غزل است :

چون دید کمال آن سرکو، ترک وطن کرد بلبل چو چمن دید رها کرد قفس را^{۴۱}

و چون صبح نمودار شد شیخ خلاف معمول از حجره بیرون نیامد. چنانچه مریدان پی سراغش رفتند و دیدند که بر خشتی سر نهاده ، روی به قبله آورده از مرجع خاک به عالم پاک انتقال نموده اند. اهل تبریز را چون خبر شد همه از سر ، پا کرده متوجه زاویه متبرکه ایشان شده و بخاطر بعضی از اعزه این خطور کرده که نعش مبارک را نقل خطیره مقدسه حضرت «با مزید» (در سنه ۶۲۰ در شهر تبریز فوت کرده بود و در قبرستان سرخاب مدفون است . و او مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بوده است) حاشیه مقدمه دیوان ص چهارده (دانشمندان آذربایجان) نمایند چون خواستند که آنجا برند تابوت شکسته و مکرر این صورت واقع شد بالاخره از کرامات وی همچنانکه در حال حیات توجه تام باین مقام داشته در حال ممات نیز نمی خواهد که جای دیگر رود در همانجا مدفون کردند بسال ۸۰۳ هـ واقع گشت ^{۴۲} خواجه عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ در تاریخ مرگ شیخ قطعه زیر سروده :

عارف حق شناس شیخ کمال	که جهان را به شعر تر بگرفت
تا سخن از دهان برون افتد	کس سخن مثل آن بزرگ نگفت
هشتصد و سه گذشت کان خورشید	همچو ماه در سحاب غیب نهفت

و در ریحانة الادب در جمله زهی آفتاب بدرکمال = ۸۰۳ و منبع حسن ماهتاب جمال = ۸۰۳ را ماده تاریخ قید کرده اند . اما عده ای از اندیشمندان در بابت تاریخ مرگ اختلاف دارند. تذكرة الشعرا ، آتشکده آذر و ریاض العارفين و ریاض الجنه و قاموس الاعلام و اسلام انسائیکلوپیدیا همه ۷۹۲ هـ رقم کرده اند . اما مجمع الفصحا ۷۹۳ ، و نفحات الانس جامی و حبيب السیر ، اولاد الاطهار - طرائق الحقایق و روضات الجنان - سامی الاسامی و ملاحشری = ۸۰۳ و مجالس عشاق ۸۰۸ ^{۴۳} و الله اعلم بالصواب

دین و دنیا فشاند بر توکمال
که همین داشت او کثیر و قلیل ^{۴۴}
این بود شمه ای از احوال زندگانی عارف حق شناس چنانچه باین
بیت وی مقاله را به پایان می رسانم:

بر سر راهی گهری یافتم
از طلب خاک دری یافتم^{۴۵}

گرچه گدائیم و کم از خاک راه
این همه اکسیر سعادت کمال

یادداشت ها :

- ۱ - ابیات خواجه عبدالرحیم خلوتی متوفی ۸۵۹ هـ.
- ۲ - ر.ک مقدمه دیوان کمال خجندی ، ص سه بتصحیح و اهتمام عزیز دولت آبادی - تبریز ۱۳۳۷ ش.
- ۳ - ر.ک. «شاعر عارف کمال خجندی» نویسنده سید احمد رضا مجرد ، کیهان فرهنگی بهمن ۱۳۷۷ شماره ۱۴۹ ص ۳۶.
- ۴ - همان ، ص ۳۶ - نگاه کنید مقدمه دیوان ، ص پنج.
- ۵ - دیوان کمال ، ص ۲۱۵.
- ۶ - ر.ک. مقاله سید احمد رضا مجرد، ص ۳۶، کیهان فرهنگی شماره ۱۴۹.
- ۷ - ر.ک حبیب السیر ج ۳.
- ۸ - دیوان ۳۸۳.
- ۹ - حبیب السیر ، ج سوم ، ص ۴۴۰.
- ۱۰ - دیوان ، ص ۳۷۵
- ۱۱ - مقدمه دیوان ، ص پنج .
- ۱۲ - مقدمه دیوان ، ص پانزده
- ۱۳ - ر.ک مثنوی سبحة الابرار عقد سی و نهم - نقل از مقدمه دیوان صفحه پانزده
- ۱۴ - نقل از دیوان ، ص پنج.
- ۱۵ - حاشیه همان دیوان ، ص پنج
- ۱۶ - دیوان کمال ، ص ۲۸۵ اما در تذکره آتشکده آذر گفت یار از غیر آمده .
- ۱۷ - مقدمه دیوان - ص سیزده
- ۱۸ - مقدمه دیوان ، ص دوازده و سیزده
- ۱۹ - ر.ک شاعر عارف کمال خجندی « کیهان فرهنگی بهمن ۱۳۷۷ ، شماره ۱۴۹ ، ص ۳۶
- ۲۰ - نفحات الانس جامی ، نقل از مقدمه دیوان ص دوازده
- ۲۱ - دیوان ، ص ۲۹۶
- ۲۲ - همان ، ص ۳۴۷.
- ۲۳ - همان ، ص ۳۴۹.
- ۲۴ - همان ، ص ۳۸۵

- ۲۵ - همان ، ص ۷۰
۲۶ - همان ، ص ۷۱.
۲۷ - همان ص ۱۰۵.
۲۸ - همان ، ص ۹۲.
۲۹ - همان ، ص ۹۷
۳۰ - همان ، ص ۳۲.
۳۱ - ص ۳۴۵ در استقبال غزل سعدی
سروایستاده به چو تو رفتار می کنی طوطی خموش به چو تو گفتار می کنی
۳۲ - ر.ک تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی ص (نقل از مقدمه)
۳۳ - مثنوی سبحة الابرار عقد سی و نهم و نیز مقدمه ص پانزده
۳۴ - دیوان ص ۲۸۰
۳۵ - دیوان ، ص ۱۶۱.
۳۶ - همان ، ص ۱۶۱.
۳۷ - همان ، ص ۲۱۱.
۳۸ - همان ، ص ۱۳۷
۳۹ - مقدمه دیوان ص شش.
۴۰ - نفحات الانس جامی ص ۵۵۱- سامی الاسامی ملاحشری اولاد اطهار - نقل از مقدمه دیوان ص یازده
۴۱ - دیوان ص ۱۶.
۴۲ - مقدمه دیوان ، ص چهارده
۴۳ - همان مقدمه ص سیزده و چهارده .
۴۴ - همان ، ص ۲۴۳.
۴۵ - همان ، ص ۴۳.

مأخذ و مراجع

- ۱ - نفحات الانس جامی ، قدیم بهارستان چاپ اسلامبول ۱۲۹۴
۲ - سبحة الابرار جامی عقد ۳۹
۳ - شرح احوال و آثار امیر علیشیر نوائی متخلص به فانی ، دکتر صغری بانوشکفته ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و الهدی تهران، ۱۳۸۷ ه.ش
۴ - مجالس النفايس - امیر علیشیر نوائی چاپ تهران ۱۳۲۳ ، ص ۳۶

- ۵ - تذكرة الشعراء دولت شاه سمرقندی، چاپ بمبئی، ۱۳۱۸
- ۶ - مجمع الفصحا - رضا قلی خان هدایت، تهران ۱۲۹۵؛ ج ۲، ۲۹
- ۷ - ریاض العارفین، چاپ تهران ۱۳۰۵، ص ۲۱۰
- ۸ - مرآة الخیال امیر شیر علی خان چاپ بمبئی ۱۳۲۴، ص ۵۸
- ۹ - آتشکده آذر، لطفعلی بیگ آذر بیگدلی کلکته ۱۲۷۷
- ۱۰ - سامی الاسامی (روضه اطهار) ملا حشری چاپ تبریز ۱۳۰۳
- ۱۱ - طریق الحقایق، نائب صدر شیرازی، چاپ تهران، ۱۳۱۹ ج، ۲ ص ۹۹
- ۱۲ - حبیب السیر، غیاث الدین خواند میر، چاپ تهران، ۱۳۳۳ ج ۳، ص ۵۴۹ - ۵۴۸
- ۱۳ - قاموس الاعلام - شمس الدین سامی
- ۱۴ - اولاد الاطهار، محمد رضا طباطبائی، چاپ تهران ۱۳۱۴
- ۱۵ - حافظ شیرین سخن، دکتر محمد معین، چاپ تهران صفحه ۲۱۴ - ۲۱۱
- ۱۶ - ریحانة الادب، محمد علی تبریزی (مدرس) چاپ تهران ج ۲ ص ۴۰۳
- ۱۷ - ریاض الجنه، میرزا حسن زنوزی، روضه پنجم ص ۹۰۷ (نسخه خطی متعلق به کتابخانه آقای حاج محمد نخبجوانی تحقیق آقای عزیز دولت آبادی)
- 18 - A Catalogue of Persian Mss in the British Museum 4 Vol by Reiu (تحقیق عزیز دولت آبادی) London 1879 - 1895**
- 19 - A Literary History of Persia by E.G. Browne (4 Vols)**
- 20 - Islamic Ansiklopedisi, Istanbul, 1315**
- ۲۱ - برای اطلاعات بیشتر از این دو نسخه خطی ر.ک به نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره ششم شماره چهارم و شماره اول سال هفتم مقالات آقای حاج حسین نخبجوانی
- ۲۲ - مجله کیهان فرهنگی تهران مقاله سید احمد رضا مجرد بهمن ۱۳۷۷ شماره ۱۴۹ - تهران .

دکتر غلام محمد لاکهو*
برگردان: دکتر انجم حمید**

احوال و آثار میر معصوم بکھری

اشاره:

میر محمد معصوم (۹۴۴ - ۱۰۱۴ هـ) دارای شخصیت چند بُعدی است. او نویسنده، مورخ، سخنسرا، معمار ابنیه و آثار تاریخی و برای مدتی دارای ماموریت سفارت در دربار شاه عباس اول بوده است. تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی اخیراً برای سومین دفعه در شبه قاره به چاپ رسیده. به همین مناسبت به معرفی مشروح نویسنده اش مبادرت ورزیده ایم.

تاریخ نویسی با ارتباط به سند به زبان فارسی آغاز یافت. کتابهای فراوانی در زمینه تاریخ سند به فارسی نگاشته شده است در این مورد چهار کتاب به شرح زیر از اهمیت خاصی برخوردار می باشد:

- ۱ - فتح نامہ سند یا چچ نامہ (نگاشته در سال ۶۱۳ هـ. ق)
- ۲ - تاریخ سند یا تاریخ معصومی (نگاشته در سال ۱۰۰۹ هـ. ق)
- ۳ - تحفة الکرام (نگاشته در سال ۱۱۸۱ هـ. ق)
- ۴ - لب تاریخ سند (نگاشته در سال ۱۳۱۸ هـ. ق)

چنانکه معلوم است، در همان زمان چاپ کتابها آغاز یافته بود. کتاب آخر الذکر نیز در سال ۱۳۱۸ هـ ق / ۱۹۰۰م در امرتسر منتشر شد و در همان سال ترجمه انگلیسی چچ نامہ از میرزا قلیچ بیگ در چاپخانه کمشنر [کمشنر پریس]، کراچی چاپ شد. چچ نامہ به عنوان نخستین کتاب تاریخ سند شناخته می شود. البته نسخه های خطی کتابهای دیگر در کتابخانه های گوناگون از جمله کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور نگاهداری می شوند.

* - استاد گروه تاریخ عمومی، دانشگاه سندھ، جامشورو

** - معاون علمی، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد.

۱- **چچ نامه** : قدیمترین نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگاهداری می شود که در سال ۱۰۶۱ هـ ق نوشته شده بود. دکتر نبی بخش بلوچ بر اساس همان نسخه این کتاب تصحیح کرد و سپس در سال ۱۹۸۳م در اسلام آباد به انتشار داد.

۲- **تاریخ معصومی** : قدیم ترین نسخه خطی این کتاب ، نوشته ۱۰۱۷ هـ ق در کتابخانه دانشگاه پنجاب محفوظ است. تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۳- **تحفة الکرام** : میر علی شیر قانع در سال ۱۱۸۱ هـ ق کتاب مزبور را به رشته تحریر درآورد. البته وی تا سال ۱۱۸۸ هـ ق در آن کتاب ترمیم و اضافه کرده بود. دانشور معروفی بنام مولانا محمد شفیع در سال ۱۹۳۵ م نسخه دستنویس مؤلف کتاب را از وارثان وی خریداری کرد. شادروان پیر حسام الدین راشدی بر اساس همان نسخه آن کتاب را تصحیح کرد و در سال ۱۹۷۱م از سوی سندی سندھی ادبی بورد به انتشار داد. اکنون درباره نسخه دستنویس پیشگفته اطلاعی در دست نیست. البته نسخه زیراکس آن در گوشه مخصوصی مربوط به پیر راشدی در مؤسسه سندشناسی [این مؤسسه به دانشگاه سند ، جامشورو - سند وابسته است] در دست است.

۴- **لبّ تاریخ سند** : در زمانی نگاشته شده بود که زبانهای انگلیسی و محلی در شبه قاره جایگزین زبان فارسی می شدند. بدین سبب می توان لب تاریخ سند را آخرین کتاب تاریخی به فارسی به حساب آورد. در مقاله حاضر درباره میر معصوم بکهری و اثرش باعنوان تاریخ معصومی به گونه جامع شرح داده شده است. بدین جهت نگارنده این مقاله از تمام پژوهشهای در دست ، استفاده کرده است.

میر محمد معصوم بکهری

نام پدر میر معصوم ، میر سید صفایی آمده است . سید صفایی از خانواده سادات ترمذی تعلق داشت (۱) به نظر پیر حسام الدین راشدی نامش

صفایی نبود بلکه این تخلّص وی بوده است. وی شعر می گفت، اما به عنوان سراینده شهرت زیادی به دست نیاورد. نیاکان وی از ترمذ وابسته بودند و آنها سپس در دهکده ای به نام اسکلچه نزدیک به قندهار اقامت گزیدند. میر صفایی در همانجا چشم به جهان گشوده و تحصیلات خود را گذراند. وی در دوره سلطنت ارغون به منطقه سند رسید و در شهر بکهر سکونت گزید. حاکم بکهر نسبت به او بسیار احترام می گذاشت و سپس به او مرتبه شیخ الاسلام بکهر اعطا نمود. میر صفایی در ذیقعده ۹۹۱ هـ ق / نوامبر ۱۵۸۱م چشم از این دنیای فانی بر بست (۲) و مزارش در گورستان معصومی در سکهه واقع است.

سید صفایی در سند با دختر میر سید کلان ازدواج کرد. میر سید کلان از سادات کهابروتی در سیهون بوده و مزارش در همانجا قرار دارد. سید صفایی سه فرزند داشت، نامهای آنها به شرح زیر آمده است:

میر ابوالقاسم، میر محمد فاضل و میر محمد معصوم (۳)

درباره تاریخ ولادت میر معصوم اختلاف وجود دارد. در این مورد سال ولادت او را ۹۵۲ هـ ق / ۱۵۴۶ م آورده اند. در حالی که به یقین باید گفت، وی به روز ۷ رمضان المبارک ۹۴۴ هـ ق / ۷ فوریه ۱۵۳۸م متولد شد. درباره تحصیلات وی نیز اطلاعات کافی در دست نیست. البته وی قاضی دته سیهوانی و شیخ حمید در بیلابی را استاد خود گفته است. بنابه بعضی از روایات، ملا محمد ساکن کنگری و مخدوم عثمان در بیلابی را نیز از استادان وی شمرده اند (۴).

میر معصوم پس از گذراندن تحصیلات خود، در زندگانی عملی وارد شد. وی در ابتدا در سلک ملازمت حاکم بکهر سلطان محمود در آمد. پس از وفات سلطان محمد (در سال ۹۸۲ هـ ق / ۱۵۷۴م) منطقه بکهر، به حیث یکی از بخش های استان ملتان به شمار آمد. بدین گونه بکهر زیر تسلط حکومت تیموریان در هند قرار گرفت. با توجه به این حوادث سیاسی، میر معصوم در سلک ملازمت سلطنت تیموریان درآمد. در آن روزگار اکبر پادشاه شهرت بسزایی داشته و جاه و جلال او به اوج کمال رسیده بود. میر معصوم در سن سی و هشت سالگی ملازمت سلطنت تیموریان را اختیار کرد. اما در این باره درست معلوم نیست که وی در چه سالی و نیز به چه

حیثیت در آن سلطنت وابستگی داشت. البته در آنجا وی حدود ده سال از زندگانی خود را به حیث سرباز در جنگها گذراند. تفصیل آن جنگها بدین گونه آمده است: جنگ ایدر در سال ۹۸۴ هـ ق / ۱۵۷۶ م، جنگ بهار و بنگال در سال ۹۸۸ هـ ق / ۱۵۸۰ م، جنگ دیگری در بنگال در سال ۹۹۱ هـ ق / ۱۵۸۴ م، و مبارزه گجرات در سال ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸۴ م (۵)

میر معصوم در دوران سکونت خود در گجرات با خواجه نظام الدین و همهرانش همنشینی داشت. خواجه نظام الدین یکی از عاملان معروف سلطنت تیموریان به شمار می آمد، وی کتاب معتبر تاریخی با عنوان طبقات اکبری (نگارش سال ۱۰۰۲ هـ ق) نگاشته است. میر معصوم در نگارش این اثر به نگارنده بسیار کمک کرده بود. وی در همان زمان به فکر افتاده بود که کتابی جداگانه درباره تاریخ سند تالیف کند. میر معصوم و خواجه نظام الدین در سال ۹۹۸ هـ ق / ۱۵۸۹ م در گجرات بودند و در همان زمان اکبرشاه در لاهور می گذراند. وی میر معصوم و خواجه نظام الدین را در آنجا فراخواند. هر دو با سایر عاملان سلطنت با اکبر شاه ملاقات کردند. اکبر شاه در ماه شوال ۹۹۸ هـ ق / ژوئیه ۱۵۹۰ م در جهت گشودن منطقه تته دستور داد. در همان روزگار میر معصوم برای برگشت به وطن خود از او اجازه طلبید. شاه مزبور او را سه پرگنه از حکومت بکهر به نامهای دریلو، کاکری و چاندکا به طور جاگیر (ملک) اعطا کرد (۶)

بنابه گفته میر معصوم، وی به روز ۱۴ ماه صفر ۹۹۹ هـ ق / ۱۲ دسامبر ۱۵۹۰ م به بکهر رسید (۷). عبدالرحیم خانخانان نیز همراه وی در جهت گشودن تته از لاهور به بکهر آمد. خانخانان پس از استراحت و آمادگی های لازم از بکهر بیرون آمد. میر معصوم نیز در آن مبارزه شرکت داشت. در آن روزگار میرزا جانی بیگ بر تته حکمرانی داشت. با آغاز جنگ، در میان لشکرهای ترخانها و خانخانان معرکه های شدیدی رخ داد و جنگ مزبور در شهرهای سیهون، عمرکوت، نصرپور و تته گسترده بود. باوجود خرابیهای زیاد و کشت و کشتار شدیدی، لشکر تیموریان نتوانست شهر تته را زیر تسلط خود در بیاورد. بالاخر برای صلح و آشتی کوششها آغاز شد. بروز ۲۶ ماه محرم ۱۰۰۰ هـ ق / ۱۷ اوت ۱۵۹۱ م در میان میرزا جانی بیگ و عبدالرحیم خانخانان قراردادی منعقد شد (۸) و جنگ مزبور به پایان رسید.

طبق آن قرارداد، شهر تته به سلطنت تیموریان الحاق یافت. البته منطقه مزبور حسب گذشته به میرزا جانی بیگ واگذار شد.

پس از خاتمه جنگ، میر معصوم نیز فراغت یافت و تعطیلات خود را در بکهر گذراند. وی در حدود سال (۱۰۰۱ - ۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۹۱ - ۱۵۹۳ م) در آنجا بسر برد و گورستان خانوادگی خود را بازسازی کرد، روی مزارهای پدر و برادرش کتیبه‌ها نصب نمود و بدین ترتیب آثار خانوادگی خود را محفوظ نگاهداشت. میر معصوم بسیاری از کارهای ساختمانی را بنیان گذاشت. علاوه بر آن وی در جهت حصول دریافت بیشتر به املاک خود نیز توجه مبذول داشت (۹)

میر معصوم در بکهر بزحمت سه سال گذرانده بود که در همان دوران در شهر سبی واقع در استان بلوچستان کنونی افغانها شورش برپا کردند. میر معصوم نیز به همراه میر ابوالقاسم نمکین در آن مبارزه مأمور شد و بدین گونه حکمرانان تیموری به قندهار و مکران به سهولت رسیدند. این رویداد در سال ۱۰۰۳ هـ ق / ۱۵۹۵ م به وقوع گردید (۱۰)

هنگامی که میر معصوم از مبارزه سبی به فراغت رسید وی طبق دستور شاهی مستقیماً به قندهار رفت همچنین وی نتوانست به بکهر برگردد. وی در قندهار به مدت چهار سال (۱۰۰۳ - ۱۰۰۷ هـ ق / ۱۵۹۵ - ۱۵۹۸ م) خدمات ارتشی را به جا آورد.

بنابه مأموریت میر معصوم در قندهار، او را برای نخستین بار رتبه «ارھائی صدی» [رتبه شاهی است، طبق آن دوست و پنجاه تن از سربازان لشکر زیر نظر و تسلط قرار داده می شود] اعطا گردید (۱۱) و آن رتبه به تدریج به «یک هزاری» [هزار تن از سربازان تحت تسلط قرار گرفته شد] رسید. در سال ۱۰۰۸ هـ ق / ۱۵۹۹ م به او دستور داده شد که قندهار را ترک کند. هنگامی که وی از قندهار بر می گشت، از راه سبی و شال به بکهر آمد و سپس از طریق جیسلمیر به شهر آگره فرا رسید. زمانی که وی به آگره رسید، مهمات جنگی برهانپور (اسیر) به شدت رسیده بود. اکبر پادشاه نیز در آن جنگ شرکت می جست. مبارزه اسیر به مدت دو سال (۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ هـ ق / ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ م) ادامه داشت. سرانجام لشکر تیموریان برخاندیش تسلط یافت. میر معصوم نیز در آن مبارزه شرکت داشت. در آن

هنگام دو رویداد مهم به وقوع رسیدند، یکی وفات میرزا جانی به روز ۲۷ رجب، ۱۰۰۹ هـ ق و دیگری تکمیل کتاب تاریخ سند یا تاریخ معصومی (۱۲) میر معصوم پس از موفقیت در آن مبارزه به آگره برگشت. در همان روزگار حکومت تیموریان در صدد بود که سفارت خود را به ایران بفرستد. در جهت آن مهم میر معصوم برگزیده شد. و همچنین در همان زمان اکبر پادشاه او را به لقب « امین الملک » سرفراز گرداند. این رویداد مهمی در زندگانی میر معصوم به شمار می آید. وی در سال ۱۰۰۹ هـ ق در جهت اعزام سفارت ایران گماشته شد. سپس وی از آگره به بکهر رسید و بعد از آمادگی های لازم و جمع آوری اسباب در سال ۱۰۱۰ هـ ق یا ۱۰۱۱ هـ ق به مسافرت ایران رفت. میر معصوم در ایران به هدف خویش رسید و موفقیت شایانی به دست آورد. وی در آنجا با پادشاه ایران شاه عباس صفوی ملاقات کرد و همچنین طرفین نامه ها و هدایا به یکدیگر مبادله کردند. وی پس از سفارت کاری موفقیت آمیز در سال ۱۰۱۳ هـ ق / ۱۶۰۴ م به وطن خود برگشت. (۱۳)

چنانکه می دانیم ، میر معصوم از سراینندگان ، تاریخ نگاران و دانشوران معروف به شمار می آمد. بنابر این وی در حوزه های علمی و ادبی ایران نیز مورد استقبال زیاد قرار گرفت. دانشمندان آن دیار به احترام وی مجالس ادبی را برگزار می کردند. دو تن از تذکره نویسان معاصر درباره میر معصوم نظرات خود را ابراز داشته اند. تقی کاشی در سال ۱۰۱۲ هـ ق با وی ملاقات کرد و در تذکره خود با عنوان خلاصه الاشعار از او بسیار ستایش کرد (۱۴) بعد از آن ، تقی اوحدی در سال ۱۰۱۳ هـ ق با میر معصوم دیدار نمود و در تذکره عرفات العاشقین خود او را یاد کرده است (۱۵) .

هنگامی که میر معصوم از ایران (سال ۱۰۱۳ هـ ق) برگشت ، نخست به بکهر رسید و سپس از آنجا به آگره رفت. از آن به بعد راجع به مسؤولیت های رسمی و دولتی و کارهای اداری وی در منابع موجود ذکر نشده است. چند ماه بعد از آن ، اکبر پادشاه بروز ۱۴ جمادی الاول ۱۰۱۴ هـ ق / ۱۷ اکتبر ۱۶۰۵ م چشم از این جهان فانی بر بست بعد از وی ، جهانگیر شاه به سریر سلطنت رسید . میر معصوم در آن روزگار نیز در دربار تیموریان حضور داشت. وی در ماه رمضان سال ۱۰۱۴ هـ ق / ژانویه ۱۶۰۶ م از جهانگیر شاه

رخصت خواست و به سوی بکهر مسافرت کرد (۱۶). بالاخر میر معصوم به بکهر رسید و در حدود دو ماه بعد، از این دنیای فانی به جهان باقی شتافت. اطلاعات مزبور از روی کتیبه سنگی قبر وی در سکهر به دست آمده اند. باوجود آن، در مورد تاریخ وفات وی اختلاف نظر وجود داشته است. دانشمند معاصر وی بنام شیخ فرید بکهری، سال وفاتش را ۱۰۱۵ هـ. ق. نوشته است (۱۷). شاهنواز خان نیز از وی پیروی کرده است (۱۸) میر علیشیر قانع تتوی درباره آن اظهار نظر کرده است (۱۹). دانشمند معروف مولانا محمد شفیع بنا به تذکره متاخر باعنوان «روز روشن» وفات میر معصوم را در سال ۱۰۱۹ هـ. ق. قرار داده است (۲۰) سپس دکتر داود پوته نیز همان سال را برای وفاتش درست دانسته است (۲۱) مولوی محمد شفیع و دکتر داودپوته تاریخ ۱۰۱۹ هـ. ق. را بنا به کلمه «بوده» بجای «بود» که در قطعه تاریخ سنگ مزارش نوشته شده، استناد جسته است. سید حسام الدین راشدی در این مورد به دقت پژوهش کرده است. ضمناً وی نوشته است که جای شگفت است، آن دو دانشمند بزرگ [مولوی محمد شفیع و دکتر داود پوته] قبر میر معصوم را خود ملاحظه کردند و قطعه تاریخ سنگ مزارش را نیز یادداشت نمودند. آنها چرا به فکر «بود» و «بوده» افتادند و سال وفات میر معصوم را نادرست نقل کردند. در واقع شعری که روی کتیبه سنگی نوشته شده، تاکنون بطور آشکار خوانده می شود. شعر کتیبه سنگی مزبور بدین قرار است:

سال فوتش از خرد جستم ، بگفت بود نامی، صاحب ملک سخن
حسام الدین راشدی قضیه تاریخ وفات او را بر بنای نوشته فرزندش
میر بزرگ برای همیشه رفع کرده است. بنابر این می توان گفت که میر
معصوم به روز جمعه، ۶ ذی الحجه ۱۰۱۴ هـ. ق / ۴ آوریل ۱۶۰۶ هـ. ق
وفات یافته بود (۲۲)، ضمناً دکتر صدیقی روز ۱۴ آوریل آورده که درست
نیست (۲۳)

تذکره نویسان معروف ایرن از جمله تقی اوحدی و تقی کاشی
شخصیت میر معصوم را به عنوان انسان شایسته‌ای بسیار ستوده اند. همچنین
دو تن از دانشمندان معاصر شبه قاره، خواجه نظام الدین احمد و ملا
عبدالقادر بدایونی نیز از او بسیار ستایش کرده اند (۲۴)

آثار ساختمانی

میر معصوم برای کارهای ساختمانی اهمیت فراوانی قایل بوده است. وی چندین ساختمانها را ساخت. پس از گذشت قرنها، بعضی از آنها هنوز بر جا مانده اند. وی سراسر هندوستان را گشت چندی در کابل و قندهار نیز به سربرد و به سفارت ایران رفت. این همه مسافرت ها دید خاصی به او بخشید. وی بسیاری از ساختمانها تعمیر کرد و آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت. بعضی از آنها در اینجا به اختصار یاد می شوند:

۱- عیدگاه روهری

میر معصوم سه سال از تعطیلات خود را در بکهر به سربرد. در حین آن روزگار، وی برای مردم روهری و سکهه عیدگاهی تعمیر کرد. عیدگاه مزبور در سال ۱۰۰۲ هـ ق به اتمام رسید و هنوز در گوشه ای جنوب مغرب شهر روهری، بر قلّه بلند کوه واقع است.

۲- گورستان چوکنندی

میر معصوم در سال ۱۰۰۲ هـ ق آن گورستان را بنا نهاد. در محوطه آن سه ساختمان دیگر نیز قرار دارند. یکی گورستان چوکنندی، دیگری مناره و سومین آرامگاه. قبرهای اشخاص مهم خانواده میر معصوم در گورستان چوکنندی قرار دارد، از جمله: میر بزرگ، میر صفایی، میر معصوم، میر ابوالقاسم و میر محمد فاضل و نیز خانمها و افراد دیگر این خانواده در اینجا مدفون اند.

۳- مناره معصومی

میر معصوم در سال ۱۰۰۲ هـ ق آن مناره را بنا نهاد و در سال ۱۰۱۳ هـ ق به تکمیل رساند. مخدوم امیر احمد زمان تعمیر مناره را نادرست ۱۰۰۳ هـ ق تا ۱۰۲۶ هـ ق گفته است (۲۵). میر معصوم با علاقه فراوان این مناره یادگار را تعمیر کرد. کرسی مناره ۸۴ فوت پهن و با سنگ ساخته شده است و کارهای دیگر با خشت ها درست شده است. در جهت

بالا رفتن در درون مناره ، ۸۴ پله ساخته شده اند. کزنس ارتفاع آن را ۱۰۰ فوت گفته است (۲۶) دانشمندان انگلیسی ساخت آن مناره را بسیار ستوده اند.

۴- آرامگاه

یک ساختمان دارای مئمن گوشه در وسط مناره و چوکندی قرار دارد. آن را آرامگاه نام نهاده اند. ساختمان مزبور در سال ۱۰۰۴ هـ ق ساخته شد و آن را فیض محل نیز گفته اند.

۵- باغ قندهار

هنگامی که میر معصوم در قندهار به مأموریت ارتش رفته بود ، وی باغ مزبور را خریداری کرد.

۶- ۷- منزلگاه

روبروی ساده بیلا ، در کنار رودخانه واقع در سکهر دو ساختمان قرار دارند که منزلگاه مسجد خوانده می شدند. از روی کتیبه های سنگی می توان گفت ، یک ساختمان در سال ۱۰۰۶ هـ ق و ساختمان دیگر در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخته شد. کزنس گفته است که به احتمال هر دو ساختمان در یک باغ قرار داشته اند، یک ساختمان برای مسجد و ساختمان دیگر برای استراحت بنا شده بود (۲۷)

۸- مسجد کشتی نما

میر معصوم مسجد مزبور را نیز در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخت. یوسف میرک درباره این ساختمان در اثرش یاد کرده است (۲۸)

۹- سیتاسر یا ستیاسر

ساختمان مزبور در سال ۱۰۰۷ هـ ق ساخته شد. بنابه گفته تاریخ نویسان ، به زحمت می توان نظیر این ساختمان روی زمین یافت (۲۹) نام و نشانی از آن ساختمان از بین رفته است. البته گمان می رود آن گنبد نزد ساده بیلا واقع

بود و در روزگار خود برای ناوگانی که از طرف پنجاب می آمدند، به گونه فانوس دریایی مورد استفاده قرار می گرفت.

۱۰- ساختمان رفاهی

آن ساختمان در سال ۱۰۰۸ هـ ق در جیسلمیر تعمیر شد. اکنون ساختمان مزبور از بین رفته است. البته عکس هایی از کتیبه های سنگی آن در کتابهای تاریخی یافت می شوند.

۱۱- مسجد و اتاق قندهار

میر معصوم بر روی مزار یکی از بزرگان خود بنام سید شیر قلندر یک مسجد و اتاق به یادگار بنا کرد. آن ساختمانها تا اکنون پا برجاست.

۱۲- حویلی [خانه بزرگ]، باغ و مسجد

در کتابهای تاریخی معاصر درباره حویلی، باغ و مسجد میر معصوم یاد شده است. شاید ساختمانهای مزبور در محله سادات معصومی شامل شده اند و امروز شناخت آنها امکان پذیر نیست.

۱۳- گنبد مئمن گوشه ای و ساختمان هفت چاه

بر جاده ای از سکهر قدیم به سکهر جدید به پهلوی گنبدی یک ساختمان دارای هشت پهلو وجود دارد، بنابه روایاتی اطراف آن ساختمان هفت چاه قرار داشته که به یقین در آنجا باغ و سبزه هم بوده باشد. اکنون ساختمانها ویران شده، چاه ها از بین رفته و ملک و ساختمانها متصرف شده اند (۳۰)

کتیبه نگاری

میر معصوم شخصیت همه کاره ای داشت. درباره ساختمان سازی وی در مطالب بالا ذکر شده است. وی به کتیبه نگاری و نصب کردن آنها در جاهای مختلف بسیار علاقه داشت. سید حسام الدین راشدی سراسر عمر خود را در جستجوی احوال، آثار ادبی و تاریخی و فرهنگی وی به سر برده است. وی درباره کتیبه های میر معصوم در هند و سند، ایران و افغانستان

پژوهش کرده است. کتیبه های مزبور به زبان فارسی بوده و بعضی از آنها مختصر و بعضی طویل اند. راشدی حدود پنجاه و چهار (۵۴) کتیبه او را جستجو کرده که در مسجدها ، مقبره ها ، مزارها، باغها و جاده ها نصب شده اند و همه آنها را در کتاب خود نقل کرده است. بعضی از آن کتیبه ها را میر بزرگ فرزند میر معصوم نصب کرده است (۳۱) بعد از آن نیز برخی از کتیبه های وی دریافت شده اند که شیخ خورشید آنها را یاد کرده است (۳۲)

آثار علمی

میر معصوم امروز به عنوان یک نویسنده ، سراینده ، مورخ و دانشمند بسیار شهرت داشته است. همین علم و هنر نام او را دوام بخشیده است. اینک آثار علمی و وادبی وی به شرح ذیل آورده می شود:

پنج گنج

بسیاری از سراینندگان شبه قاره به استقبال از خمسة حکیم نظامی گنجوی (م. ۵۹۸ هـ ق) پنج گنج گفته اند. میر معصوم نیز در این زمینه همت گماشته است و پنج گنج خود را سروده است . متأسفانه مثنویهای وی اکنون در دست نیست ، اما عنوانهای آنها بدین قراراند:

۱- معدن الافکار ، به پیروی از مخزن الاسرار

۲- حسن و ناز ، به پیروی از خسرو شیرین

۳- رای و صورت ، به پیروی از لیلی و مجنون

۴- خمسة متحیره ، به پیروی از هفت پیکر

۵- اکبر نامه ، به پیروی از سکندر نامه

۶- طب یا مفردات نامه

بعضی از دانشمندان عقیده دارند که میر معصوم در علم طب دو کتاب با عنوانهای «طب نامی» و «مفردات معصومی» نگاشته است . اما این عقیده درست نیست. میر معصوم در این موضوع فقط یک کتاب با عنوان «طب» یا مفردات نامی تحریر کرده است. کتاب مزبور در سال ۱۰۰۴ هـ ق تألیف شد و نسخه های خطی آن غیر از منطقه سند در جاها دیگر نگهداری می شوند.

۷- تاریخ سند

میر معصوم کتاب مزبور را دربارهٔ تاریخ سند در سال ۱۰۰۹ هـ ق نگاشته است. این کتاب در بعد با عنوان تاریخ معصومی نیز شهرت داشته است. تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۸- ۹ دیوان شعر

میر معصوم دو دیوان شعر فارسی داشته که متأسفانه هر دو دیوان اکنون در دست نیست.

۱۰- دیوان رباعیات

میر معصوم دیوان رباعیات نیز داشت. به همین جهت او را بادشاه رباعیات نیز گفته اند.

۱۱- ساقی نامه

میر معصوم دو ساقی نامه سروده است که بخشی از دیوان وی بوده اما تذکره نویسان آنها را جداگانه یاد کرده اند.

۱۲- معما

میر معصوم در معما سرایی نیز دست داشت. در دیوان وی معما نیز یافت می شد و تذکره نویسان هم آنها را یاد کرده اند. همه آثار علمی و هنری وی به فارسی بوده و پیر حسام الدین راشدی آنها را در کتاب خود ذکر کرده است. متأسفانه آثار شعری وی محفوظ نمانده اما راشدی اشعار پراکندهٔ وی را از روی تذکره ها و سایر منابع تاریخی جمع آوری کرده و بدینگونه بعضی از اشعار میر معصوم در کتاب وی محفوظ شده اند (۳۳)

تاریخ سند یا تاریخ معصومی

در آغاز این مقاله چهار کتاب تاریخی در سند یاد شده اند. از آن میان فتح نامه سند یا چچ نامه به عنوان نخستین کتاب تاریخی در سند به شمار رفته است. در این کتاب دربارهٔ خانواده های رای و برهمن و گشایش های عربها

آمده است. کتاب مزبور در اصل به زبان عربی بود و سپس در سال ۶۱۳ هـ ق / ۱۲۱۶م به فارسی برگردانده شد. حدوداً چهار قرن بعد از آن ، میر معصوم درباره تاریخ سند کتابی با عنوان «تاریخ سند» به رشته تحریر درآورد. وی طرح اساسی آن کتاب را در دوران اقامت خود در گجرات ریخته بود. او در آن زمان به همنشینی خواجه نظام الدین احمد بسر می برد و نظام الدین کتاب تاریخی با عنوان «طبقات اکبری» می نگاشت. میر معصوم در آن کار به او معاونت می کرد. هنگامی که سخنی از تاریخ سند به میان آمد، همان موقع میر معصوم در صدد بر آمد که کتاب جداگانه ای درباره تاریخ سند بنویسد. سپس وی آن کتاب را در زمان و مکان های مختلف می نوشت. هنگامی که وی در سال ۱۰۰۹ هـ ق / ۱۶۰۰م همراه اکبر شاه به جنگ برهان پور (اسیر) عازم شده بود ، در همان سال کتاب مزبور را به تکمیل رساند. درباره کتاب تاریخ سند نظر عمومی این است که میر معصوم این کتاب را در جهت راهنمایی فرزند خویش میر بزرگ نگاشته است. در واقع میر معصوم با نگاشتن آن ، بر منطقه سند و تاریخش نقوش دائمی گذاشته است . پس از علی بن حامد کوفی (نویسنده چچ نامه) درباره تاریخ سند هیچ کتابی نگاشته نشده بود (۳۴) چهار سده از آن گذشته بود. در چچ نامه احوال گشایش های عربها در سند بیان شده است.

میر معصوم کتاب مزبور را در چهار بخش تقسیم کرده بود . در آنجا وی حکومت عربها را که بر سه قرن محیط بوده ، به خصوص ذکر کرده است .وی دوره های سلطنت غزنویان ، غوریان ، سلاطین دهلی و سومره و سمه در سند را برای نخستین بار در این تاریخ گنجانده است. به همین جهت آن کتاب برای نسل های آینده به عنوان منابع مفیدی قرار گرفته است. مؤلف فاضل رویدادهای مهم را تاریخ وار بیان کرده است ، وی رویدادهای تاریخی دوره های سلطنت ارغون خان ، ترخان خان ، سلطان محمود، تسلط تیموریان بر بکهر و سپس گشایش تته به دست عبدالرحیم خانخانان را نیز ارائه داده است و همچنین شهر تته بخشی از سلطنت تیموریان قرار گرفت. این هم واقعیت است که وی بسیاری از رویدادها را به چشم خود دیده ، و نیز در گشایش تته و جنگ تیموریان با جانی بیگ سهیم بود. بدین دلیل می توان گفت ، تاریخی معصومی یکی از مهمترین ماخذ و منابع تاریخی است . این

هم حقیقت است که در آن کتاب بعضی از اشتباه های تاریخی نیز راه یافته است (۳۵)

سید حسام الدین راشدی سبک نثر این کتاب را بسیار مورد تعریف قرار داده است (۳۶) به عقیده وی کتاب مزبور دارای اهمیت خاص تاریخی بوده است. دکتر سلیم اختر نیز با وجود بعضی از کم و کاستیها، این کتاب را ستوده است وی گفته است که میرمعصوم در کتاب خود درباره سراینندگان، دانشمندان و صوفیان معاصر خود اطلاعاتی فراهم آورده و بدین ترتیب بخش مهمی از تاریخ فرهنگ سند را محفوظ نگهداشته است. در تاریخ معصومی راجع به بلوچها و خانواده حکمران ملتان نگاه نیز اطلاعات کافی به دست آمده است (۳۷) حقیقت این است، اگر میر معصوم تاریخ سند را نمی نوشت، تاریخ قرن های سند از بین می رفت و شاید کتابی گرانقدر همچون « تحفة الکرام» نیز به رشته تحریر در نمی آمد.

نسخه های خطی مهم تاریخ سند

نسخه های خطی این کتاب در کتابخانه های مختلف در سند و هند و بریتانیا نگهداری می شوند و بعضی از آنها در اینجا معرفی می گردند:

۱ - نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب، شماره نسخه ۱۵۶، سال کتابت ۱۰۱۷ هـ ق، تفصیل آن در مطالب بعدی خواهد آمد.

۲ - نسخه ایشیاتک سوسائتی، بنگال، کلکته، کتابت ۱۰۴۰ هـ ق

۳ - نسخه محمد رضا، کتابت ۱۰۴۵ هـ ق محمد رضا از کاتبان معروف تته به شمار می رفت. ملفوظات شاه کریم باعنوان « بیان العارفين » از جمله تصانیف اوست.

۴ - نسخه کتابخانه ملا فیروز، بمبئی، کتابت ۲۵ ماه شوال ۱۰۸۵ هـ ق

۵ - نسخه مکتبه محمدی نزد جامع مسجد بمبئی، کتاب ۱۱۲۸ هـ ق در تته.

۶ - نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب، کتابت ۱۱۵۹ هـ ق

۷ - کتابخانه آصفیه، کتابت ۱۱۹۷ هـ ق

۸ - ایضاً، کتابت ۱۲۲۷ هـ ق

علاوه بر این در کتابخانه های دیوان هند (اندیا آفیس) وموزه بریتانیا نیز نسخه های خطی این کتاب نگهداری می شوند. کاتب نسخه موزه

بریتانیا محمدجعفر بن قاضی عبدالسلام بوده و وی در این زمینه ادعا داشته است که نسخه خود را از روی نسخه دستنویس نگارنده نوشته است (۳۸)

خلاصه تاریخ سند

گزیده ای از این کتاب با عنوان « خلاصه تاریخ سند » نیز در دست است. گزیده مزبور به روز ۱۸ ماه رجب ۱۲۸۷ هـ ق به پایان رسیده بود. درباره مؤلف آن اطلاعاتی در دست نیست (۳۹) نسخه خطی آن مشتمل بر ۱۱۶ صفحه ، در کتابخانه دانشگاه پنجاب نگهداری می شود. بنابه اطلاعات تازه ، نسخه مزبور اکنون در کتابخانه مفقود شده است .

طبع و نشر و ترجمه ها

تاریخ سند یا تاریخ معصومی از آغاز نگارش خود دارای اهمیت ویژه ای قرار گرفته بود. آن کتاب با ارزش علاوه از منطقه سند ، در حوزه های علمی و ادبی ایران ، آسیای غربی و هندوستان نیز مقام مهمی را حائز بوده است. میر معصوم از دانشمندان معروف هند و سند و ایران به شمار می آمد. به همین دلیل مورد استفاده و مطالعه علاقه مندان بخصوص مورخان قرار گرفته بود. این کتاب به چند زبان دنیا ترجمه شده و همچنین چندین بار انتشار یافته است ، تفصیل آن در زیر آورده می شود:

ترجمه انگلیسی از کپتان مالیت

انگلیسیان منطقه سند را در سال ۱۸۴۳ هـ ق تحت تسلط خود در آوردند. ضمناً امارت خیرپور به میر علی مراد واگذار گردید. کپتان مالیت در امارت مزبور به عنوان نماینده انگلیسی مقرر شد . مالیت با توجه به اهمیت این کتاب ، آن را به انگلیسی ترجمه کرد. ترجمه انگلیسی مزبور در سال ۱۸۵۵م در بمبئی منتشر شد.

ترجمه سندی از دیوان نندی رام

دیوان نندی رام تاریخ معصومی را برای نخستین بار به سرپرستی و حمایت انگلیسیان به زبان سندی ترجمه کرد. آن ترجمه در سال ۱۸۶۱م در کراچی به چاپ سنگی انتشار یافت.

چاپ قدیم (متن فارسی) تاریخ معصومی

تاریخ معصومی برای نخستین دفعه به تقطیع بزرگ و مشتمل بر ۲۹۱ صفحه به صورت سنگی منتشر شده بود. ۵۶ صفحه اولیه نسخه چاپی موجود فعلاً در دست نیست. بنابر این نام ناشر، سال و جای انتشار و جز آن معلوم نیست. جای شگفت است دکتر داود پوته و پیر حسام الدین راشدی از آن چاپ اطلاعاتی نداشتند. در حالی که هر دو دانشمند به آن موضوع بسیار علاقه مند بودند. به احتمال زیاد چاپ مزبور در سده بیستم روی داده بود و شاید در کابل یا قندهار چاپ شده باشد. نسخه چاپی مزبور در کتابخانه قاسمیه، کنديارو نگهداری می شود. دکتر محمد ادریس سندی درباره آن نسخه چاپی اطلاعات لازم را فراهم آورد و نیز برای من زیراکس آن نسخه فرستاده است (۴۰).

ترجمه اردویی از آقا سلطان میرزا

سلطان میرزا تاریخ معصومی را در سال ۱۹۰۶م به زبان اردو ترجمه کرد. اما آن ترجمه منتشر نشد. نسخه خطی آن در کتابخانه نواب سالار جنگ حیدرآباد (دکن) نگهداری می شود. در مطلب بعد نیز درباره آن یاد خواهد شد.

ترجمه اردویی از مولانا ظفر علی خان

بنابر اطلاعاتی در دست، مولانا ظفر علی خان، مدیر روزنامه «ستاره صبح» کتاب مزبور را به اردو ترجمه کرد. وی می خواست آن کتاب را از سوی مؤسسه دائره معارف مشرقیه، کرم آباد (بخش گوجرانواله) چاپ کند. در این ضمن، در شماره دسامبر، ۱۹۱۶م، روزنامه ستاره صبح آگاهی چاپ آن کتاب منتشر شد. سپس در شماره های بعد آن روزنامه نیز همان آگاهی به تکرار چاپ می گردید. بهای آن کتاب یک روپیه و هشت آنه مقرر گشت. به احتمال زیاد ترجمه مزبور منتشر نشد (۴۱) ضیاء الله کهوکه ر عکسی از آن آگاهی را برای من از گوجرانواله فرستاده است.

چاپ جدید تاریخ معصومی

دکتر عمر بن محمد داود پوته با توجه به اهمیت تاریخی آن کتاب تصمیم گرفت که وی آن را با استفاده از شش نسخه خطی چاپ کند. وی کار خود را بر مبنای نسخه خطی محمد رضا انجام داد و ضمناً نسخه مزبور را از دانشگاه کیمبریج خریداری کرد. داود پوته تصحیح کتاب را به شیوه تحقیق دانشمندان اروپایی انجام داد. وی مقدمه و تعلیقات کتاب را به فارسی نگاشته و آن را در سال ۱۹۳۸م از سوی مؤسسه شرقی بهندارکر (بهندارکر اورینتل انستیتیوت) منتشر کرد. چاپ مزبور علاوه از هند و سند، در کشورهای ایران و افغانستان نیز مورد ستایش قرار گرفت و سپس انتشارات اساطیر تهران تاریخ معصومی را از روی همان چاپ در سال ۱۳۸۲ هـ.ش به صورت افست انتشار داد.

ترجمه سندهی از مخدوم امیر احمد

مخدوم امیر احمد تاریخ معصومی را بر مبنای نسخه چاپی به تصحیح دکتر داود پوته به زبان سندهی ترجمه کرد. سندهی ادبی مورد آن ترجمه را در سال ۱۹۵۳م منتشر کرده و نیز ترجمه مزبور برای چندین بار چاپ شده است. مترجم کتاب درباره احوال و آثار میر معصوم مقدمه ای نیز نگاشته است که اکنون دارای اهمیت زیاد نیست جای شگفت است که روی این چاپ، نام مصحح چاپ اصلی نیامده است.

ترجمه اردویی از اختر رضوی

اختر رضوی تاریخ معصومی را بر مبنای نسخه چاپی، به تصحیح دکتر داود پوته، و ترجمه سندهی از مخدوم امیر احمد، به زبان اردو ترجمه کرد. ترجمه مزبور در سال ۱۹۵۹م از سوی سندی ادبی مورد منتشر شد. در آن کتاب درباره میر معصوم اطلاعات ضعیف یاد شده اند. این کتاب سومین ترجمه اردویی تاریخ معصومی بوده و نیز اینکه منتشر شده است و دو ترجمه اولیه آن به زبان اردو هنوز به چاپ نرسیده اند.

History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh.

[**تاریخ ارغونها و ترخان های سند**] از دکتر محمود الحسن صدیقی
 دکتر محمود الحسن صدیقی بخشی از تاریخ معصومی ، مشتمل بر احوال دوره های ارغون ها و ترخان ها ، را به زبان انگلیسی ترجمه کرد. وی یادداشتها و مقدمه خود را نیز بر آن افزوده است. وی این کار را در جهت اخذ درجه دکتری انجام داده است و سپس وی درجه دکتری را در سال ۱۹۵۸م از دانشگاه مانچستر در انگلیس اخذ کرد. دکتر صدیقی برای این کار از چندین نسخه خطی و چاپی استفاده کرد. در این زمینه وی بسیاری از مشاهیر دوره های ارغونها و ترخان ها را خارج کرده ، در حالی که میر معصوم درباره آنها اطلاعات مستند و اساسی فراهم آورده بود. مؤسسه سند شناسی (انستیتوت آف سندهالوجی) ترجمه انگلیسی کتاب مزبور را در سال ۱۹۷۲م با عنوان **History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh** منتشر کرد.

علاوه بر ترجمه ها و چاپهای مزبور ، ایلیت ، دانشمند انگلیسی نگارنده تاریخ هند [History of India] ، ج ۱ ، ۱۸۶۷م ، انگلیسی] و میرزا قلیچ بیگ (نگارنده تاریخ سند (A History of Sindh) ، ۱۹۰۲م ترجمه گزیده انگلیسی تاریخ معصومی را در کتابهای خود آورده اند.

قدیم ترین نسخه خطی تاریخی معصومی

در اینجا درباره قدیمترین نسخه خطی تاریخ سند از میر معصوم به تفصیل ذکر خواهد شد.

معرفی

میر معصوم تاریخ سند را در سال ۱۰۰۹ هـ ق به تکمیل رساند. پس از گذشت پنج سال ، وی در سال ۱۰۱۴ هـ ق / ۱۶۰۵م وفات یافت. نسخه دستنویس وی در دست نیست و نسخه خطی ۱۰۱۷ هـ ق / ۱۶۰۸م به عنوان قدیمترین نسخه شناخته می شود که سه سال بعد از وفات مؤلف نوشته شده بود. نسخه مزبور بنا به قدامت خود اهمیت بسزایی داشته است. اما تاکنون هیچ کس آن را برای تحقیق و پژوهش استفاده نکرده است. حیب

الله کوریجو ساکن دیپارجه (مورجه) آن را نوشته بود. فهرست نگار نسخه های خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب، سید محمد عبدالله نسخه مزبور را چنین معرفی کرده است:

کل اوراق: ۱۵۸ ورق (۳۱۶ صفحه) و روی هر صفحه ۱۵ سطر،
خط: نستعلیق، کمی کرم خورده

اندازه نسخه: ۶ × ۱۰ اینچ، اندازه متن: ۴ × ۷,۵ اینچ (۴۲)

آغاز نسخه: «بسم الله الرحمن الرحیم بر ضمائر صافیه کار آگاهان عالم بی اساس و خواطر زاکیه هوشمندان سخن شناس مخفی و مستور نخواهد بود که این صحیفه ایست لطیفه مشتمل بر اخبار فتح سنده و قاع حرب لشکر اسلام باعساکر کفار بدفرجام و مدت حکومت خلفای بنی امیه و بنی عباس و حکامیکه بعد از انقضای زمان ایشان لوای حکومت در بلاد سنده برافراشته اند.»

حبیب الله جوهر قرمزی را برای عنوانهای ابواب و عناوین ذیلی بکار برده است و همچنین برای آیات قرآنی و احادیث مبارکه نیز از جوهر قرمز استفاده کرده است. حبیب الله کوریجو بسیار خوش خط بود. نسخه مزبور آن ادعا را به اثبات می رساند. چنانکه در سطور بالا ذکر شده، نسخه مزبور به سبب کرم خوردگی کمی آسیب دیده است به همین سبب در بعضی صفحات تحریر نسخه خوانده نمی شود. در این نسخه در مورد بعضی از رویدادها و سنین اشتباهاتی روی داده شده اند. ضمناً دکتر داودپوته و بعضی از دانشمندان دیگر نیز بدان اشاره کرده اند. در اینجا لازم است بدین نکته مهمی اشاره کنم که میر معصوم کتاب مزبور را به چهار بخش تقسیم کرده است، اما نسخه در دست ما در این مورد کمی اختلاف داشته است. به یقین می توان گفت که حبیب الله کوریجو در اینجا دچار اشتباه شده است. در حالی که دکتر داودپوته در نسخه تصحیح شده خود محتوای درست داده است. در پایان این نسخه تحریری آمده است که از روی آن نام کاتب، تاریخ کتابت و مکان معلوم می شود که چنین بوده است:

راقمه ذره احقر حبیب الله عرف کوریجه ساکن قریه دیپارجه سرکار سیوستان بتاريخ ۲۶ جمادی الاول بکرم کریم تحریر یافت» هنگامی که نسخه این کتاب برای کتابخانه دانشگاه پنجاب خریداری شد، شماره آن ۱۶ بود.

سپس فهرست نسخه های خطی اردو ، فارسی و عربی آن کتابخانه درست شد و در آنجا شماره نسخه مزبور ۱۵۶ آمده است . راقم السطور درباره فهرست جدید نسخه های خطی و شماره کنونی آن نسخه اطلاعاتی در دست ندارد.

کاتب :

حبیب الله کوریجو به شهر دیبارجہ تعلق داشت. بنا به نوشته وی ، شهر مزبور در آن زمان در حوالی ریاست سیوستان (سیوهن) واقع بود (۴۳) دیبارجہ یکی از قدیمترین شهرهای سند بوده است. بیگلار خان در زمان حبیب الله بر آن شهر حمله آورده ، آن را تاراج کرده و به یغما برد (۴۴). در دوره انگلیسیان آن شهر به بخش (تعلقه) مورو شامل گشت. در آنجا خانواده های کوریجه و دیبارجہ به کثرت سکونت داشتند (۴۵) . اکنون شهر دیبارجہ به فاصله چهار میل به طرف غرب شهنون جتوئی قرار دارد و با راههای گوناگون به دیگر شهرها و روستاها ارتباط دارد. حبیب الله کوریجو یکی از دانشمندان گمنام روزگار تیموریان بوده است . در تذکره های معاصر نیز از او یاد نشده است . غیر از کتاب مزبور وی کتابی دیگر با عنوان بهارستان به جواب « گلستان » نیز نسخه برداری کرده است. نور الدین عبدالرحمان جامی بهارستان را به جواب گلستان سعدی نگاشته است . حبیب الله آن کتاب را در سال ۱۰۸۲ هـ . ق ماه آوریل ۱۶۷۱م برای میان نهال نسخه برداری کرده است. ضمناً نهال را برخوردار نوشته و برای درازی عمرش دعا هم کرده است (۴۶) . نسخه کتاب مزبور در مؤسسه سندشناسی نگهداری می شود. تا اکنون از اثر خود وی اطلاعاتی در دست نیست و نام وی فقط توسط دو کتاب یاد شده به ما رسیده است . میان حبیب الله کتابی در سال ۱۰۱۷ هـ ق و کتاب دیگری در سال ۱۰۸۲ هـ ق نسخه برداری کرده است.

باتوجه به سالهای مزبور می توان درباره زندگانی وی چنین شرح داده شود. وی در کتاب تاریخ سند (سال ۱۰۱۷ هـ ق) نام خود را حبیب الله کوریجو آورده و در حالی که در کتاب بهارستان به جواب گلستان نامش ملا حبیب الله بن ملاهال عرف کوریجو آمده است . یعنی وی نام های خود و پدرش را « ملا » گفته است. پیدا است که او و خانواده وی به علم و

دانش اشتغال داشت. با توجه به کتابهای مزبور عقیده بر آن است که وی در حدود سال ۹۹۲ هـ ق / ۱۵۸۴ م متولد شد. در آن زمان در بيله یکی از مراکز مهم علم و دانش به شمار می رفت. به احتمال وی در همانجا تحصیلات خود را فرا گرفته و سپس با مدرسه دیگری وابسته شده باشد. او در ماه محرم الحرام ۱۰۸۲ هـ ق / آوریل ۱۶۷۱ م کتاب دیگری نسخه برداری کرد و به احتمال وی پس از آن در سن نود سالگی چشم از این جهان فانی بسته باشد.

اینک سوالی پیش می آید آیا ملا حبیب الله با میر معصوم وابستگی داشت. در مطالب پیش گفته ذکر شده است که میر معصوم در سال ۹۹۸ هـ ق / ۱۵۹۱ م جاهای در بيله ، کاکری و چاندکه را به ملک خود در آورده بود. وی بر خلاف رسوم و روایات صاحبان ملک دوره تیموریان ، صاحب اخلاق جداگانه ای بود. وی روابط ویژه خود را با کشاورزان ، عامه مردم ، قبیله های مختلف برقرار کرده بود. ملک خود را ترمیم و اصلاح کرد و هر قطعه آن را آباد کرد و بدین ترتیب شهرت بسزایی به دست آورد (۴۷) (در آن روزگار در بيله و دیبارج به شهرهای آباد و مساعد به شمار می رفتند. در حالی که کند یارو، مورو و نوشهرو در زمان بعد به معرض وجود آمد. میر معصوم علاوه از امیر ، صاحب ملک ، دانشمند و سراینده و تاریخ نویس نیز بود. بنابر این بدیهی است وی در آن روزگار با دانشمندان ، نویسندگان و سراینندگان روابط دوستانه داشت. وی تا زمان وفات خود ملک مزبور را در تصرف خود داشت و سپس فرزندش میر بزرگ صاحب آن قرار یافت. بنابراین امکان دارد ملا حبیب الله با میر معصوم وابستگی داشته باشد (۴۸) (این هم احتمال دارد که میان حبیب با میر بزرگ فرزند میر معصوم تعلق داشته باشد. همچنین وی کار نسخه برداری را به ملاحیب سپرده باشد تا وی از روی نسخه میر معصوم یک نسخه خوب آماده کند. ملا حبیب الله کوریجه این کار را در سال ۱۰۱۷ هـ ق به تکمیل رساند و نسخه مزبور به خانواده میر معصوم یا باید بگفت ، به میر بزرگ تحویل داد. ثبوت واثق آن، این است که نسخه حبیب الله به جای خانواده کوریجه در ملکیت خانواده معصومی قرار یافته بود. بنابه اطلاعاتی در دست ، نسخه مزبور تا شش نسل بعدی در خانواده میر معصومی نگهداری می شد.

نسخه مزبور در بهاولپور

این امر به اثبات رسیده است که نسخه مزبور تا شش نسل بعدی در خانواده میر معصوم یعنی میر اسد الله (ثانی) نگهداری شده است. روی صفحه آخر نسخه (ص ۳۱۶) یادداشتی از شخصی چنین گواهی می دهد:

« بتاریخ بست هفتم ۲۷ ماه ربیع الاول ۱۱۹۶ در بلده شکارپور به مطالعه در آمد و باتمام رسید ، کتاب مذکور میر اسد الله معصومی عنایت...»

ضمناً فهرست نگار دانشگاه پنجاب سال ۱۰۹۶ هـ ق را درج کرده (۴۹) و حسام الدین راشدی نیز آن را تأیید نمود (۵۰) از روی آن می توان گفت که شخصی نسخه مزبور را از میر اسد الله ثانی گرفت و در سال ۱۱۹۶ هـ ق در شکارپور مطالعه کرد و در این زمینه یادداشتی تحریر کرد که در سطور بالا ذکر شده است.

نام میر اسد الله در آن تحریر آمده است و او در شهر مراد آباد با میر علی شیر قانع ملاقات کرده بود. قانع بنا به آرزویش برای آن بزرگ « ساقی » تخلص و « اسد الله ساقی کوثر » سجع گفته است. میر اسد الله بعد از مراد آباد به تنه نیز آمده بود. و در آنجا نیز با میر قانع دیدار کرد. میر او را « جوانی با وضع » نوشته است و در همانجا دوستی او را با حکیم یعقوب خان نیز یاد کرده است. میر اسد الله از دانشمندان و سرایندگان به شمار می آمد. قانع بیتی از او را به عنوان نمونه نقل کرده که بدین قرار است :

مست گردم زباده کوثر اسد الله ساقیم باشد (۵۱)

میر علیشیر در سال ۱۱۸۱ هـ ق / ۱۷۶۱ کتابی با عنوان « تحفة الکرام » نگاشت. وی در آنجا چنین آورده است که میر اسد الله هنوز به قید حیات است (۵۲) و آن بزرگ تا پانزده سال بعد از آن نیز زنده بود و این امر از روی یادداشت پایان نسخه حبیب الله کوریجو به اثبات می رسد. یادداشت مزبور را شخصی روز ۲۷ ربیع الاول ۱۱۹۶ هـ ق در شکارپور نوشته بود.

شادروان راشدی در شجره میر معصوم ، میر اسد الله اول را « اسد الله ساقی کوثر گفته است و نیز برایش « ساقی » تخلص و اسد الله ساقی کوثر سجع گفته است (۵۳) در واقع اسد الله ساقی کوثر همان میر اسد الله ثانی بود درست همچنانکه میر علیشیر قانع نگاشته است (۵۴)

نسخه خطی تاریخ معصومی ، دستنوشته حبیب الله کوریجو تا سال ۱۱۹۶ هـ. ق / ۱۷۸۲م در خانواده معصومی نگهداری می شد و سپس آن نسخه در چه زمان و چگونه از دست آن خانواده بیرون رفت ، درباره آن اطلاعات کافی در دست نیست منطقه سند نیز در آن روزگار اوضاع نامساعد داشت. در میان خانواده های کلهوره و تالپور جنگهای شدید رخ داده بود. بالاخر یک سال بعد از آن تالپوران سند را تحت تصرف خود در آوردند . در پایان نسخه یادداشت سوم نیز یافت می شود که غیر واضح و ناخوانا بوده است . بنابر این آن یادداشت به هیچ وجه به درد نمی خورد. زد و خوردهای کلهوره و تالپور و نیز یورش های افغانان سند را بسیار لطمه رساند. به احتمال زیاد در همان دوره پُراشوب نسخه حبیب الله کوریجو از دست خانواده میر معصوم در رفت و بالاخر از منطقه سند هم بیرون شد. ما پس از یک قرن و ربع در سال ۱۳۲۴ هـ ق / ۱۹۰۶م حضور نسخه مزبور در شهر بهاولپور کتباً تصدیق می شود.

ترجمه اردویی تاریخ معصومی

کهن ترین نسخه خطی تاریخ معصومی در چه زمان و چگونه و نیز پیش چه کسی رسیده بود ؟ این گونه سوالها همیشه پیش می آیند در آن زمان دانشمند هندی بنام آقا سلطان میرزا در بهاولپور حضور داشت ، به یقین باید گفت ، وی به دربار داودپوته وابستگی داشت. هنگامی که سلطان میرزا نسخه حبیب الله را به دست آورد، بر مبنای همان نسخه ترجمه اردویی تاریخ سند را آغاز کرد. وی ترجمه مزبور را در روز چهارشنبه ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۶م به تکمیل رساند.

سلطان میرزا فرزند آقا فدا علی بیگ بن آقا فضل علی بیگ بود . برادر بزرگش آقا میدو علی بیگ رسالدار توپخانه سلطنت اوده (هند) بود. مترجم درباره ترجمه کتاب چنین گفته است : « وی از مدتی زیاد آرزو داشته که ترجمه همچین کتابی را انجام دهد تا نام او به یادگار بماند» (۵۵)

آن ترجمه به صورت نسخه خطی در دست است و درباره چگونگی نسخه چنین آمده است :

شماره نسخه خطی : ۵۲۶

اندازه کتاب : ۶۰۵ × ۵

تعداد صفحات : ۲۶۱ و هر صفحه مشتمل بر ۲۰ سطر
خط: نستعلیق ، کاغذ : انگلیسی ، ترجمه: آقا سلطان میرزا نستعلیق ، کاغذ
ترجمه : ۱۳۲۴ هـ ق / ۱۹۰۶م (۵۶) ترجمه اردویی تاریخ معصومی به چاپ
نرسید. نسخه خطی آن در کتابخانه نواب سالار جنگ مرحوم حیدرآباد دکن
نگهداری می شود.

نسخه خطی تاریخ معصومی در کتابخانه دانشگاه پنجاب

بنابه اطلاعاتی در دست ، قدیمترین نسخه خطی پیشگفته تا سال
۱۹۰۶م در بهاولپور وجود داشت و در ماه ژوئن ۱۹۱۴م به کتابخانه دانشگاه
پنجاب رسید و در آنجا به شماره ردیف ۱۶ ثبت شد . ما درباره آن نسخه
نخستین بار از روی فهرست نسخه های خطی فارسی ، عربی و اردوی
کتابخانه دانشگاه پنجاب ، از سید محمد عبدالله اطلاع به دست آوردیم .
فهرست مزبور در سال ۱۹۴۲م در لاهور منتشر شده بود. نسخه مزبور در چه
زمانی و چگونه در لاهور رسید ، ما درباره تفصیل آن نمی دانیم . دکتر
داودپوته در سال ۱۹۳۸م تاریخ معصومی را به گونه معتبر چاپ کرده بود. گویا
وی نیز درباره آن نسخه قدیم اطلاع نداشت وی بر اساس نسخه ۱۰۴۵ هـ . ق
کتاب مزبور را تصحیح کرده و آن نسخه را از کیمبریج (انگلیس) خریداری
کرده بود . روز ۳۰ اوت ۱۹۷۱م در جهت استفاده دانشمندی میکروفیلمی از آن
نسخه قدیم آماده شده بود . رویداد سفر آن نسخه را می توان از روی
یادداشتهای صفحه نخست آن و بعضی از فهرست نسخه های خطی دریافت
کرد.

دانشمندان منطقه سند پس از مدتی زیاد درباره آن پی بردند (۵۷)
حسام الدین راشدی در کتاب خود باعنوان « میر معصوم بکهری » آن را یاد
کرده است.

کهن ترین نسخه خطی تاریخ معصومی به مدت ۹۴ سال در منطقه
پنجاب ماند واینک پیش چشم این بنده است و بدون هیچ تحریف ، ترمیم و
تصحیح منتشر می شود.

در این گفتار کوشش شده است که دربارهٔ احوال و آثار میر معصوم و چاپها و تصحیح و ترجمه های کتاب تاریخ سند را در اینجا به گونه اختصار ارائه داده شود. در آینده نیز دربارهٔ میر معصوم کارهای تحقیقی و پژوهشی انجام خواهد شد و بعضی از جنبه های زندگانی وی که هنوز روشن نیستند، مورد توجه دانشمندان قرار خواهند گرفت. خداوند متعال بهتر می داند.

حواشی و تعلیقات

- ۱ - میرعلی شیر قانع: تحفة الکرام : اختر رضوی ، ص ۳۹۱ - ۳۹۲ سندهی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۹.
 - ۲ - تاریخ معصومی ترجمهٔ اردو : اختر رضوی ، مقدمه ص ۲ ، سندهی ادبی بورد ، کراچی ۱۹۵۹.
 - ۳ - سید حسام الدین راشدی : میر محمد معصوم بکھری ، ص ۴۵ - ۵۰ ، سندهی ادبی بورد ، حیدرآباد ۱۹۷۹م.
 - ۴ - تاریخ معصومی ترجمهٔ اردو : اختر رضوی ، ص ۲۷۵ ، ص ۲۸۰.
 - ۵ - میر محمد معصوم بکھری ، باب دهم اور باب یازدهم ، صفحات مختلف
 - ۶ - تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۳۴۷.
 - ۷ - تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۳۴۷.
- دکتر محمود الحسن باتوجه به تحریر میر معصوم ، آن تاریخ را نپذیرفته است . بنا به تحقیق او میر معصوم بروز ۱۴ ماه شوال ۹۹۹ هـ ق / ۵ اوت ۱۵۹۱ در بکھر رسید.

**(History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh, pp. 193-4
Footnote No.3, Institute of Sindhology, 1972)**

- ۸ - میر محمد معصوم ، بکھری ، ص ۱۸۱ ، در تحفة الکرام (چاپ راشدی ، ص ۲۵۵) محرم ۱۰۰۰ هـ ق درج شده است.
- ۹ - میر محمد معصوم بکھری ، ص ۱۸۵ - ۱۹۰.
- ۱۰ - یوسف میرک: تاریخ مظهر شاهجهانی ، تصحیح سید حسام الدین راشدی ، حواشی ، ص ۲۸ ، سندهی ادبی بورد ، حیدرآباد ۱۹۶۲م.
- ۱۱ - تاریخ معصومی ، اردو ، مقدمه ص ۶. سال رسیدن میر معصوم در قندهار ۱۰۰۴ هـ ق آورده شده است در واقع درست ۱۰۰۳ هـ ق بوده است و در همان سال به او منصب «ارھائی صدی» اعطا گردید.

۱۲ - میر محمد معصوم بکھری ، ص ۲۱۳ - ۲۱۴. در نسخه های خطی تاریخ سنده از میر معصوم ، کاتبان تاریخ وفات میرزا جانی بیگ را از یکدیگر جداگانه نوشته اند. در حالی که تاریخ وفات درست وی ۲۷ رجب ۱۰۰۹ هـ ق است (مکی نامه ، ص ۵۱۹)

13 - i. Riazul Islam: Indo-Persian Relations, pp. 65-67, Tehran, 1970.

ii. Jamshed K. Choksy and M. Usman Hassan: An Emissary from Akbar to Abbas I – Inscriptions, Texts, and the Career of Amir Muhammad Masum, Journal of the Royal Asiatic Society, April 1999, London.

14 - M.H. Siddiqi: Taqi-ud-Din Kashi's Account of Mir Muhammad Masum Bakhari, Journal of the Punjab University Historical Society , Vol . XIII , Part iv, 1965.

۱۵ - تقی اوحدی در تذکره خود میر معصوم را یاد کرده است ، اما ما درباره آن فعلاً اطلاع نداریم.

۱۶ - میر محمد معصوم بکھری ، ص ۲۷۳ - ۲۷۸.

۱۷ - ذخیره الخوانین ، جلد اول ، ص ۲۰۴ ، کراچی ۱۹۶۰.

۱۸ - مائر الامراء، مترجمه : محمد ایوب قادری ، جلد سوم ، ص ۲۷۶ ، لاهور ۱۹۷۰.

۱۹ - i - میر علی شیر قانع : مقالات الشعراء تصحیح : سید حسام الدین راشدی ، ص ۷۹۸ - ۸۰۳ ، سندھی ادبی بورڈ کراچی ، ۱۹۵۷م.

ii - تحفة الکرام (اردو) ، ص ۳۹۲ - ۳۹۳.

۲۰ - مقالات مولوی محمد شفیع ، جلد اول ، ص ۳۸۰ ، لاهور ، سال ؟

۲۱ - سید محمد معصوم بکری : تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی ، به تصحیح : عمر بن محمد داؤد پوته ، ص یز ، بمبئی ۱۹۳۸.

۲۲ - میر محمد معصوم بکھری ، ص ۲۸۱ - ۲۸۶.

23 - M. H. Siddiqi: History of the Arghuns and Tarkhans of Sindh, Introduction, p.5, Institute of Sindhology, 1972.

۲۴ - i - خواجہ نظام الدین احمد : طبقات اکبری ، اردو ترجمه : محمد ایوب قادری ، جلد دوم ، ص ۵۴۴ ، اردو سائنس بورڈ ، لاهور ۱۹۹۰م.

ii - ملا عبدالقادر بدایونی : منتخب التواریخ ، اردو ترجمه : محمود احمد فاروقی ، ص ۷۶۲ - ۷۶۴ ، شیخ غلام علی ایند سنز ، لاهور ۱۹۶۲م.

۲۵ - تاریخ معصومی ، اردو ، ص ۱۹ ، مقدمه .

26 – H. Cousens: The Antiquities of Sindh, p. 151, 1929, reprint, O.U.P.Karachi, 1975.

27 – The Antiquities of Sindh, p. 154.

۲۸ – تاریخ مظہر شاہجہانی ، ص ۴ – ۵ ، ۱۹۶۲ م.

۲۹ – تاریخ مظہر شاہجہانی ، ص ۴.

۳۰ – اطلاعاتی دربارهٔ ساختمانهای میر معصوم ، از کتاب راشدی گرفته شده است (میر محمد معصوم بکھری ، باب بیست و چهارم)

۳۱ – میر محمد معصوم بکھری ، باب سی ام.

32 – Discovery of Persian Inscription attributed to Mir Muhammad Masum Al-Bakhri, at Pir Lakha near Khuzdar in Baluchistan, Journal of the Pakistan Historical Society , Karachi, March 2006.

۳۳ – حسام الدین راشدی در کتاب خود با عنوان « میر معصوم بکھری » (در باب بیست و سوم) آثار علمی میر معصوم را گرد آورده و در باب بیست و نهم اشعار پراکنده وی را نقل کرده است.

۳۴ – پیش از چهل سال از میر معصوم ، سید میر محمد پورانی در سال ۹۶۸ هـ ق کتابی با عنوان نصرت نامہ ترخان نگاشته است کہ اکنون بہ ہمت دکتر انصار زاہد خان منتشر شدہ است (۲۰۰۰ م). در این کتاب دربارهٔ ارغون ہا و ترخان ہا بہ تفصیل آمدہ است.

۳۵ – تاریخ سند معروف بہ تاریخ معصومی ، تصحیح : عمر بن محمد داود پوتہ، ص کہ – کز ، بمبئی ۱۹۳۸ م.

۳۶ – میر محمد معصوم بکھری ، ص ۳۲۲ – ۳۲۵.

37 – Sindh Under the Mughuls , p. Islamabad, 1990.

۳۸ – در اینجا پس از تصحیح جزوی ، تفصیلات نسخہ های خطی مہم تاریخ معصومی از کتاب راشدی گرفته شدہ است . (میر معصوم بکھری ، ص ۳۲۵ – ۳۲۶)

39 – S.M. Abdullah: A Descriptive Catalogue of the Persian , Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library, p. 106, Lahore, 1942.

۴۰ – پژوهشگر معروف دکتر عارف نوشاہی دربارهٔ آثار چاپی فارسی شبہ قارہ تحقیق می کند. وی نیز درباره چاپ قدیم تاریخی معصومی اطلاعی نداشت.

۴۱ – دکتر نبی بخش خان بلوچ دربارهٔ این ترجمہ اختلاف نظر داشتہ است . وی گفتہ است کہ شخصی از روی ترجمہ انگلیسی مالیت ، این کتاب را بہ اردو ترجمہ

کرده است که غالباً در لاهور انتشار یافته است (تاریخ معصومی ، ترجمه سندهی ، تمهید ، ۱۹۵۳م) وی پس از چند سال در این مورد چنین گفته است که معلوم نیست آن ترجمه چاپ شد یا خیر (تاریخ معصومی ، اردو ، پیش لفظ ، ۱۹۵۹م) بنا به عقیده بنده ، ترجمه مزبور منتشر نشده است.

42 – A Descriptive Catalogue of the Persian , Urdu, and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library, p. 106, Lahore.

۴۳ – تاریخ سند ، ص ۳۱۶ (برگ ۱۵۸)

۴۴ – بیگلارنامه ، ص ۱۳۴ – ۱۳۹ ، سندهی ادبی بورد، حیدرآباد ، ۱۹۸۰م.

45 – A. W. Hughes: Gazetteer of the Province of Sindh, P. 152, London 1876, reprint Karachi 1996.

۴۶ – فهرست نسخه های خطی موسسه سندشناسی ، ص ۱۷۲ ، ۱۹۸۰، سندھالوجی ، تهیه کننده : مولانا محمد صدیق مائر سندهی و قاری امان الله عباسی.

۴۷ – تاریخ مظهر شاهجهانی ، ص ۱۱ – ۱۳.

۴۸ – میر محمد معصوم بکھری ، ص ۳۷۹ – ۳۸۰

49 – A Descriptive Catalogue of the Persian , Urdu and Arabic Manuscripts in the Punjab University Library , p. 106 Lahore.

۵۰ – میر محمد معصوم بکھری ، ص ۳۲۵.

۵۱ – مقالات الشعرا ، ص ۲۶۷ ، تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ۴۰۶.

۵۲ – تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ۴۰۶.

۵۳ – میر محمد معصوم بکھری ، ص ۳۷۳ – ۳۷۷.

۵۴ – تحفة الکرام ، اردو ترجمه ، ص ۴۰۶.

۵۵ – نصیر الدین هاشمی : فهرست توضیحی نسخه های خطی اردویی کتاب خانه نواب سالار جنگ ، ص ۸۲۱ ، حیدر آباد دکن ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۷م.

۵۶ – ایضاً ، ص ۲۱ – ۸۲۲.

پژوهشگر معروف دکتر اختر راهی نیز درباره آن ترجمه اطلاع داده است . (ترجمه های متون فارسی به زبانهای پاکستانی ، ص ۱۷۲ ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، ۱۹۸۶م.

۵۷ – میر محمد معصوم بکھری ، ص ۳۲۵.

ادب امروز ایران

داستان کوتاه

مرخصی

به تمام افراد گردانمان ، از جمله خودم ، پانزده روز مرخصی داده بودند. وقتی آمدم خانه ، دیدم اگر به آقایم و مخصوصاً ننه ام بگویم که مرخصی آمده ام و باید بعد از پانزده روز برگردم جبهه ، دیگر مرا ول نخواهند کرد. چه بسا مرخصی را به کامم تلخ کنند و آخر سرهم ، ننه ام نگذارد برگردم. برای همین ، هر وقت سؤال می کردند که : « باز هم به جبهه می روی یا نه ؟ یا تسویه گرفته ای ؟... » در جواب یا می خندیدم یا حرف را عوض می کردم و می گفتم : « چرا امسال درختمان میوه کم داده است ؟ » و یا « اتاق چقدر پشه دارد! » یا « خوردنی داری ننه؟ » و از جواب دادن طفره می رفتم. ولی آخر تاکی ؟ بالاخره باید می فهمیدند.

پانزده روز مرخصی ام مثل باد گذشت. دیگر زمان رفتن بود. آن روز صبح باید ساعت ۹ جلوی در پادگان بودیم تا از همانجا به جبهه اعزام شویم. خوب به یاد دارم، وقتی از خواب بلند شدم، عزا گرفته بودم که چطور به ننه ام حالی کنم که باید به جبهه برگردم. الحمد لله آقایم صبح زود، مثل هر روز، رفته بود دکان. دست و صورتم را شستم ، نان و چایی را خوردم و منتظر موقعیت مناسب شدم.

سریک فرصت خوب که ننه ام رفت سبزی بخرد، ساکم را برداشتم و مشغول جمع کردن لباسهایم شدم. هول بودم. داشتم تندتند لباسها و کتابهایم را توی ساک می چپاندم که ننه ام پاورچین پاورچین مثل اجل معلق بالای سرم حاضر شد و گفت:

- کجا؟

جا خوردم. می دانستم اگر بگویم به جبهه می روم، دست و پایم را
 غل و زنجیر می کند و باعث ناراحتی هر دویمان می شود. گفتم :

- برای مدت کوتاهی می خواهم بروم این بغل مغلها...
 ننه ام که از دست من کلکهای زیاد و جورواجوری خورده بود، با
 سوء ظن نگاهم کرد و گفت:
 برای یک مدت کم؟!
 گفتم:
 - آره!
 - پس حق نداری بیشتر از یک شلوار و یک پیراهن ببری.
 - برای چی؟
 - مگر می خواهی هر دقیقه لباس عوض کنی و پز بدهی؟
 راست بگو بچه، کجا می خواهی بروی؟
 روی کف اتاق ، یک عالمه شلوار ، جوراب ، کت و ... و لو شده
 بود.
 همین جور که لباسهایم را سوا میکردم و تندتند توی ساک می چپاندم،
 گفتم :

- می دانی ، راستش ...
 کمی من و من کردم، دیدم هوا پس است و جای ماندن نیست.
 دسته ساک را سفت توی مشتم گرفتم ، یک مرتبه مثل فنر از جا پریدم و
 دویدم طرف در حیاط تا به کوچه فرار کنم. اما ننه ام دستم را خواند و
 زودتر دوید طرف در حیاط کلون را انداخت و پشت به در ، مثل شیر ژیان
 ایستاد. دهانم از تعجب بازمانده بود. خودمانیم، ننه ام یک پارچه چریک بود.
 و ما خبر نداشتیم ، ها! ننه به حرف آمد و گفت :

- این بغل مغلها می خواستی بروی ، آره ؟ ارواح مرده هات ! مگر من این وسط بوقم؟ سه ماه جبهه بودی، بس است ! به اندازه خودت ثواب برده ای ! دیگر نوبت آنهایی است که بچه ها ایشان را لای پنبه خوابانده اند...
به ساعت نگه کردم. نزدیک ۸ بود . گفتم:

- ننه جان! تو را خدا ولم کن ، بگذار مثل بچه آدم خداحافظی کنم و بروم.

ننه ام از توی آستینش کلیدی بیرون آورد و در حیاط را قفل کرد و گفت:

- نمی گذارم!

- ننه ! در را قفل نکن! خوب است خدا سر پل صراط، یقه ات را بچسبد و در بهشت را به رویت قفل کند و بگوید: نمی گذارم بروی، آره خوب است ؟

ننه ام که گوشش از این حرفها پُر بود، گفت :

- اگر او خداست - که قربان کرمش بروم - این کار را نمی کند. به تو هم مربوط نیست که توی کارش دخالت کنی.
هی صحبت کردم و گفتم:

- ننه ، ساعت را ببین ! دیر شد! ... فلان است ... بهمان است ...
دیدم گوشش به این حرفها بدهکار نیست.

همین طور که با صحبتهایم سرش را گرم می کردم، بندهای پوتینم را هم بستم و آنها را انداختم گردنم و در یک لحظه از جا پریدم . ساکم را از سر دیوار پرت کردم توی کوچه ، و مثل گربه ، درخت خانه مان را گرفتم و رفتم بالا. از آنجا خودم را به لبه دیوار رساندم. روی چینۀ دیوار ایستادم و توی کوچه را نگاه کردم. دیدم یکی از همسایه هایمان ، سرش

را گرفته است و دارد ناله می کند. کله اش را بلند کرد، ساک را نشانم داد و گفت:

- خدا گردنت را بشکند! این ساک مال تو بود ، زدی توی سرم؟
گفتم :

- می بخشید! از دستم در رفت.
و حسابی عذر خواهی کردم. ننه ام از توی حیاط، هی داد و بیداد و ناله و نفرین می کرد.

روی لبه دیوار نشستم و همین طور که پوتینهایم را می پوشیدم، گفتم:

- ننه جان! حالا که دارم می روم ، حلالم کن .

تا این حرف را زدم، عصبانی شد و گفت:

- بیا پایین! به خدا شیرم را حرامت می کنم!

بعد آرام شد و با مهربانی گفت:

- آخر فکر من بدبخت را هم بکن ! بیا پایین ! آفرین! مرحبا!...

گفتم :

- بچه گول می زنی ننه؟ بین من رفتم ، از سرم بگذر. اگر بدی ،

خوبی دیدی، حلال کن. زندگی است دیگر ، یک وقت دیدی یک

تیر آمد و جایی برای نشستن ، غیر از سر و کله من پیدا نکرد.

ننه ام جوش آورد. جارو را توی هوا تکان داد و گفت :

- ان شاء الله با اردنگی از جبهه بیرون ت کنند!

- ننه ارواح رفتگان داد نزن! بد است ! مردم می گویند چه خبر شده

است!... تا یادم نرفته ، بگویم که از جانب من ، آقا و بقیه فامیل و هرکسی را

که دوست داری، سلام برسان. بگو وقت نشد خداحافظی کنم.

بندهای پوتینم را بستم و گفتم :

- خوب ننه ، دیگر وقت خداحافظی است.

بغض ننه ام ترکید و اشکهایش راه افتاد. گفت :

چرا اذیتم می کنی؟ خون کردی جگرم را با این کارهایت ! از بچه های مردم یاد بگیر.

- دلم نمی آمد ولش کنم و بروم. می خواستم بایستم و باهاش کمی حرف بزنم، دیدم او همین طوری که دارد گریه می کند، دنبال کلید خانه هم می گردد. فهمیدم نقشه کشیده تا گیرم بیندازد. مثل رعد از سر دیوار پریدم پایین. ساک را روی کولم انداختم و دوان دوان رفتم طرف خانه عباس و بقیه برو بچه ها .

ساعت تقریباً ۹ بود که به پادگان رسیدیم. آنجا غوغایی برپا بود . توی جمعیت به این طرف و آن طرف سرک می کشیدم که بینم آقا و ننه ام آمده اند یا نه. الحمدلله نیامده بودند. دیگر رفتنی شده بودم. با خودم گفتم : « دزفول که رسیدی، یک تلفن به آقا بکن و همه چیز را به او بگو.» سوار اتوبوس شدیم تا ما را به راه آهن ببرند. حرکت که کردیم ، نفس راحتی کشیدم. دیگر خرم از روی پل گذشته بود.

اتوبوس جلوی در راه آهن نگاه داشت. پیاده شدیم و رفتیم طرف قطار . خواستم سوار قطار بشوم که صدای آشنایی به گوشم خورد. سرم را برگرداندم . از صحنه ای که دیدم ، چیزی نمانده بود غش کنم. آقایم و ننه ام و ننه بزرگم ، به همراه عمو و داداشها و خواهرهای قد و نیم قدم و... و خلاصه یک ایل آدم ، آنجا روبروی من ، همه گوش تاگوش ، ریش تا ریش و چادر تا چادر ، قطار ایستاده بودند. چند نفری هم به خیال اینکه صف سوار شدن به قطار بعدی است ، رفته بودند توی صف و ایستاده بودند. بی اختیار ایستادم و به آن منظره نگاه کردم. آقایم گفت:

- بیا ، بیا اینجا!

- می ترسیدم جلو بروم ، هجوم بیاورند و بریزند سرم و دست و پایم را ببندند و ببرند خانه . گفتم:
- از همین جا خداحافظی می کنم ، وقت کم است.
- آقایم که موضوع را فهمیده بود ، گفت :
- نترس ! کاری باهات نداریم. آمده ایم باهات خداحافظی کنیم . تو بی معرفت که نیامدی.
- آهسته و با ترس ولرز رفتم جلوی ننه ام ایستادم. چشمهای ننه ام پُر از اشک بود. به من نگاه کرد و گفت :
- بیا برویم بچه ! به خودت رحم نمی کنی ، به ما رحم کن...
- بعد رو به آقایم کرد و گفت :
- تو هم یک چیزی بهش بگو! همین جور نیست !
- آقایم کلاهش را کمی عقب داد، جلوی سرش را خاراند و گفت :
- خودش عقل دارد ، می فهمد . فردا که من و او را با هم توی یک قبر نمی چپانند! مادر با عصبانیت حرف او را برید و گفت :
- خوبه! خوبه ! با همین حرفهایت بود که شیرش کردی. همه اش تقصیر تو است.
- و بعد زد زیر گریه ، و آقایم را نشان داد و گفت :
- بچه ! حرفهای آقایت را ول کن ، گوش نده . کمک به ننه هم خودش یک جبهه است ، بیا برویم.
- آقایم با خنده ، رو به ننه ام کرد و گفت :
- بسه زن ! اینقدر آبغوره نگیر!
- ننه ام برگشت و چپ چپ به او نگاه کرد. آقایم خنده اش را خورد و دیگر حرف نزد. ننه ام دوباره صحبت را از سر گرفت. بلندگوی راه آهن

اعلام کرد که : قطار تهران - اهواز هم اکنون از روی سکوی... در حال حرکت است. از مسافران عزیز...» گفتم:

- ننه ، دارد دیر می شود، باید بروم.

بعد دست به گردنش انداختم و صورت خیس از اشکش را بوسیدم . ننه ام که می دید حرفهایش در من اثر نکرده ، گفت:

- اگر این همه روضه را برای سنگ می خواندم ، دلش آب می شد و گریه می کرد، ولی تو...

و حرفش را خورد. رویم را بوسید. بعد، بقچه کوچکی را به من داد و گفت:

- یک خورده خوردنی است ، برای توی راحت گذاشته ام.

بقچه را گرفتم و به طرف آقايم رفتم تا با او خداحافظی کنم. همانطور که با او روبوسی می کردم، مواظب حرکاتش هم بودم که یکبار دست نیندازد، میچ یا گردنم را بچسبد و برم گرداند خانه. تند ماچ می کردم و سرم را عقب می آوردم. آقايم که گویا بو برده بود ، گفت:

- داری دعوا می کنی یا روبوسی؟ آخر کله خراب ! بی خداحافظی سرت را می اندازی پایین ، می روی حالا؟ اگر ننه عباس راهنمایی نمی کرد و دم پادگان به ما نمی گفتند که می آید اینجا، کجا پیدایت می کردم؟

- بعد سرم را بوسید و گفت :

- نامه ، نامه یادت نرود! بالله دستت نمی شکند. اگر توانستی از تلفن هم

کوتاهی نکن.

با یک یک افراد خداحافظی کردم. رفتم سوار قطار بشوم که ننه ام

صدایم زد و گفت :

-مواظب خودت باشد بچه! سرما ندهی خودت را! از غذایت هم کم و کسر نگذار. توی حمله هم « وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ... »^(۱) را زیاد بخوان تا ان شاء الله دشمنانت کور بشوند... سپردمت به خدا.

سوار قطار شدم، قطار سوتی کشید و آرام آرام به راه افتاد. ننه ام دوباره زد زیر گریه. آقايم آرام به دست به او زد و چیزی گفت. ننه ام در حالی که اشک از چشمهایش جاری بود، لبخندی زد. قطار از آنها دور و دورتر می شد. صدای آقايم توی بقیه سر و صداها گم شد، داشت یک چیزی می گفت. قطار رفت و رفت. دیگر آقايم و ننه ام به اندازه یک نقطه شده بودند. نقطه ای که تمام قلبم را گرفته بود. اشکهایم روان شدند. دست خودم نبود که گریه می کردم. باد گرم، دست خود را بر صورت و چشمهایم می کشید. انگار می خواست اشکهایم را پاک کند تا دیگران اشکهایم را نبینند. آنقدر نگاه کردم تا محوطه راه آهن با قطارها و واگنهای باری اش از نظرم محو شدند.

به کوپه مان برگشتم. بچه ها شلوغ می کردند و کوپه را روی سرشان گذاشته بودند. از دلم غم را هل دادم بیرون و مشغول صحبت و شوخی با بچه ها شدم.

پاورقی:

۱ - آیه معروفی که رزمندگان موقع حمله بر علیه دشمن می خوانند:
وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَیْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاعْشِيْنَاهُمْ فَهْمَ لَایْبَصْرُوْنَ .

بین آنان (کفار) از پیش رو و از پشت سرشان سدّی قرار داده پس پرده ای به دورشان کشیدیم و در نتیجه آنها نمی توانند اطراف خود را ببینند.

شعر

عزیز الله زیادی^۱

خدای مهربان را می شناخت

خاک را و آب ها را ، انس و جان را می شناخت
مثل چشم روز پیدا و نمان را می شناخت
قاسطین و مارقین و ناکثین را می شناخت
از همان آغاز هم این را هم آن را می شناخت
خط به خط امروز و فردای جهان را می شناخت
مهربان بود و خدای مهربان را می شناخت
راز و رمز خوب و زیبایی بیان را می شناخت
با بهاران آشنا بود و خزان را می شناخت

او، تمام راه های آسمان را می شناخت
هیچ چیزی از نگاه ساده اش پنهان نبود
خوب می دانست اسرار وجود و غیب را
آنکه حقش را گرفت و اینکه فرقهش را شکافت
دور از او نقطه ای از خط این عالم نبود
ابر انصاف و مروت بود و عدل و عاطفه
مرد میدان بود ، میدان شجاعت، مرد جنگ
غیر حق هرگز نرفت و غیر حق هرگز نگفت

مرتضی امیری اسفندقه^۲

دعا

خالی نگاه گرم تو از التماس باد
سرشار از طراوت گل های یاس باد
شولای آفتاب، تنت را لباس باد
غم، عابری شکسته دل و ناشناس باد
با من، نگاه روشن تو در تماس باد

چشمان باشکوه تو ، دور از هراس باد
دیوار خانه باغ* تو ای نبض نوبهار
عریان مباد قامت نیلوفرانه ات
در کوچه های قلب تو ای شط با نشاط
تاریک می شود دل غربت به دوش من

۱ - عزیز الله زیادی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۵۷ .

۲ - مرتضی امیری اسفندقه ، گزیده اشعار مرتضی امیری اسفندقه ؛ ناشر : نشر تکا ؛ چاپ اول ،

۱۳۸۷، ص ۲۲ .

* - خانه باغ در خراسان به خانه ای که در باغ بنا شده است اطلاق می شود.

حسین اسرافیلی^۱

لاله در لاله

بال پرواز تو در خون و مرا بینایی
 علم خون تو با هیأت عاشورایی!
 لاله در لاله ، چمن در چمن، این زیبایی
 کاهنی کو، که نجاتم دهد از رسوایی
 من اسیر هوس خاک و شما، دریایی
 بارک الله بدین باده و این گیرایی!
 کوه تا کوه شود حنجره شیدایی
 ورنه این دشت پر است از کشش لیلایی
 که نگفته است کسی شعر ، بدین شیوایی
 به کویر دل خود؟ یا صدف دریایی؟

باورم نیست من و غربت این تنهایی
 از کدامین افق عرش فرا خواهد خاست
 شرف خون تو، پیش نظرم گسترده است
 چشم آلوده من ، محرم این معبد نیست
 با تو همگام شدن، همت و خون می طلبد
 مست ازین میکده بگذشت و کسی را شناخت
 تیشه را غیرت شیرینی اگر دست دهد
 پای ما همسفر سلسله مجنون نیست
 زخم خونین تو از عشق ، سرودی دگر است
 به چه مانند کم جان عطشناک تو را؟

حمید رضا شکارسری^۲

پرتگاه آینه

آن قدر هولناک که ترسیدم از خودم
 این را هزار مرتبه پرسیدم از خودم
 در پرتگاه آینه فهمیدم از خودم
 - گفتم به آن غریبه و پرسیدم از خودم-
 آینه را شکستم و رویدم از خودم

من چهره ای در آینه ها دیدم از خودم
 آن مرد ترسناک در آینه ها تویی؟
 اما از آسمان به زمین می توان رسید
 ای مرد ناشناس! تو در من چه می کنی؟
 ناگاه خشمناک از آن من که من نبود

۱ - حسین اسرافیلی ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۲۶ - ۲۷.

۲ - حمید رضا شکارسری ، گزیده اشعار حمید رضا شکارسری؛ ناشر: نشر تکا ؛ چاپ دوم ، ۱۳۸۷، صص ۲۷.

محمد علی حضرتی^۱

غزل رگبار

له شدم - له - زیر این سنگینی بار دروغ
پیش چشم کوچه قد آراست دیوار دروغ
مانده ام در بارش ممتد رگبار دروغ
در زمستانی چنین، گرم است بازار دروغ
رفته منصوری دروغین بر سر دار دروغ
می چکد بیداد از زیر و بم تار دروغ

ناگهان بر دوش گوشم ریخت آوار دروغ
راستش در شهرتان یک پنجره صادق نبود
آسمان در آسمان ابریست، بی چتر و کلاه
دست ها سردند ، رگ های صداقت یخ زده
اذعا بسیار، اما کیست حلاجی کند؟
مویه مغلوب از نای مخالف راست نیست

حسن نیک بخت^۲

شب‌نم صبح

فصلِ بی برگی و عریانیِ تبریزی ها
سردمهری نگر و فصلِ غم انگیزی ها
از پسِ آن همه غوغای سحر خیزی ها
از پسِ آن همه از گوشِ گل آویزی ها
وای از دستِ نمک پاش و نمک ریزی ها
قصهٔ حملهٔ اسکندر و خونریزی ها
ستم و غارتِ تیموری و چنگیزی ها
خط پایان بکشد بر همه پاییزی ها

باز آذر شد و این خِش خِش پاییزی ها
باز کمرنگ شده تابشِ گرم خورشید
مرغِ خوشخوانِ سرِ خود بُرد به زیرِ پرِ خویش
شب‌نمِ صبح هم آویزهٔ قندیل شده
زخمهٔ بادِ سحر زخم زند بر دلِ ریش
روزهٔ سوزشِ شب باد به گوش ات گوید
پهلوانانِ زمان را همه در خاک کشید
چشم در راهِ بهاریم که از ره برسد

۱ - محمد علی حضرتی ، گزیدهٔ اشعار محمد علی حضرتی؛ ناشر: نشر تکا ؛ چاپ اول ، ۱۳۸۷، ص ۱۱۱.

۲ - سراینده ساکن تهران .

سعید یوسف نیا^۱

هجرت

نگاهش مثل شب گویا و چشمش رنگ فردا بود
 به گرمی گونه هایش را به دست گریه هایم داد
 سرودی بود، رودی، یا سکوتی، حسرتی، دردی
 کنارم بود و با من از سفر می گفت، از هجرت
 دلم از بی کسی پوسید، عشقی نیست، دردی نیست
 هوا آلوده بود و آسمان، بی آفتاب اما
 بهشت روح او بوی خدا می داد، زیبا بود
 دلم لرزید، او هم مثل من، تنهای تنها بود
 نمی دانم، برای من همیشه یک معما بود
 کنارش بودم و کارم، تماشا و تماشا بود
 خدایا پس چه شد آن روزهای خوب؟ رویا بود؟
 سکوت و انتظار، آمیزه ای از عشق با ما بود
 پر از تردید و انکارم، دلم خون است، بیمارم
 هوای گریه دارم، کاش چشمان تو اینجا بود

شاهرخ تندرو صالح^۲

بهار سوخته

نمانده خاطره ای در خیال سوخته ام
 بهار گمشده ام بود، رفت و بازنگشت
 عبور قافله خسته ای ست ثانیه ها
 چه بوده حاصلم از عمر جز فریب و فریب
 چه عاشقانه در این بُهت تلخ می شکند
 به گریه گفتمش ای عشق آرزوی تو چیست؟
 که وا شود نفسی باز بال سوخته ام
 هنوز در غم آن نونهال سوخته ام
 نداشت معجزه ای ماه و سال سوخته ام
 دلی نبود که سوزد به حال سوخته ام!
 خطوطِ واهمه ها را سوال سوخته ام:
 به خنده گفت: سیه پوش فال سوخته ام

۱ - سعید یوسف نیا ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، ص ۱۸ .

۲ - شاهرخ تندرو صالح ، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر کتاب نیستان ؛ چاپ اول ، ۱۳۷۸، صص ۱۶ - ۱۷ .

فارسیِ شبهِ قاره

آثار عارفانه فارسی در سند در دوره انگلیسها (۱۸۴۳ الی ۱۹۴۷م)

چکیده:

زبان فارسی از قرن سوم به شبه قاره راه یافت و بخاطر ویژگی های قابل انطباق بر ساختار فرهنگی جامعه میزبان تدریجاً زبان غالب و سرانجام زبان دیوانی آن گردید. ولی با استیلای بریتانیا بر این منطقه گرفتار رفتار حذفی آنان گردید.

ایالت سند که بر اساس پژوهش نویسنده دروازه ورود اولیه زبان فارسی و پیوسته مهد پرورش نخبگانی از آن بود، حتی در دوران خزان فارسی همچنان به آن وفادار ماند. این وفاداری در قالب خلق آثاری بود که عارفان و صوفیان به ادبیات منطقه افزودند. در این مقاله به معرفی ۱۳ عنوان از این آثار پرداخته شده است.

این حقیقتی است غیرقابل تردید که زبان فارسی از طریق سند و بلوچستان به شبه قاره هند و پاکستان وارد شد، چون این هر دو استان با مرزهای ایران متصل می باشد و قبل از اسلام نیز از لحاظ سیاسی و فرهنگی تحت نفوذ ایران بود. بعد از حمله محمد بن قاسم نفوذ ایران در سند بیشتر توسعه پیدا کرد. (۱)

تذکره « لباب الالباب » عوفی که قدیم ترین تذکره شعراء فارسی بشمار می رود در سال ۶۱۸ هـ ق در عهد ناصر الدین قباچه در شهر بکهر تألیف گردید و زبان فارسی در استان سند گسترش یافت و حتی تا آغاز حکومت انگلیسها بطور رسمی در آنجا مقبول و رایج بود و بسیاری از کتب تاریخ، مذهب و ادب در همین زبان نوشته شده است و تقریباً یک هزار شاعر سندی بزبان فارسی شعر سروده اند (۲)

طوری که از شواهد تاریخی نیز برمی آید بعد از غزنویان و غوریان و خلجیان و تیموریان، در آخر انگلیسها بر این منطقه نفوذ و سلطه یافتند. در این مدت طولانی چند قرن که پاکستان کنونی حیثیت قدیم سیاسی خود را از دست داده بود، شعراء و ادباء مهاجرت به شهرهای دهلی

و آگره را ترجیح می دادند. به همین سبب رونق این منطقه کم شد. از سوی دیگر، درباری وجود نداشت تا شاعران و نویسندگان را تشویق کند. اما در این زمان سخت و مشکل، ایالت سند بود که توانست در این سرزمین فارسی را زنده نگهدارد و در دامن خود شاعران و نویسندگان فارسی زبان را پروراند. در بین شاعران و نویسندگان، عده زیادی از صوفیان نیز دیده می شوند که خدمت زبان فارسی را انجام دادند. این، تنها زبان علماء و ادباء نبود بلکه عامه مردم هم به این زبان سخن می گفتند و می نوشتند (۳)

کسانی که در این دوره پر آشوب و دگرگون یعنی بعد از سلطه انگلیسها زبان فارسی را در این استان نگهداشتند، میر شهداد خان، فقیر قادر بخش بیدل، میر حسین علی خان، آخوند محمد قاسم، نواب الله داد خان صوفی، قاضی غلام علی جعفری، پیر حزب الله شاه مسکین، میر جان الله شاه عاشق، مخدوم ابراهیم خلیل و بهاء الدین بهائی بودند. که هر یک از این سلحشوران، صاحب دیوانی هست. البته کسی که در این میان حداقل پانزده عدد کتاب بزبان فارسی تألیف نموده، فقیر قادر بخش بیدل می باشد (۴) که این بارزترین نمونه نگهداری زبان فارسی در این دیار می باشد. چون زبان فارسی و عربی در این دوره جزو مهم درسا بود و صوفیان بزرگ هم در زبان عربی و فارسی مهارت کامل داشتند. آنها در زبان فارسی وعظ می کردند و ذوق شعری در اغلب آنها موجود بود و چون عموم خلائق با آنها رفت و آمد بسیار داشتند این رفتار صمیمانه آنها عامه مردم را تحت تأثیر قرار می دادند (۵)

تصوف اسلامی مکتب تعلیم و تربیت است. صوفیان حقیقی و عارفان وارسته از هر فرصتی برای نشر حقیقت و بیان معرفت استفاده می کنند. و سالکان طریق را به سرمنزله مقصود رهنمون می شوند. اصلاً تصوف یک نوع روش زندگی است که محبت خدا و شناختن حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل می دهد. بزرگان تصوف مقید بوده اند که تعلیمات خود را به نظم و نثر فارسی ادا کنند (۶) و این شیوه تا به امروز به همان روش پیشینه ادامه دارد. اگر ما زبان و ادب فارسی را به دقت بررسی کنیم به واژه های همچون عارف و شاعر و کلام عارفانه و آثار منثور عارفانه برمیخوریم. می بینیم که زبان فارسی و عارف و شاعر طوری با هم آمیخته و مربوط هستند که آنها را نمی توان از یک دیگر جدا پنداشت. و این شیوایی و حسن زبان فارسی است که به اکثر شاعران یک نوع فکر و اندیشه عارفانه ای بخشیده است. حال بنده به

آثار عارفانه فارسی اشارتی می‌کنم که شامل هر دو یعنی آثار مهم منظوم و مثنوی عارفانه در این دوره می‌باشد.

۱- مرغوب الاحباب فی النسب الاقطاب :

این کتاب در سال ۱۲۷۲ هـ (۱۸۴۵م) تألیف شد. در ابتداء شرح حال مشایخ نقشبندیه و در آخر آن سوانح مشایخ لواری درج شده است. نسخه خطی که تا اکنون طبع نشده است در کتاب خانه لواری موجود است. مؤلف این کتاب میر نظر علی تالپر است که «خاکی» تخلص می‌کرد.

۲- جمع الجمع :

این کتاب تألیف سردار مهر دل خان متخلص به شرقی است و دارای مباحث اخلاق و تصوف می‌باشد. در سنه ۱۲۸۶ هـ آن را به خواهش سردار محمد حسین خان به سردار مذکور در قندهار نوشت که بنابه گفته مؤلف تکملة الشعراء نسخه خطی آن در کتابخانه دولتی کابل موجود است (۸)

۳- ریاض الفقر :

تألیف فقیر قادر بخش می‌باشد (۱۲۸۹ هـ ق / ۱۸۷۲م). قادر بخش بیدل تخلص می‌کرد. این کتاب شامل بر اقوال صوفیاء و ضرب امثال و داستان های راهنما می‌باشد. این کتاب دارای یازده باب است و در آخر هر باب یک غزل دارد. که به این طریق شمار شعر به هزار می‌رسد.

۴- رموز القادری :

(یعنی فلسفه اسرار و رمزهای باطنی عبدالقادر) این هم تألیف قادر بخش می‌باشد و شرحی است بزبان فارسی، از یک قصیده عربی عبدالقادر جیلانی.

۵- نهر البحر : (جوی از دریا)

نهر البحر نیز تألیف قادر بخش بیدل بوده دارای ۱۸۰۶ ابیات و شرحی است از موشکافی‌های صوفیانه با توضیحات از قرآن مجید و احادیث. نویسنده مثنوی مولانا را با « دریا» و ابیات خود را با « جوی» تشبیه داده است.

۶- الفوائد المعنوی : (مشاهدات باطنی)

این کتاب هم از مؤلف نامبرده است که در باب تصوف ۱۸۷ توضیحات در بردارد . کتاب مزبور بزبان عربی است و به سندهی ترجمه شده است.

۷- سند المؤمنین : (سندی است برای مؤحدین)

این کتاب شرحی است هم در نظم و هم در نثر و راجع به مبانی تصوف و اقوال صوفیان و عالمان برجسته این دیار و مناطق دیگری بحث و گفتگو دارد.

۸- رموز العارفين :

در این کتاب درباره وصل بذات حقیقی اشاره ای شده و اقوال ۲۴ صوفیاء بررسی شده است .

۹- تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب :

این بحثی است منشور راجع به تصوف در پرتوی بعضی از تراکیب صوفیانه، طوریکه می گوید :
فارغ شدن ز کثرت واصل شدن به وحدت با شاهد حقیقت همخانگی همین است

۱۰- پنج گنج :

این کتاب هم به نثر نوشته شده و مشمول چهل باب می باشد. هر باب را درجه می گویند و هر درجه یعنی هر باب دارای پنج فصل است که این فصل را بعنوان منازل یاد می کنند. در این کتاب از متون قرآنی و احادیث و مثنوی مولانا و همچنین از رساله شاه عبداللطیف بهتائی (در سندی) و از نوشته ها و اقوال گوناگونی دیگر بزرگان استفاده شده است. (۹) از این سیزده تا کتب که در این مقاله به آنها اشاره شده است ، هشت تا متعلق به فقیر قادر بخش می باشد. فقیر قادر بخش ابتداءً که بعنوان یک سالک از تجربه های متصوفانه اش می گذشت از حیث یک عاشق ، حسن و زیبایی طبیعی را خیلی دوست می داشت . بعداً به معرفت و عشق و محبت حقیقی دست یافت. طوریکه می گوید:

دل منیر کجا، خرقة و کلاه کجا

صفا علامت صوفی بود ، نه جامه صوف

۱۱ - صقال الضمائر :

در شرح حال حضرت شاه مدنی ، تألیف خواجه محمدسعید می باشد. سال تألیف این کتاب ۱۳۰۳ هـ (۱۸۸۵م) است . این کتاب در سال ۱۳۱۲ هـ (۱۸۹۴م) در بمبئی به چاپ رسیده است (۱۰)

۱۲ - قدسیات قیومیه :

این کتاب تألیف آخوند امید علی بن حاجی عبدالله بن حافظ نور محمد قریشی العقیلی هالائی ، از قبیله معروف آخوندان ساونی بود . با شاه عبدالقیوم مجددی بیعت کرده بود . آخوند موصوف کاتب خوشخط بود. در علم جفر و عملیات مهارت کامله داشت. علاوه « دیوان » و « انشاء » و « سفرنامه » و « رساله در علم تکثیر » قصیده برده را نیز در نظم فارسی ترجمه کرد. و دیگر کتاب « قدسیات قیومه در شرح حال مرشد خویش شاه قیوم مجددی ، تألیف کرد، که در اختتام آن قصاید مدحیه، و مراثی ، تاریخهای ارتحال مرشد بسیار آورده است (۱۱)

۱۳ - جواهر نفیسه :

مؤلف این کتاب محمد اسماعیل جان سرهندی متخلص به روشن، پسر آقا محمد حسین جان « سرهندی» در سال ۱۳۰۷ هـ در قریه تکهر متولد شد. در سال ۱۳۱۲ هـ در مکتب نشست و تعلیم عربی و فارسی از حافظ محمد یوسف و فرزندش حافظ محمد هارون « دلگیر» و قاضی اسد الله شاه « فدا» حاصل کرد. در خدمت دین بکوشید و کتابهایی تصنیف کرد. از آن جمله است در فارسی (۱) انشای روشن (خطبات منظوم و مثنوی) ، (۲) نسیم چمن ، در تتبع نفعه الیمن و (۳) جواهر نفیسه (در تصوف) در ۲۴ جمادی الاول سنه ۱۳۶۱ هـ از این جهان رحلت کرد.(۱۲)

منابع و ماخذ:

- ۱ - زبان فارسی در پاکستان ، دکتر نسرین ارشاد ، دانش شماره ۳۷ ژوئن ۱۹۹۴م، ص ۷۶ . اسلام آباد.
- ۲ - ماخذ پیشین
- ۳ - تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران وسهم سند در ترویج زبان فارسی، دکتر شهلا سلیم نوری ، دانش ۵۴ - ۵۵ / ۹۹ - ۱۹۹۸ ، ص ۱۷۵ ، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

4 – Persian Poets of Sindh by Dr. H. I. Sadarangani, Sindhi Adabi Board Jamshoro / Hyderabad, Sindh , Pakistan- 1956 P. 21.

۵- تاریخ مختصر روابط پاکستان و ایران و سهم سند در ترویج زبان فارسی ، دکتر شهلا سلیم نوری ، دانش ۵۴ - ۵۵ / ۹۹ - ۱۹۹۸ ص ۱۷۵ ، فصلنامه مرکز تحقیقات ایران و پاکستان - اسلام آباد

۶- سماع در تصوف، تألیف دکتر اسماعیل حاکمی، ص ۱ و ۵ انتشارات دانشگاه تهران ۱۹۸۰م
۷- تذکره تکملة مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی سندهی ادبی بورڈ (کراچی) ۱۹۵۸ م ، ص ۱۶۳
۸- تذکره تکملة مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی سندهی ادبی بورڈ (کراچی) ۱۹۵۸ ع ، ص ۶۲۱

9 – Persian poets of Sindh By Dr. H.I. Sadarangani, Sindhi Adabi Board, Jamshoro / Hyderabad, Sindh , Pakistan- 1956 / pp. 243 - 245

۱۰- تذکره تکملة مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، سندهی ادبی بورڈ (کراچی) ۱۹۵۸ ع ، ص ۲۹۸.
۱۱- تذکره تکملة مقالات الشعرا تألیف مخدوم محمد ابراهیم « خلیل» تتوی، تصحیح و حواشی سید حسام الدین راشدی ، سندهی ادبی بورڈ(کراچی) ۱۹۵۸ م ؛ ص ۳۴۲
۱۲- تکملة التکمله، سند فارسی شاعری جو آخری دور، تحقیق و تصنیف داکتر نبی بخش بلوچ، آرتس فیکلٹی علامه آی آئی کیمپس، سند یونیورسٹی ؛ جامشورو ۱۴۲۷ هـ / ۲۰۰۷م

مختصری در احوال و شعر فارسی خواجه غلام فرید

چکیده:

خواجه فرید در قرن نوزدهم میلادی در بهاولپور به سرائیکی و اردو و پنجابی و فارسی سرایی اشتہار داشت. او صوفی کامل، عابد با عمل و شاعر طراز اول این ناحیه به شمار می رود. شعر خواجه فرید بیشتر به سرائیکی سروده شده اما شعر فارسی با وصف کمیت کمتر از نفوذ شعر استادان سخن سعدی و حافظ برخوردار است.

شاعر طراز اول زبان سرائیکی، خورشید عالم معروف به خواجه فرید به تاریخ ۲۶ ذیقعدہ ۱۲۶۱ هـ / ۱۸۴۵م در چاچران در ناحیہ بہاولپور چشم بہ جهان گشود (۱) نیاکان وی از اہل علم و عرفان بودند. جد اعلیٰ منصور (مالک) بن یحیی، جد بزرگ قاضی محمد عاقل و برادرش قاضی نور محمد از بزرگان زہد و تصوف بہ شمار می روند (۲) پدر بزرگ خواجه احمد علی و پدرش خواجه خدا بخش ہم از بزرگان عارف کامل زمان خویش بودند. غلام فخر الدین متخلص بہ اوحدی، برادر بزرگ خواجه فرید مرد دانش مند و در علوم ظاہری و باطنی یگانہ روزگار و شاعر بی مثل فارسی ہم بود. دیوان وی از حقایق و معارف لبریز است (۳) مثلاً

شعلہ عشقت چو از آتش دل ما سوخته زد علم بیرون ز دل کون و مکان را سوخته (۴)

خواجه فرید در کودکی از مادرش حفظ قرآن را آغاز کرد ولی وقتیکہ او بہ سن چہار سالگی رسید، مادرش درگذشت و ہشت سالہ بود کہ پدرش خواجه خدا بخش ہم بہ ابدیت پیوست. نواب صادق محمد خان امیر امارت بہاولپور کہ علم دوست و ادب پرور بود و با خواجه خدا بخش عقیدت فراوانی و روابط دوستانہ و صمیمانہ داشت از خواجه فخر الدین درخواست نمود کہ خواجه فرید نزد او فرستادہ شود. لذا فرید با عموی خودش ملک غلام محمد و اتالیق مولانا قائم الدین بہ احمد پور شرقیہ در

* - مربی گروہ زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اسلامیہ، بہاولپور.

ناحیه بهاولپور رفت و این طور مراحل تدریس و تربیت وی در کاخ شاهی انجامید (۵) میان صدر الدین ، میان محمد بخش، میان احمد یار ، مولوی مرید بخش و میان قائم الدین از استادان وی به شمار می روند.

خواجه فرید به برادر بزرگش فخر الدین معروف به فخر جهان علاقه شدید می داشت و او را مثل پدر احترام می گذاشت. فخر الدین هم فرزند نرینه نداشت و با وی مهر می ورزید و تربیت هم کرد (۶) و فرید از صحبت او بسیار استفاده می کرد . وقتیکه او به سن سیزده و نیم رسید ، به دست خواجه فخر الدین بیعت نمود (۷) در شانزده سالگی تحصیل از علوم متداوله فلسفه ، منطق ، فقه ، ادب ، تاریخ و احادیث را به پایان رسانید. سپس با راهنمایی خواجه فخر الدین مراحل تربیت روحانی طی کرد و از مرشد خودش خرقة خلافت هم حاصل کرد (۸) خواجه فرید بتاریخ پنجم جمادی الاول در سال ۱۲۸۸ هـ پس از وفات فخر الدین به مسند خلافت متمکن شد (۹) و به تاریخ بیست و یک شوال ۱۲۹۲ هـ ق با هشتاد نفر دوستان و همراهان از چاچران برای فریضة حج مسافرت را آغاز کرد و به تاریخ ۱۴ ربیع الاول ۱۲۹۳ هـ بعد از تکمیل مراسم حج به چاچران مراجعت کرد (۱۰)

خواجه فرید در آخر عمرش به بیماری قند مبتلا شد و به تاریخ هفتم ربیع الثانی در سال ۱۳۱۹ هـ / ۱۹۰۱ م وفات یافت و در متهن کوت مدفون گشت (۱۱) مزار وی مرجع مردم است .

خواجه فرید به زبان سرائیکی و اردو و هندی و فارسی شعر می سرود. دیوان فرید به زبان سرائیکی به نام « اسرار فریدی» معروف به دیوان فریدی دارای دویست و هفتاد و دو کافی (صنف سخن عرفانی) است، در سال ۱۳۲۰ هـ ق / ۱۹۰۲ م از لاهور انتشار یافت. از آثار وی به زبان فارسی ما فقط یک قصیده ، سه تا نعت ، سه تا منقبت ، یک سلسله شریفیه و پانزده غزل در دست داریم. این کلام به صورت کتابی قبلاً به چاپ نرسیده بود اما دکتر بشیر انور ابوهری مولتانی این کتاب را مرتب کرد که به عنوان « خلخل جانان» در سال ۲۰۰۲ م توسط سرائیکی ادبی بورد مولتان منتشر شده است.

اگرچه خواجه فرید نسبت به سرائیکی و اردو به زبان فارسی کمتر شعر سروده است ، ولی جا دارد که ما صرف نظر از کمیت به کیفیت آن نظر کنیم و سخنی چند در اینجا درباره شعر وی بیاوریم.

فرید در راه عشق حضرت رسول اکرم (ص) اشعار زیادی سروده،

است . ملاحظه کنید :

جان هست به جان محو تماشای محمد (ص)
از دل نرود لیک تمّای محمد (ص)
از روز ازل ذوق تولای محمد(ص)(۱۲)

دل هست به دل واله و شیدای محمد (ص)
ببزار شدم از همه نیک و بد عالم
خوش باش فرید از غم دارین که داری

زمان خواجه فرید به علّت سلطهٔ انگلیسیان دورهٔ انحطاط مسلمانان شبه قاره و خصوصاً این منطقه که خواجه بسر می برد، بسیار تاریک بود. خواجه درین دورهٔ نابسامان مثل چراغی روشن می درخشید و درس محبّت و یگانگی به مردم ابلاغ می کرد. فکر وی آفاقی و عالمی می شود و مردم را درس احترام انسانی می دهد. وی مردی عالم و فاضل و عارف بود و نواب بهاول خان خامس امیر بهاولپور با او عقیدت فراوانی داشت. خواجه فرید در قصیده ای که در مدح وی سروده با کلمات مناسب به وصف وی می پردازد.

که در شاهان پیشین بُد چنین رسم جهانبانی
شهی ابن شهی ابن شهی در عرف برجانی
که مانی جاودان ای شاه زیر فضل ربّانی(۱۳)

در اجدادت عجب رسم سعادت آمده پیدا
مبارک خان بهاول ترا نامی سزد زیبا
کند بر تو دعای بیکران هر دم فرید از دل تمنائی

ولی بسیار زود آغاز به پند و اندرز می کند و به جای زبان تملّق آمیز به زبان شیرین و سلیس و روان مطالب خود را بیان می کند تا خواننده آن را بتواند درست درک کند و بر جادهٔ مستقیم گام بردارد مثلاً :

رعیت را رعایت کن رعایا را نگهبانی
به عالم چو چوپانان به مهر و لطف چوپانی(۱۴)

مبارک خان به تو بادا مبارک تخت سلطانی
همه کس و ناکس را به قدر و منزلش بنگر

راجع به مرشد و برادر بزرگش غلام فخر الدین می گوید :

در زمانش تازه اسلام و بنامش فخر الدین
چونکه دارد سلطنت بر خاک شاه این چنین
نیست مثلش کامل اندر آسمان و در زمین(۱۵)

در دو عالم نیست چون شاه غلام فخر الدین
کی نمی نازند اهل خاک بر افلاکیان
صد هزاران بار کردم جستجوی عارفان

خواجه فرید صوفی کامل و عابد با عمل بود و با سلسله مشایخ
چشتیه ارتباط داشت و مرید و شاگرد پیر و داعی مسلک وحدت الوجود
شیخ محی‌الدین العربی و حسین بن منصور حلاج می باشد. عشق حقیقی را
مثل سالکان طریقت به پرده مجاز این طور بیان می کند:

نازک مزاج ، سنگ دل، سیماب طبع، دلربا	عیار وصف و نوجوان طراز وصف بی وفا
دارند دل بیچاره ای بس داد خواه و غمزده	جز دوست کم دارد وفا یا حسرتا یا حسرتا
من واله شیدای او، آشفته حال مضطرب	ناکس ذلیل و عاجز و مسکین ، غریب و بی نوا
پیغام ها دارم ولی جان کجا و من کجا	رحمی به حال بی دلی، فریاد ای باد صبا(۱۶)

ولی باوجود این همه فرید شاعر عشق نژاد بود. غزلهای وی از نظر
بلاغت و لطافت کم نظیر و پر از موضوعات عشق و وصف معشوق است .
بیت ها زیبایی دارد:

عاشق آن نیست که بس شور و فغانی دارد	عاشق آن است که ترک سرو جانی دارد (۱۷)

عشق تو به جان و دل و چشمان محبان	آشفتگی و سوختگی و سیل تری کرد (۱۸)

او درد عشق را در مان می گوید . در بیت زیر که شیرینی هم دارد ،
مطلب اشاره شده را به چه شکوفایی بیان می کند :

درد دل را دوایست که می دانم	جور جانان وفایست که می دانم (۱۹)
از درد هجر ضعف به دل گشت پایدار	به لعل بسکه عین حیات است کن علاج (۲۰)

فرید در شعرش به موضوعات مختلفی پرداخته است ولی موضوع
اصلی او عشق است . او راجع به لب و عارض و چشم و ابرو و گیسو ، به
بیان شیرین و دلنشین حرف می زند مثلاً:

مرا به عشق نگار جمال یار شد باعث	به ترک زهد، لب لعل یار شد باعث
من نه تنها به دو زلف تو گرفتار و بس	حلقه موی تو در دام جهانی دارد
چشم صیاد نگر بهر شکاری دو جهان	زمزه ، تیرز ابرو دو کمانی دارد(۲۱)

بعضی از غزلیات او بسیار شیرین هست مثل این که از دل وی بر می خیزد و در دل‌های خوانندگان بر می نشیند. خاطرات خوش گذشته و خواب های رنگین او را پریشان می کند. ولی یاد گذشته باعث تسکین وی باشد، ملاحظه کنید:

دلم از اضطراب شوق آرامی نه کرد امشب مگر کز باد بوی زلف آن صیاد می آید (۲۲)
چو وصف روی تو ای غارت جان‌ها بیان سازم هزار آه از پری صد ناله ای از حور می آید
صدای خلخل جانان اگر بر گور می آید مزار کشته عشقش به رقص و شور می آید (۲۳)

اشعار فرید به زبان فارسی علاوه بر سادگی و روانی ، نشان دهنده فکر و ذوق و شوق اوست . در شعر فارسی شیرینی زبان و حلاوت غزل‌ها به آب و تاب جلوه‌گری می‌کند. ندرت افکار او، دل‌آویزی و دل‌ربایی ، لطافت و وصف طبیعت و سوز عشق در اشعار فرید به اثبات رسیده است. واقعاً خواجه غلام فرید حق شعر را ادا کرده است و در ادب فارسی این نواحی مقام والایی دارد و همیشه زنده خواهد بود.

منابع و پانوشته‌ها :

- ۱- رکن الدین ، مولانا ، مقایس المجالس ، مترجم کپتان واحد بخش سیال صابری ، لاهور ، ۲۰۰۵م ، ص ۷۳.
- ۲- احمد ، شیخ محمد سعید ، جهان فرید ، لاهور ، ۲۰۰۳م ، ص ۲۲.
- ۳- احمد ، اختر مرزا ، مناقب فریدی ، دهلی ، ۱۳۸۰ هـ . ، ص ۹۴
- ۴- اوحدی ، فخر الدین ، دیوان اوحدی ، مولتان ، ۱۳۹۹ هـ . ، ص ۱۱۱.
- ۵- شهاب ، مسعود حسن ، خواجه غلام فرید ، حیات و شاعری ، بهاولپور ، ۱۹۹۴ ، ص ۳۶.
- ۶- کوریجه ، خواجه طاهر محمود ، خواجه فرید اور ان کا خاندان ، لاهور ، ۱۹۹۶م ، ص ۲۲۳.
- ۷- عزیز الرحمن عزیز ، دیوان فرید مترجم ، عزیز المطابع ، بهاولپور ، ص ۱۸.
- ۸- جسکانی ، اقبال محمد ، خواجه فرید و زبان فارسی ، مقاله ایم فل ، گروه زبان و ادبیات فارسی ، دانشگاه اسلامیة بهاولپور ، ۲۰۰۵م ، ص ۱۳.
- ۹- منیر احمد ، دکتر ، مسرت واجد ، خواجه غلام فرید کی فارسی شاعری ، سه ماهی الزبیر ، شماره ۴ ، بهاولپور ، ۲۰۰۷ ، ص ۵۲.
- ۱۰- احمد ، اختر مرزا ، سفر نامه فریدی ، لاهور ، ۲۰۰۳م ، ص ۳۲.

-
- ۱۱- شہاب ، مسعود حسن ، اولیاء بہاولپور ، ۱۹۴۸م ، ص ۱۴۹ .
۱۲- میتلا ، محمد اسلم ، ذوق فرید ، مولتان ، ۲۰۰۱م ، ص ۲۷ .
۱۳- بشیر انور ، دکتر ، خلخل جانان ، سرائیکی ادبی بورڈ ، مولتان ، ۲۰۰۲ ، ص ۷۲ .
۱۴- ہمو ، ہمان ، ص ۷۳ .
۱۵- ہمو ، ہمان ، ص ۶۴ .
۱۶- ہمو ، ہمان ، ص ۷۴ .
۱۷- ہمو ، ہمان ، ص ۸۱ .
۱۸- ہمو ، ہمان ، ص ۸۲ .
۱۹- ہمو ، ہمان ، ص ۸۱ .
۲۰- ہمو ، ہمان ، ہمانجا
۲۱- ہمو ، ہمان ، ہمانجا
۲۲- ہمو ، ہمان ، ص ۷۴ .
۲۳- ہمو ، ہمان ، ص ۸۵ .

شعر فارسی امروز شبه قاره

جاوید اقبال قزلباش^۱

عید مبعث

رحمت اللعالمین مبعوث شد ای دوستان
دین ما، دین محمد (ص)، دین کامل هر زمان
رود بخشش را بکرده او برای ما روان
سورهٔ اقرا بیآمد، خواند رسولش با دلیل
روز نوروز و خوشا آهنگ بوده جبرائیل
ما عیید و بندگان پر خطا از بس ذلیل
بخشش و غفران و رحمت از تو خواهیم ای جلیل!

عید مبعث آمد و جشنی بپا شد در جهان
دین رونق هم گرفت وز رونقش روشن جهان
منتهی فرمود بر ما هان خدای لم یزل
بست وهفتم از رجب در سال چهلم عام فیل
هرچه از وحی خدا او دید، میدیدش امیر(ع)
ای خدا، امروز مشمول کرم کن، ای خدا
توی بخشنده، توی رحمن، باشی تو رحیم

خاور نقوی^۲

نعت

چشمِ کرم ای شاهِ دین یا رحمت للعالَمین
القاب تو بس دل نشین یا رحمت للعالَمین
تو زینتِ عرشِ برین یا رحمت للعالَمین
تو مرکزِ حق بالیقین یا رحمت للعالَمین
فعلِ تو قرآنِ مبین یا رحمت للعالَمین
عاجز شده مستکبرین یا رحمت للعالَمین
ای قوتِ مستضعفین یا رحمت للعالَمین
حالِ من مسکین ببین یا رحمت للعالَمین
حاصل شود کامل یقین یا رحمت للعالَمین

من وهم، تو عین یقین یا رحمت للعالَمین
شمس الضحی، بدر الدجی، نور الهدی، خیر الوری
لولاک را صاحب تویی، ادراک را حاصل تویی
تو منبعِ جود و سخا، تو مخزنِ مهر و وفا
قولِ تو قولِ حق بود، برهانِ محکم می شود
از حکمتِ کردار تو از رافتِ گفتارِ تو
ای سایهٔ بی سایان، ای نیروی بی خانمان
من سایلِ بی چاره ام، پیشِ تو حاجت آورم
زنجیرِ حرص و بیم و شک از دل بصیرت می برد

۱ - سرایندهٔ ساکن اسلام آباد / راولپندی

۲ - سرایندهٔ مقیم اسلام آباد

صفدر حسین میرزا سیفی^۱

منقبت در مدح حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام

سُرور خاطر خیرالنسا امام حسین
 شگفتگی دل مجتبی امام حسین
 قتیل کشته تیغ جفا امام حسین
 سوار دوش رسول خدا امام حسین
 اسیر پنجه جور و جفا امام حسین
 چراغ دوده آل عبا امام حسین
 ضیای نیر چرخ هدای امام حسین
 امام بر حق و نور خدا امام حسین
 شهید عرصه کرب و بلا امام حسین
 تحیت است و صلوات و ثنا امام حسین
 بنام تو دل و جانم فدا امام حسین
 منم غلام ، غلام تو یا امام حسین

ضیای چشم رسول خدا امام حسین
 بهار باغ علی مرتضی امام حسین
 امیر قافله کربلا امام حسین
 مقرب حرم کبریا امام حسین
 شدی نشانه تیر جفا امام حسین
 توئی که خاتمه پنجتن بود بر تو
 فضای صبر و عزیمت را انجم رخشان
 کلام پاک خدا هست شرح خلق عظیم
 به کربلا چه مصائب که بر تو نگذشته
 به روح پاک تو هر دم هزار بار از ما
 زیارت تو نصیبم ز بخت فرح باد
 توجهی نظر سوی مشکل « سیفی »

علی اکبر نجوا^۲

رضا جان (ع)

و ابر پریشان ، ترا می شناسد
 که رود خروشان ، ترا می شناسد
 صفای بهاران ، ترا می شناسد
 بهار و زمستان ، ترا می شناسد
 و آهو، رضاع) جان، ترا می شناسد
 شکوه شهیدان، ترا می شناسد

لب خیس باران ، ترا می شناسد
 تو، سرچشمه رود فیض الهی
 هلا: بوی گل‌های ناب بهشتی
 تو عطر بهار و ، تو لطف زمستان
 توی ضامن آهوی مانده در بند
 شکوفاترین صبر باغ رهائی

۱- سراینده مقیم حیدرآباد سند

۲- سراینده افغانی ساکن اسلام آباد

و چشمان گریان، ترا می شناسد
و ایام هجران، ترا می شناسد
چو خاک خراسان، ترا می شناسد
و نجوای مرغان ، ترا می شناسد

ترا می شناسد ، دل که شکست
ترا می شناسد، شب سرد صحرا
ترا می شناسد تن خاک غربت
شنیدم ترا ، از زبان پرستو

سید نقی عباس کیفی^۱

در منقبت حضرت امام مهدی (ع)

شعر گفتیم و داستان باقی
هست نام تو در جهان باقی
در دلم هست تا اذان باقی
وز پی سایه آسمان باقی
تا به کی پرده درمیان باقی
تا به کی رنج عاشقان باقی
تا به کی عمر رایگان باقی
تا به کی امتحان مان باقی
از تو نام پیمبران باقی
از تو تنظیم هر زمان باقی
هست تا هر زمان، زمان باقی
تا نماند ز من نشان باقی

تاله ها رفت و شد فغان باقی
چلچراغ همیشه طاها
صبح و ظهر و شبم پر از نور است
پی فرش رخت زمین آغوش
تا به کی دیده بسته ای ، ای جان
تا به کی مژده وصال ای دوست
تا به کی جان رفتگان دلتنگ
تا به کی انتظار مان ای گل
وارث نور لایزال تویی
زنده باد ای محمد آخر
تا امام زمان طلوع کند
عشق مهدی مرا بسوز آنقدر

دکتر محمد حسین تسبیحی^۱

توشیحیه

قرآن پژوه و حافظ شناس استاد سخن بهاء الدین خرمشاهی

به مناسبت مجلس نیکو داشت استاد ارجمند گرامی وادیب سخنور نامی و قرآن پژوه عظیم القدر سامی و حافظ شناس بزرگوار جناب آقای دکتر بهاء الدین خرمشاهی - زید عزه العالی در فرهنگسرای قانون ابن سینا - شهرک قدس - تهران ج.ا.ایران ولادت : ۱۳۲۴ هـ ش عمر : ۶۱ سال کارشناسی ارشد فارسی و کتابداری ، حافظ شناس وقرآن شناس ماهر و دانا و آگاه و توانا و بینا . آثار : ۱ - مجموعه آثار دانشمندان و بزرگان : ۴۰ اثر ، ۲ - تصنیف و تألیف و تحقیق ۷۰ اثر ، ۳ - تصحیح و ویرایش و به کوشش : ۵۰ اثر شاعر و نقاد و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی ۲۷ دی ماه ۱۳۸۵ هـ ش / ۲۷ ذو الحجة الحرام ۱۴۲۷ هـ ق / ۱۷ ژانویه ۲۰۰۷ م

دل بود شادان و جان رقصان شده اندر بدن
جملگی یکسان شده ، یکدل شده ، در انجمن
حافظ او شد همان قرآن پاک و مؤتمن
او بهاء الدین بود روشن چو خورشید و پرن
بوی خوش از او رسد برگلشن و سرو سمن
چهچه بلبل شنو از چین و ما چین و ختن
گوهر دُرچ سخن باشد هماره رایزن
در طریق عشق و عرفان، رهنمای مرد و زن
می رود راه محبت در طریق ذوالمنن
طره خوبان بین پیوسته چین و شکن
روشنی بخشنده باشد چون سهیل اندر یمن
شادی آمد، غم برفت از درگه بیت الحزن
آسمان پیما بود باکوشش و رنج و محن
بوی خوش از شعر او چون یاسمین و یاسمن

ب-بهر نیکو داشت این قرآن پژوه خوش سخن
ه- هر دمی باشد نوای نی نوازان ادب
آ- آن که حافظ را شناسد همچو قرآن کریم
ء- ای بسا یادش کنند یاران خرمشاهیان
د- دلگشا، شیرین سخن، حافظ شناس عاشقی
د- دلبر حافظ شده، شاخ نبات و سروناز
ی- یک به یک اشعار حافظ را شناخت و شرح کرد
ن- نام نیک او بهاء الدین خرمشاهی است
خ- خرمن فضلش شده سرمشق هر پیر و جوان
ر- روضه رضوان شده خلوت نشین عاشقان
ر- رهرو راه وفا قرآن پژوه عشق حق
م- محفل رندان بین اینک همه حافظ شناس
ش- شهپر ذوق ادب دارد بهاء الدین ما
آ- آینه دارد به قلب پاک خود در گفت و گو

۱ - سراینده ساکن تهران .

او سخن پرداز اشعار نوین است و کهن
عمر شصت ساله شده پیمانگر عشق وطن
در طریق فارسی همواره باشد گامزن
در بهاء الدین ما این دو بود در جان و تن
این بود استاد دانا را کمال فکر و فن
فال حافظ را نگر روشن گر سرّ و علن
زان جهت قرآن پژوهی را بود نقش پرن
تیشه فرهاد تحقیق آمده شیرین دهن
هرکجا لطف و صفایش آمده سایه فکن
کشف محبوب حقیقت شد بری از ما و من
یعنی از احسان حق ، کارش بود نیک و حسن
در بغل قرآن بگیر و با ادب شو مقترن
اعتصام حبل حق برگردنت باشد رسن
جشن پیروزی بود بر آن که باشد مرتهن
چون که از قرآن پژوهی رانده گردد اهرمن
رمز آن باشد که گیریم دامن گل پیرهن
می بنوش از جام قرآن هر زمان رطلی بزَن
«اقرأ باسم ربك» گفتا، بگو، ای یار من
این بود قرآن پژوهی را کمال روح و تن
رحمت حق برمزار حافظ شیرین سخن
یاد او کن، نذر او کن شمع روشن در لکن
این بود از اعتقاد پاک و عشق خویشتن
دیده و دل آمده در راه عرفان ممتحن
گویا پیر مغان با مغبچه شد نعره زن
جان من ، حافظ تو ای ، کن گوشه چشمی به من
هرکسی یار تو باشد در دلش باشد سکن
شاعران فارسی دل بستگان در انجمن
کلبه احزان گلستان شد چو دید آن پیرهن
تا بود قرآن پژوه ، حافظ شناس خوش سخن

ه- های و هوی عاشقی دارد به وقت درس و بحث
ی- یک دل و یک سو بود ، در اعتقاد و اعتماد
۱- آن که استاد سخن گردیده و روشن ضمیر
س- سیرت زیبا و اخلاق نکو سرمایه است
ت- توسن حافظ پژوهی در جهان گشته روان
۱- این جهان فارسی گسترده قند فارسی
د- دانش و دانش وری آموخته از قرآن بود
س- سر به سر آثار استاد سخن عرفان و عشق
خ- خوشه سلم و سلامت آمد از خرْمشهی
ن- نوگل باغ سخن گشته شکوفان این زمان
ق- قدرت حق در کلامش گشته او قرآن پژوه
ر- رحمت آرد در جهان قرآن پژوهی بهر ما
آ- آیت «انا فتحنا لک» بود نقش دلت
ن- نصرت «نصر من الله» آیت قرآن بود
پ- پاک دل باشد همواره آن پژوهنده یقین
ژ- ژاله بارد برگ گل بر چهره محبوب ما
و- وحشت از دل می برد جمعیت آرد در قلوب
ه- هوش دار مرد خرد ، غار حرا باشد گواه
ی- یلمحمد (ص) یا علی (ع)، قرآن به سر، کعبه به دل
ح- حافظ قرآن یقین چارده روایت خوانده بود
۱- ای که از حافظ گرفتگی طبع شعر و شاعری
ف- فال حافظ رهگشای خاص و عام عاشقان
ظ- ظاهر حافظ شناس و باطن قرآن پژوه
ش- شوق و ذوق شعر حافظ دلربایی می کند
ن- نقد دل دادم به تو ، پیوسته ام با شعر تو
۱- ای امیر کشور حافظ شناسی شادباش
س- سازمان فارسی شد انجمن آرای دل
ی- یوسف گم گشتگان در چاه عشق کاروان
این «رها» پیوسته قرآن و حافظ جان دهد

صنعت توشیحیه

دور بادا این هنر از ظلمت زاغ و زغن
آفرین ها می رسد بر او ز گل های چمن
یعنی « حافظ نامه » اش باشد مرا نور بدن
چون بود « قرآن پژوهی » همچو اقیانوس ودن
غوطه خورده تا به دست آورده او دُرّ عدن
تا سفینه گل فشان گردد به هر دشت و دمن
یادشان باشد به دل همچون اویس اندر قرن
دل بود آگه هماره از جهان فکر و فن
آرزو دارد « رها » گیرد در آن مسند وطن

صنعت توشیحیه آمد به پایان این زمان
شادمان باشد بهاء الدین خرمشاهیم
چرخه سوخت دلم پیوسته حافظ شناس
ای که از قرآن و حافظ شهره گشتی در جهان
گشته غواص سخن در بحر فارسی پیر ما
انجمن سازید و خوش باشید ایازنده دلان
کاخ دانشگاه پنجاب و همه لاهوریان
پیک عرفان و وفا باشد روان هر روز و شب
مسند داتا بود گنج بخش علم عاشقی

دکتر محمود احمد غازی^۱

چشمه اشک

زند می کش به فقیه شهرم در آغوش
غرفه می اش ز قدم تا به کمر می بینم

اس سوار اشهب صبح تمنا مددی
کشور پاک به زیر سم خر می بینم

« این چه شوربست که در دور قمر می بینم »
وین چه غوغا صورت آه جگر می بینم

موج طوفان بلا خیز تصادم هر دم
حال ملت را بهر لحظه بتر می بینم

حالت شاه و گدا زار و زبون می یابم
چشمه اشک روان چشم بشر می بینم

۱ - استاد دانشکده شریعه و حقوق ، دانشگاه بین المللی اسلامی ، اسلام آباد

خانم عمر النساء «آشکارا»^۱

دلِ زن

بگوید زمرهٔ زن دل ندارد!
به دنیا تخم نیکویی نکارد!
به افسون و فریب و جادو خویش
فلک را بر سر اندیشه آرد!
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که زندگی را ابتدا داد
جراحت های دنیا را شفا داد
دلی که بهر پیدای عدالت
برای شیر مردانش دعا داد
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که رودکی را پند آموخت
چراغ عقلِ سینا را برافروخت
دلی که تا دل شبها نخفته
به فردوسی و سعدی قصه گفته
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که نسلِ آدم را پیوست
سرِ گهواره شبها را سحر کرد
دلی که بهر پیوند زمانها
به مرگش روبرو آمد ، ظفر کرد
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

دلی که مسکنِ نور و نوید است
دلی که مخزنِ عشق و امید است
دلی که با همه سوزِ نهانش
به مثل شیرِ مادرها سفید است
دلِ زن نیست این دل، پس دلِ کیست؟

^۱ - سرایندهٔ ساکن دوشنبه - تاجیکستان

دکتر رئیس احمد نعمانی^۱

خوب نیست!

آ، بیا در بزم یاران ، گوشه گیری خوب نیست
در چنین ایام هم خلوت پذیری، خوب نیست
این عبوسی پیش از هنگام پیری خوب نیست
اندرین هنگام بهجت ، قمطیری خوب نیست
پیش از حد نیز آئینه ضمیری خوب نیست
پیش دل جویان نمودن زور شیری خوب نیست
راد مردا! منت دو نان پذیری خوب نیست
باز با مرغان دنیا، هم صفیری خوب نیست

این چنین تنها نشینی، غم اسیری خوب نیست
ماه فروردین و جشن نو بهاران در جهان
در جوانی زنده دل بودن، نشان زندگیست
خنده بر لب جلوه آرا شو میان خوش دلان
خلق را باید بچشم خلق دیدن گهگهان
در هجوم جنگ مردان ، داد شیری بده
باش قانع بر قضا، دست طمع کوتاه دار
تو که گویی عنده لب باغ لاهوتی « رئیس »

صدیق تاثیر^۲

می تراود

ز هر حرفم نزاکت می تراود
ز چشمانش قیامت می تراود
کزین نغمه، محبت می تراود
ز دیوارم چه وحشت می تراود
ز کفرم هم عبادت می تراود
ز هر شعرم ریاضت می تراود
بگو آمین ، اجابت می تراود

ز شعرم رنگ جدت می تراود
بلائی قامتش محشر سرا پا!
مدار این دل ز سوز عشق خالی
عجب ویرانی بر بام و در هست!
اگرچه سجده ها کردم بُتان را
بسا مشق سخن کردم به هر دم
ز دل خیزد دعا تاثیر تو هم!

۱ - سراینده مقیم علیگره - هند

۲ - فارسیگوی مقیم شیخوپوره - پاکستان

جهان بدوش اقبال

اگرچه در شب تاریک روشنی دارد
خیال پخته و انداز آهنی دارد
متاع حُسن جهان تاب و دلکشی دارد
« فریب کشمکش عقل دیدنی دارد
که میر قافله و ذوق رهزنی دارد»

درین زمانه نامهربان وسیله می‌رس
برای کار خودت یاری قبیله می‌رس
بدون جلوۀ دلدار صورت جمیله می‌رس
« نشان راه ز عقل هزار حيله می‌رس
بیا که عشق کمالی زیک فنی دارد »

پیامی مرد یکی ، هیچ کاره می گوید
شراره صفت مگر سنگ خاره می گوید
ضمیر زنده من آشکاره می گوید
« فرنگ گرچه سخن با ستاره می گوید
حذر که شیوه او رنگ جوزنی دارد»

متاع مرگ همه سبزه و نهال و سمن
برای لاله و گل مقتل است ارض چمن
هنوز فهمی نه اسرار جان و روح بدن
« ز مرگ زیست چه پرسى درین رباط کهن
که زیست کاهش جان مرگ جانکنی دارد»

پس زمانه دویدی برای داد و دهش
برای لحظه نه کردی تماشا کرمش
محال است که بینی کشاد مهر لبش
« سر مزار شهیدان یکی عنان درکش
که بی زبانی ما حرف گفتنی دارد»

۱ - سراینده ساکن بهکر - پنجاب

کجا روی درین صحرای غم فگار قدم
 رهین منت بیداد و جور و ظلم و ستم
 زمانه شد که نه دیدی مقام لطف و کرم
 « دگر به دشت عرب خیمه زن که بزم عجم
 می گذشته و جام شکستنی دارد»

نه رند مست نه بیکار و سست کوش اقبال
 ببین ظفر که کمال است گرم جوش اقبال
 قدم بسوی منازل جهان به دوش اقبال
 « نه شیخ شهر، نه شاعر، نه خرّقه پوش اقبال
 فقیر راه نشین است و دل غنی دارد»

غلام رسول آصف^۱

باقاعدگی دانش (سر وقت) هرگز تأخیر نادیده است

وفوریت جذبات تشکر	امتزاج حیرت و انبساط
جرأت رندانه می کنم	رُوحم
با این هم	در اعتصام حریرش گرفته،
حروف تشکر	جمالیات تحریر
چون دَکبر «آنکه یافت می نشود»	در زبان فارسی
همیشه گریزان	ز صریر خامه ام
و قلمم	دُور افتاده
ز تأثیر	چون طائری
« بیش مرنجام آرزوست»	که عاشق زار قمر است
تحفه شرم نارسائی	و بازوش کاوش را
می فرستاند	ترک نمی گزارد
اگر قبول افتد	من هم
کیفیتم این چنین است	جرعه های حوصله
« طبع بلند داده ای بند زیبای من کشا	از زمزم همان طائر کی
تا به پلاس تو دهم خلعت شهریار را»	نوشیده ام
« مورم و لیک دارم قصید شکار عنقا	زیر
گنجشک بسته بالم اما کنم عقابی» (نظیری)	

^۱ - سراینده ساکن فیصل آباد

گزارش و پژوهش

نظری بر تبخّر علمی و ذوق ادبی سید اشرف جهانگیر سمنانی

حضرت سید اشرف در سمنان در حدود ۷۰۹ هـ پا بعرضه وجود گذاشت. پدرش سید ابراهیم بادشاه سمنان بود. در آن زمان ایران به دولتهای آزاد متعدد منقسم بوده و حدود سلطنت آنها از سبب تاخت و تاز یکی بر دیگری کاسته و افزوده می شد. اگرچه کتب تاریخی از ذکر سلطنت سمنان خالی است ولی سید اشرف خود بیان می کند که او صاحب تخت و تاج بود و شاهی بارث یافته بود. چنانچه چون سید اشرف سلطنت را ترک نمود و وطن مالوف خود را بدرود کرده در بنگال هند در خدمت مرشد خود، شیخ علاء الدین، رسید و بعد از تکمیل سلوک خلافت یافت و شیخ خواست که او را برای هدایت دیگران از خود جدا کند، آنوقت سید اشرف از خیال جدائی از مرشد خود خیلی اندوهگین شد و فی البدیئه و بطور والهانه در این اشعار جذبات خود را بَرُوز داد:

کسی کز دولت توفیق یزدان	بریده از دیار کامرانی
کشیده پای از اورنگ شاهی	دریده پرده وصل یار جانی
شراب فرقت یاران کشیده	شکسته جام عیش زندگانی
نهاده پای در صحرای غربت	کشیده دست از قاضی و دانی
بسر پیموده آن بیدای محنت	رسیده در حریم یار جانی
برای آنکه از خاک دوپایت	کشد چون سرمه در چشم عیانی
نگردم از درت یک طرفه العین	جدا از خاک درگاه جهانی
مرا از درگه عالی خدا را	مران ای سایه انسی و جانی
منم چون سایه و تو همچو شخصی	چرا این سایه را از شخص رانی
نگردد ظل من از شخص ممتاز	گرش از تیغ صد بارم برانی
بدرگاه تو اشرف گر بود خاک	به از جمشیدی و کیخسروانی

* - استاد و رئیس اسبق گروه فارسی دانشگاه مدراس هند، ساکن امیدکرنگر.

ازین اشعار بر می آید که سید اشرف در سمنان حکمرانی می کرد و سلطنت را ترک کرده راه فقر گزید و در هند به بنگال آمده مرید شیخ علاء الدین شد و بعد از زمانی شیخ علاء الدین سید اشرف را از لقب جهانگیر ملقب ساخت و از آن وقت از نام سید اشرف جهانگیر مشهور شده است.

سید اشرف در سمنان در ایام طفولیت با تحصیل علم علاقه مخصوصی می داشت . در هفت سالگی قرآن مجید را با قرأة هفتگانه یاد گرفت و در چهارده سالگی علوم متداوله را فرا گرفته بود. چون در پانزده سالگی پدرش سید ابراهیم، جهان فانی را بدرود کرد و سید اشرف درین خرد سالگی بر تخت شاهی جلوس کرد ، او با خیلی فراست و عدل حکمرانی کرد و باوجود اشتغال در امور جهانبانی او با علم و علماء و صوفیه خیلی علاقه می داشت و از ایشان اکتساب علم می کرد مخصوصاً از شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشانی و شیخ علاء الدوله سمنانی بسیار اکتساب فیض کرد.

قبل از دوره سید اشرف، چنگیز و هلاکو ایران را ویران کرده بودند ، کتب خانه بغداد را غارت کرده بودند و هر کجا می رفتند و هرچه و هرکس را می یافتند آتش می زدند یا هلاک می کردند. درین حال کتابها را بدست آوردن و تشنگی علم را بقدر شوق فرو نشاندن ممکن نبوده . چندی از کتابهایی را که سید اشرف بدست آورده بود و مطالعه کرده و در تصنیفات و ملفوظات خود ذکر کرده است، در زیر نوشته می شود:

۱- الهی نامه	۲- اسرار نامه عطار	۳- احیاء العلوم	۴- اعلام الهدی
۵- ارشاد الاخوان	۶- اشرف الفوائد	۷- ابن سیرین	۸- بشارت الاخوان
(در تعبیر خواب)			
۹- بدیع البیان	۱۰- پنج گنج	۱۱- تذکرة الاولیا	۱۲- تاریخ فیروز شاهی
۱۳- تاریخ طبری	۱۴- تاریخ واقدی	۱۵- تفسیر بستی	۱۶- تفسیر بحر موج
۱۷- تفسیر قریشی	۱۸- تفسیر کبیر	۱۹- تفسیر قیامی	۲۰- تفسیر شهابی
۲۱- ترمذی	۲۲- تمهید ابوشکور	۲۳- ترجمه اردشیر بابک	۲۴- ترجمه عوارف
۲۵- تیسیر	۲۶- جامع العلوم	۲۷- جام جم	۲۸- جام جهان نمای
۲۹- جامع الصنایع	۳۰- حدیقه سنائی	۳۱- خانی	۳۲- خلاصه الابرار

نظری بر تبصر علمی وذوق ادبی سید اشرف جهانگیر سمنانی

- ۳۳ - خلاصه السير
۳۴ - دیوان امیر المومنین علی مرتضیٰ علیه السلام
۳۷ - تقریباً پانزده دیوان شعرای هند و ایران
۴۱ - رساله قشیریه
۴۵ - زاد المسافرین امیر حسینی
- ۴۹ - شرح فصوص الحکم
۵۳ - صحیح مسلم
۵۷ - طبقات الصوفیه هروری
- ۶۱ - عوارف المعارف
۶۵ - فتاوی صوفیه
۶۹ - فصوص الحکم
۷۳ - قواعد العقائد امام غزالی
- ۷۷ - كشف الاسرار
۸۱ - لمعات عراقی
۸۵ - مثنوی مولوی
۸۹ - مطلع الايمان
۹۳ - فوائد الفواد ملفوظات نظام الدين اولياء بدايوني
- ۳۵ - دلائل النبوة
۳۹ - ديوان اشعار
۴۳ - رساله مكّيه
۴۷ - سراجي
۵۱ - شاهنامه فردوسی
۵۵ - صفيّر خاني
۵۹ - طوابع شمس
۶۳ - فوائد الاشرف
۶۷ - فتاوی ابراهيم شاه
۷۱ - قصيده رائيه
۷۵ - كافي
۷۹ - كنز الرموز امير حسيني
- ۸۳ - منطق الطير
۸۷ - نزّهة الارواح
۹۱ - مکتوبات شيخ شرف الدين يحيى مشيرى
- ۳۶ - ديوان ابن الفارض
۴۰ - روض الرياحين في حكايات الصالحين
۴۴ - رساله عبهرى
۴۸ - شرح السنّه
۵۲ - صحيح بخارى
۵۶ - صفوة الصفوة
۶۰ - عروه لاهل الجلوه والخلوه
۶۴ - فصل الخطاب
۶۸ - فتاوى بسيط
۷۲ - قوت القلوب
۷۶ - كتاب موضوعات
۸۰ - گلشن راز
- ۴۲ - روح الارواح
۴۶ - سكندر نامه
۵۰ - شرح تعرف
۵۴ - صراط مستقيم
۵۸ - طبقات الصوفيه سئلمى
۶۲ - فتوحات مكّيه
۶۶ - فتاوى قاضى خان
۷۰ - ديوان عراقى
۷۴ - كشف المحجوب
۷۸ - كنز الاسرار
۸۲ - مرآة الجنان و عبرة اليقظان فى معرفة حوادث الزمان
۸۶ - مقدمه بزودى
۹۰ - نوادر الاصول

سید اشرف جهانگیر بعد از تکمیل سلوک زیر تربیت مرشد خود شیخ علاء الدین در بنگال ، بناء بر حکم مرشد خود در قریه کچوچا مستقر خود قرار داد. در صفحه گذشته تذکر بمیان آمده که سید اشرف از خیال جدائی از مرشد خود چقدر دل شکسته بود و اندوه خود را در شعر بروز داده بود، نتیجه سید اشرف جهانگیر از مرشد خود اجازه یافته که چند سال مزید با شیخ خود زندگانی کند ولی بعد از آن مرشد گفت که کار شما بندگان خدا را هدایت کردن است و خود مرشد سید اشرف جهانگیر برای او مقام کچوچا متعین کرد و او را از خود جدا کرد و چند سال بعد از اقامت کچوچا، در اطراف هند و بعد از آن در ممالک اسلامیة برای سفر رو نهاد. و با علماء و صوفیه ملاقات و از ایشان استفاده کرد.

در کچوچا سید اشرف جهانگیر یک خانقاه را بنا نهاد. در این خانقاه یک تالار برای کتابخانه مختص کرد. برای نگهبانی کتب مولانا حسین کتابدار متعین شد. سید اشرف جهانگیر در این خانقاه مریدین خود را علم شریعت و طریقت می آموخت. مردم این نواحی و از بلاد و قریات هند آمده و از سید اشرف جهانگیر علم آموخته در مواضعات خود دیگران را از زیور تعلیم آراسته می کردند. وسیله این همه علوم فقط زبان فارسی بوده است. این طور صوفیاء هند برای ترویج زبان فارسی خدمات بی بها انجام داده اند و باین وسیله نفوذ زبان فارسی در زبان های دیگر هند هم دیده می شود.

اگرچه سید اشرف جهانگیر بیشتر اوقات در عبادت و ریاضت بسر می برد ولی تعلیم دادن بدیگران و تربیت کردن ایشان را در راه سلوک در فرایض او بوده . علاوه بر تعلیم به عامة المسلمین و تربیت علماء در راه سلوک، سید اشرف جهانگیر یک کار خیلی مهم بر خود لازم کرده بود که شاهان وقت را هم بوسیله نامه ها هدایت می کرد و ایشانرا تلقین عدل و دادگستری و رعایا پروری و از اصول جهانبنانی آگاه می کرد. امروز هم این نامه ها که سید اشرف جهانگیر به شاهان وقت نوشته بود یافته می شود . در فهرست کتب که قبلاً درین صفحات ذکر کرده شده است ، کتابهای تاریخی مثلاً ترجمه اردشیر بابک و طبری و واقدی و شاهنامه فردوسی را هم می بینیم که سید اشرف جهانگیر این همه را مطالعه کرده بود و بعضی کتب تاریخی که در هند نوشته شده بود آن را هم خوانده بود.

لطایف اشرفی در « مقدمه درباره اهمیت علم در نظر سید اشرف جهانگیر» بحثی خاصی طویل می دارد. من این جا از آن بحث فقط نکاتی چند ایراد می کنم.

۱ - اگر کسی بداند که از عمر وی بیش از یک هفته نمانده است ، باید که به علم فقه اشتغال نماید چه دانستن یک مسئله از علوم دین بهتر از هزار رکعت نماز نافله است »

من فهم می کنم که مراد این است که شخص باید که بیند چه علم برای او لازم است تا فرایض و سنن و مستحبات را بر طبق حکم شارع علیه السلام می تواند انجام بدهد.

۲ - « العلم بیضاء زهراء و سائر الفنون ذراتها»

۳ - سید اشرف جهانگیر از احمد جام نقل می کند:

« زاهد بی علم مسخره شیطان باشد و متعبد بی فقه همچو خر خراس بر پی نخستین بود » آنچه در علم من آمده است می گویم:

این جمله « متعبد بی فقه همچو خر خراس بر پی نخستین است » ترجمه این قول است « المتعبد بلا فقه كالحمار بالطاحون»

و این ترجمه فارسی در کشف المحجوب یافته می شود که در قرن پنجم هجری نوشته شده است. در لطایف اشرفی مطبوعه مصحح از قیاس خود این طور نوشته است :

« متعبد بی فقه همچو خر خراس بی تحسین است »

حتماً سید اشرف جهانگیر واژه « بر پی نخستین » از کشف المحجوب گزیده است .

این چند مثال مزبور مثنوی نمونه از خرواری این جا آورده ام . باوجود فعالیت در کارهای گوناگون و عبادت و ریاضت ، سید اشرف جهانگیر کتابهایی نوشته بود که بعضی از آنها هنوز یافته می شود . کتابهای سید اشرف جهانگیر که در ملفوظ و نامه های ایشان مذکور است به قرار زیر است :

۱ - نحو اشرفیه - موضوع این کتاب نحو زبان عربی است . درباره این کتاب سید عبدالرزاق نور العین خلیفه اعظم سید اشرف جهانگیر می نویسد «این کتاب افضل روزگار را دستور شد.»

۲ - شرح هدایه ۳ - شرح عوارف ۴ - شرح فصوص الحکم ۵ - فوائد العقاید ۶ - بحر الافکار ۷ - فتاوی اشرفیه ۸ - زیچ سامانی ۹ - تفسیر نوربخشیه ۱۰ - دیوان اشرف ۱۱ - رساله غوثیه ۱۲ - مرآة الحقایق (مشمول بر تشریح اصطلاحات صوفیه) ۱۳ - بحر ذاکرین ۱۴ - حواشی بر حاشیه مبارک مولانا برهان الدین مرغینانی ۱۵ - بشارت الذاکرین ۱۶ - رساله تجویزیه در فسق یزید و اینکه لعنت کردن بر یزید جائز است. ۱۷ - رساله در تشریح وحدة الوجود ۱۸ - کنزالاسرار ۱۹ - اشرف الانساب ۲۰ - مکتوبات اشرفی (سه جلد مجموعه مکتوبات، حالا یک جلد یافته می شود) ۲۱ - تنبیه الاخوان ۲۲ - ارشاد الاخوان ۲۳ - بشارت المیردین ۲۴ - فوائد الاشرف ۲۵ - حجة الذاکرین ۲۶ - لطایف اشرفی (نام کامل این کتاب؛ اللطایف الاشرفیه فی بیان طوایف صوفیه، مجموعه ملفوظات سید اشرف جهانگیر می باشد که مرید و خلیفه او نظام الدین غریب یمنی گرد آورده بود)

درباره رساله تجویزیه سید اشرف جهانگیر می نویسد که در موضعی درباره یزید بحث و مباحثه واقع شد. موضوع بحث این بود که آیا لعن کردن بر یزید جائز است؟ بحث یک ماه طول کشید. آخر همه سید اشرف جهانگیر را تایید کردند که لعن کردن بر یزید جائز است. رساله تجویزیه امروز یافته نمی شود ولی نفوذ عقیده سید اشرف جهانگیر تا امروز نه صرف باقی است بلکه در پیروی سید اشرف جهانگیر در عشره محرم عزاداری در ماتم شهداء کربلا درین دیار رواج گرفته است. مرشد سید اشرف جهانگیر هم ده روز در ماه محرم عزاداری می کرد. سید اشرف جهانگیر درباره مرشد خود، شیخ علاء الدین می نویسد:

« حضرت پیر روز عاشوره ده روز تا انتهای عاشوره در گریه و زاری می گزرانیدند و می فرمودند که طرفه دلی باشد که بر ماتم خاندان رسول (علیه السلام) و جگر گوشگان بتول (علیها السلام) نگرید و عزای او راندارد.»

سبحان الله چه نیاز است کسی کو در چنین ماتم نگرید
دل آنکس مگر از سنگ باشد (لطایف اشرفی لطیفه ای)

سید اشرف جهانگیر هم ده روز محرم تشنگی آب و گرسنگی غذا را فراموش می کرد و همه وقت در گریه و زاری می گزاراند. روز عاشوره علم

گرفته در کوچه ها می گردید. امروز هم عزاداری در کچوچا خیلی معروف است.

مجموعهٔ ملفوظات سید اشرف جهانگیر ، لطایف اشرفی ، خیلی مهم است و خوش بختانه این کتاب از دستبرد زمانه مصئون مانده است . سبب این است که این کتاب از زمانهٔ تالیف خیلی مقبول بوده است و نسخه های خطی این کتاب در بسیاری از کتابخانه های هند یافته می شود ، البته مانند همهٔ کتابهای خطی که آنها را کاتبان استنساخ کرده اند، لطایف اشرفی هم از سهو و خطا خالی نیست . ولی بعد از آگاهی از اصول تحقیق متن و مآخذ لطایف اشرفی و تاریخ ادبی و سیاسی و تصوف ایران اشتباهات را می توان درست کرد.

لطایف اشرفی جامع ترین کتاب تصوف است و دارای اختصاصات گوناگون است . برای علما باعث ایقان ، برای سالکان کلید عرفان ، معرفت را کان ، توانائی روح را سامان ، علاج بیچارگان ، درد قلب و روح را درمان، صاحبان ذوق ادب را حرز جان ، غرض که بسبب موضوعات متنوع و مباحث دل آویز این کتاب امروز هم خیلی مهم است . راقم این صفحات یک رساله بنام مقدمهٔ لطایف اشرفی در ۱۹۷۵ میلادی نوشته بودم و آنرا دانشگاه مهاراجه سیاجی راؤ چاپ کرده بود. ولی این کتاب دربارهٔ متن لطایف اشرفی اطلاعات مهمی را ندارد.

سید اشرف جهانگیر شعرای فارسی ایران را هم مطالعه کرده بود و چون او خود ذوق شعری می داشته ، او هم شعر گفته است و این طور یک دیوان شعر تهیه شده بود. امروز دیوان شعر او ناپید است ولی اشعارش در لطایف اشرفی جابجا منقول شده است.

و این طور دویست شعر یا چندی بیشتر در صنف غزل لطایف اشرفی دارد و اشعاری بطور فرد یا منتشر هم بسیار می دارد. شعرائی که جالب توجهٔ سید اشرف جهانگیر بوده اند و ایشان را در لطایف اشرفی ذکر کرده اند به قرار زیر است :

رودکی ، حکیم سنائی ، فرید الدین عطار ، شرف الدین مصلح بن عبدالله المتخلص به سعدی شیرازی ، امیر حسینی ، اوحد الدین اصفهانی ، افضل الدین خاقانی ، نظامی گنجوی ، کمال خجندی ، مولانا محمد شیرین

مشهور به مغربی ، حافظ شیرازی ، سلطان الشعراء امیر خسرو دهلوی ، حسن سجزی .

سید اشرف جهانگیر دربارهٔ این شعراء اظهار نظر هم کرده است که قریحۀ نقد شعر او هم بروز می دهد ، مخصوصاً دربارهٔ امیر خسرو و نقد و نظر سید اشرف جهانگیر امروز هم اهمّیت خاصی می دارد و جالب توجه خسرو شناسان است.

دربارهٔ خواجه حافظ شیرازی بیان سید اشرف جهانگیر اولین شهادت شخصی هست که معاصر با حافظ شیرازی بوده است و مدتی با او صحبت داشته است . سید اشرف جهانگیر تقریباً سی تا شعر حافظ را در لطایف اشرفی نقل کرده است و بیان کرده است که این اشعار در چه مواقع گفته شده است و چند شعر دقیق را شرح هم داده است ، در این ضمن اول مولانا سید محمد محدث کچوچوی باین امر توجه کرد و چند شعر حافظ را که در لطایف اشرفی هست در یک رساله بنام اشرفی نقل کرده بود. بعد از سالهای بسیار دکتر نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره مفصلاً نوشته البته بیادام نیست که او چند تا شعر حافظ را ذکر کرده است. بعد از آن آقای علی اصغر حکمت هم دربارهٔ این موضوع نوشته است.

صوفیۀ چشتی سماع را هم خیلی دوست داشته اند. سماع هم با ذوق شعری علاقهٔ خاصی دارد . سید اشرف جهانگیر نقل می کند که « شیخ ابوسعید ابی الخیر در مجلسی نشسته بودند. قوالی آمد و سماع در داد و در صورت این شعر

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت تا در لب تو بوسه زخم چو نیش بخوانی

سماع در گرفت و حضرت شیخ را حالتی شد که به از آن حالتی نتواند بود. چون حال نزول شد فرمودند که این شعر که گفته است ؟ گفت عماره ، بر خیز تا بزیارت وی برویم. (لطایف اشرفی لطیفه بیستم) این فقط یک مثال است برای نمایاندن تأثیر سماع و ذوق سماع و ذوق ادبی صوفیه ولی ذوق ادبی شامل مباحث دیگر هم می باشد مثلاً شعر گویی و شعر فهمی و تواجد و معنی حقیقی را پی بردن از الفاظ مجازی و غیر آنها .

سید اشرف جهانگیر این همه اختصاصات ذوق ادبی را بطور وافر در طبع خود می داشت . او اشعار دقیق را شرح هم داده است و شعر هم گفته است که یک دیوان شعر تهیه شده بود . حالا دیوان ناپید است ، او از معانی شعر چنان متأثر شده است حتی در سماع جان خود را بجان آفرین ، داده است . در یک مجلسی سماع قوال غزل سعدی را می خواند و چون باین مصراع رسید . یار خندان رود بجانب یار

سید اشرف جهانگیر همین مصراع را تکرار می کرد و چنان در یاد حق مجذوب شد که از خود رفته جان را بجان آفرین سپرد . این واقعه در حدود ۸۲۸ هجری رو نمود .

اشعاریکه در لطایف اشرفی یافته می شود و درباره آن می توان گفت که حتماً گفته سید اشرف جهانگیر است تقریباً دوپست می باشد و بیشتر در صورت غزل است و درباره هر غزل نوشته شده است که در چه موقع گفته شده است و از آن موقع و محل مفهوم شعر کاملاً واضح می شود . لذا برای پی بردن معانی اشعار را آگاهی از محل گفتن آن شعر هم لازم است . ولی این کار خیلی طول می کشد . لذا برای نمایاندن شیوه شعرسید اشرف جهانگیر فقط چند غزل این جا نقل می شود .

چون سید اشرف سلطنت را ترک کرد و وطن خود را بدرود گفت ، آن وقت او این غزل را سرانید:

ترک دنیا گیر تا سلطان شوی	محرم اسرار با جانان شوی
پا به تخت و تاج و سر در راه نه	تا سزای مکننت یزدان شوی
چیست دنیا کهنه ای ویرانه ای	در ره آباد این ویران شوی
تا بکی در راه دنیاهای بند	در هوای دانه ای پرآن شوی
از حریم صحبت مردم بر آی	تا برای وصل او خندان شوی
بگذر از خواب و خور مردانه وار	تا براه عشق چون مردان شوی

تا نهی پا بر سر اورنگ جاه

تاری

ش چون اشرف سمنان شوی

در بهایی عشق داد ایمان گرفت

آتش حسنش درون جان گرفت

در دلی کان عشق آمد در نظر
عشق در ملک دل است چون بادشاه
جای دین نبود که شه ایوان گرفت
رفت غوغا ملک چون سلطان گرفت
آفتاب است ظل او نتون گرفت

پنج نوبت می زند بر تخت بخت
عشق تو چون اشرف سمنان گرفت

وصل تو چون دست داد ملک جهان گو مباحش
آیت حسن ترا حاجت تفسیر نیست
صف شکن عاشقان فتنه آخر زمان
گردش گردون اگر قطع شود گو بشو
بی تو نیرزد جوی هرچه بود در جهان
لعل تو چون حاصل است گوهر جان گو مباحش
صورت خورشید را شرح و بیان گو مباحش
غمزه ابروی تست تیر و کمان گو مباحش
حاصل فطرت تویی دور زمان گو مباحش
مایه جانها تویی سود و زبان گو مباحش

آتش عشق ار بسوخت خرمن ماگو بسوز
اشرف شوریده را نام و نشان گو مباحش

مقام پیر چیست؟ و پیر نصیرالدین کیست؟

بیا با شوق در بزم نصیر ای تشنهٔ مستی
که او در قحط خوش ذوقی وجودی مغتنم دارد

واژهٔ «پیر» در مفهوم مورد نظر ما در این مقاله به معناهای: مرشد، مراد، دلیل، پیشوا، امام، راهنما، قطب، پیشوای طریقت به کار رفته است. ناصر خسرو شاعر بلند آوازهٔ ادب فارسی بر این باور است که:
کسی کو پی رهبر و پیر گردد ره راست او راست از خلق یکسر^۱
فرمان بُردن از پیر بر همهٔ مریدان فرض است تا بدان اندازه که نحوهٔ فرمائیداری را باید از فرمائیداری مرید از حکم پیر آموخت بدان گونه که سعدی نیز باور دارد:

گر ز پیش خود برانی چون سگ از مسجد

مرا سر زحمت بر ندارم چون مرید از گفتِ پیر^۲

پیر حلال و مشکل گشای توده‌های مردم است بدان گونه که هر کجا مشکلی بر ایشان پیش آید و بی‌طاقتشان کند به پیر متوسل می‌شوند. سعدی گوید:

«از بی‌طاقتی شکایت پیش پیر طریقت برد که چنین حالی رفت» و در جای دیگر می‌گوید:

«داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتراز علت نادانی نیست»^۳

دیدگاهها و گفته‌های پیر همواره باید نصب العین فکر و اندیشه و عمل مریدان باشد، چه پیر بدان مرحله از کمال و تجربه و علم رسیده که دیگر خطا نمی‌کند و آنچه می‌گوید همواره می‌تواند مورد استناد دیگران قرار

گیرد. حافظ شاعر و عارف بزرگ ادب فارسی به گفتهٔ پیر چنین استناد و هم تحسین می‌کند که:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد^۴

سخنان و اقوال پیران چندان باید مورد تبعیت مریدان باشد که هر چه گفتند، بی‌کم و کاست باید پذیرفت و حتی هرگونه تجویزی کردند و صلاح دیدی و مصلحتی در موردی داشتند، عیناً باید بدان عمل کرد. چه پیران بدون جهت سخن نمی‌گویند.

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها^۵

امام محمد غزالی دربارهٔ شأن و مقام و مرتبهٔ پیر می‌نویسد: «بی‌پیر راه رفتن راست نیاید که راه پوشیده است و راههای شیطان به راه حق آمیخته است و راه حق یکی است و راه باطل هزار. چه‌گونه ممکن گردد بی‌دلیل راه بردن؟ چون پیر به دست آورد، کار خویش باید که جمله باوی گذارد و تصرف خود اندر باقی کند^۶ و بداند که منفعت وی اندر خطای پیر بیش از آن بود که اندر صواب خویش و هر چه شنود از پیر که وجه آن بدانند، باید که از قصهٔ موسی و خضر - علیهما السلام - یاد آورد که آن برای حکایت پیرو مرید است که مشایخ چیزها بدانسته باشند که عقل فرا سر آن نتوان شد»^۷

و نیز به گفتهٔ مولوی از ویژگیهای پیر یا مرد کامل آنست که به حکم خدا و آنچه بر دل او الهام می‌گردد، عمل می‌کند و نه از روی شهوت و غرض نفسانی و چنین کسی حتی اگر هم کسی را بکشد، به حکم خدا می‌کشد و کشتن او مقدمهٔ زندگی بهتر است و بدون حکمت نیست و به قول مولوی:

سر آنرا در نیابد عام خلق
هر چه فرماید بود عین صواب
صد درستی در شکست خضر هست
مادر مشفق در آن غم شادکام^۸

آن پسر را کش خضر ببرد حلق
آنکه از حق یابد او وحی و خطاب
گر خضر در بحر کشتی را شکست
بچه می‌لرزد از آن نیش حجام

حافظ شاعر بلند آوازهٔ ادب فارسی نیز همواره در برابر پیر طریقت سر تعظیم فرود می‌آورد که:

سر ما خاک ره پیر مغان^۹ خواهد شد
و یا:
من از پیر مغان منت پذیرم
حریم درگه پیر مغان پناهت بس
دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهانند
کیمیائست عجب بندگی پیر مغان
حلقهٔ پیر مغانم ز ازل در گوشت
و بالاخره:
دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست

اما دیرینگی و قدمت واژهٔ «پیر» نیز در خور تعمق است که این واژه کاربردی بسیار قدیمی دارد تا بدانجا که در زبان اوستایی با مختصر اختلاف تلفظ و نیز در فارسی میانه با همین تلفظ فعلی به کار رفته است^{۱۰} و به احتمال زیاد ملامتیان نیشابور هم در سده‌های سوم و چهارم دورهٔ اسلامی آنرا به کار می‌برده‌اند و ظاهراً در خراسان پیش از لفظ عربی شیخ این کلمه متداول بوده است.

در خور توجه اینکه در میان طریقه‌های ایرانی بویژه نزد ملامتیان نیشابور کار پیر تنها معلّمی نبوده بلکه جنبه‌های تربیتی او نیز بسیار مهم بوده و در دور کردن خلق و خوی بد از سالک و جایگزین کردن خلق و خوی نیکو به جای آنها نیز از وظایف پیر بوده که تألیف کتاب «پند پیران» در حدود قرن پنجم در بردارندهٔ حکایتهایی پند آموز در همین زمینه است. محرر طبقات الصوفیة خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «شیخ الاسلام، ما را گفت و نصیحت کرد که از هر پیری سخنی یاد گیرید.»^{۱۱} اهمیت پیر به معنای راهنمای دینی و تربیت کنندهٔ سالک تا بدان مرتبه‌ای بوده که صوفیان پیران خود را به منزلهٔ جانشینان پیامبر بزرگ (ص) اسلام می‌دانسته‌اند. ابو حامد غزالی برادر احمد غزالی در رسالهٔ «ای فرزند» می‌نویسد: «پیر نایب

رسول خدای باشد^{۱۲}» و به همین دلیل بدترین چیزها برای یک شخص «بی‌پیر بودن» است یعنی «بی‌دین و بی‌پیغمبر بودن» و به همین دلیل است که عین القضاة همدانی (مقتول ۵۲۵ هـ.ق) از بزرگان مشایخ صوفیه و از دانشمندان ربع اول قرن ششم جمله‌ای نقل کرده که «مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»^{۱۳} یعنی کسی که «پیر» ندارد مانند کسی است که دین ندارد. پیروان او نیز به هنگام سوگند خوردن «به پیر به پیغمبر» سوگند یاد می‌کنند که هم اکنون نیز در زبان عامه مردم هنوز هم به کار می‌رود.

درباره اطاعت از پیر اعتقادشان بر این بوده است که با توجه به اینکه پیر نایب پیامبر و نبی وقت است باید از او اطاعت کرد و در ظاهر و هم باطن مطیع محض او بود. نباید با او مجادله یا اعتراض کرد و حتی در غیبت «پیر» نیز باید چندان مراقب کارها و اعمال و گفتار خود بود که پنداشت او حاضر است^{۱۴} مرید باید در همه احوال به پیر متوسل گردد. زیرا پیر تنها رفیق راه برای مرید و سالک است.

ما به همه پیران گران قدر خطّه شبه قاره هند و پاکستان که سهم زیادی در تربیت نسل‌های انسانها از دیرباز تاکنون داشته‌اند و دارند از راهی دور عرض سلام و ارادت و اخلاص می‌کنیم و زحمات و تعلیمات آنان را در راه تبلیغ شعائر اسلامی ارج می‌نهمیم و برای شادروان پیر سید نصیر الدین نصیر هم که بی‌شک نزد پروردگارش مقامی منیع دارد، از درگاه حق طلب آمرزش و رحمت بیشتر می‌کنیم.

من بنده در سالهای اقامت در کشور دوست و برادرمان پاکستان توفیق داشتم تا با دو پیر خوش‌سیما و باوقار و اهل معرفت آنجا آشنایی و ارادت داشته باشد. نخست پیر نقیب الرحمان بود که خدایش حفظ کناد و دیگر همین پیر سید نصیر الدین نصیر. نام کامل او غلام نصیر الدین شاه و فرزند سید غلام معین الدین گولروی گیلانی ملقب به لاله‌جی (تولد سوم رمضان المبارک ۱۳۴۰ هـ. ق - دوم ذی‌قعدة ۱۴۱۷ هـ. ق) است^{۱۵} حضرت لاله‌جی یعنی پدر نصیر گیلانی بیست و سه سال سجاده‌نشین خانقاه گولره و دانشمندی والا مقام و عارفی پاک‌دل و سخن‌گویی برجسته بود که به فارسی و عربی و اردو و پنجابی شعر می‌سرود و تخلص او «مشتاق» بود و مجموعه اشعارش نیز با عنوان «اسرار مشتاق»^{۱۶} به چاپ رسیده است. نصیر گیلانی از نژاد سادات گیلان بود و چون اهل گولره بود در پایان نامش گولروی نیز آمده است. تخلص او در شعر نصیر بود. او در نوامبر

۱۹۴۹م در همان گولره^{۱۷} متولد شد. جد بزرگش شیخ المشایخ سید پیر مهرعلی شاه گولروی (۱۹۳۷-۱۸۵۹ م) مؤسس خانقاه چشتیه قادریه گولره اسلام آباد پاکستان بود که یکی از دانشمندان بزرگ دینی و عرفانی و از پیروان فلسفه وحدت وجود ابن عربی محسوب می گردید و علامه اقبال دانشمند والامقام پاکستان برایش نامه ارادت ارسال داشته بود. سید پیر مهر علی شاه به زبانهای عربی، فارسی، اردو، پنجابی شعر می سرود که اشعار عارفانه او از جمله اشعار عارفانه ارزشمند عرفان اسلامی محسوب می گردد و علاوه بر دیوان شعر حدود دوازده مجلد از رساله ها و آثار او نیز موجود است. پیر مهرعلی به حافظ شیراز ارادت می ورزید و اشعاری هم به پیروی از حافظ دارد مثلاً به تقلید از این بیت حافظ که:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی^{۱۸}
گفته است:

سینه مالامال درد است و بجوید مرهمی درد بر دردی دگر زخمی به جای مرهمی

او همچنین مثنوی معروفی به نام «گومگو» نوشت که تقلیدی از منطق الطیر عطار نیشابوری است:

مرحبا ای بلبل بستان چشت بازگو از «گومگو» آن سرنوشت^{۱۹}

پدر بزرگوار نصیر یعنی سید غلام معین الدین شاه گیلانی و هم جدش سید غلام محی الدین شاه گیلانی اهل عشق و عرفان و علم و مربی جامعه خویش بودند و در ارشاد مردم روزگار خود بسیار کوشیدند که پیر نصیر الدین نصیر در چنین محیط خانوادگی مملو از فرهنگ و معرفت و کمال رشد و نمو یافته بود.

شعر عرفانی فارسی در مجالس سماع آنان سخت مورد استقبال بود و به همین دلیل پیر نصیر هم اشعار عرفانی پراحساسی به فارسی سروده که سه مجموعه اشعارش را به نامهای «آغوش حیرت» که رباعیات او به فارسی است و «عرش ناز» را که مجموعه اشعار او به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی، پوربی، سرائیکی است و سومی به نام «فیض نسبت» که مجموعه مناقب سروده اوست با خط خود به فارسی پشت نویسی کرده و به نگارنده این سطور اهدا کرده است.

آثار نصیر گیلانی شامل سه دسته زیر است: (الف) آثار منظوم شامل:

- ۱- «آغوش حیرت» که در بالا بدان اشارت رفت. ابتدا در سال ۱۹۸۲ و سپس ۲ بار دیگر به چاپ رسیده و حدود سیصد رباعی به زبان فارسی در موضوعاتی مانند نعت، مناقب، فلسفه، عشق و عرفان دارد و سبک شعری او در این رباعیات یادآور سبک شاعر بلند آوازه شهبه قاره بیدل دهلوی است.
- ۲- «پیمان شب» غزلیات اردوی اوست که در سالهای ۱۹۸۳ و سپس سال ۲۰۰۰ چاپ شده است. نام این مجموعه نیز متأثر از بیدل و از شعر زیر اوست

بر نمی آید بیاض چشم آهو از سواد
صبح اقبال جنونم نشکند پیمان شب

۳- «دین همه اوست» مجموعه ابیاتی در مدح حضرت پیامبر اکرم (ص) است و ظاهراً نام آن هم از بیت زیر اقبال لاهوری برگرفته شده است.

به مصطفی برسان خویش را که دین همه اوست

اگر به او نرسیدی، تمام بولهبی است

این مجموعه نیز در سال ۱۹۸۳ و سپس در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده است.

- ۴- «فیض نسبت» که بدان اشاره شد و در مدح و مناقب اولیا و اصفیا سروده شده و دوبار در سالهای یاد شده اخیر به چاپ رسیده است
- ۵- «رنگ نظام» شامل ۱۷۱ رباعی از رباعیات نصیر گیلانی به زبان اردوست که در سال ۲۰۰۰ انتشار یافته و قدرت او را در بیان مسائل عرفانی و دینی و فلسفی و اخلاقی می نمایاند.
- ۶- «عرش ناز» مجموعه ای از اشعار نصیر را به زبانهای فارسی، اردو، پنجابی و سرائیکی در بردارد و در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسیده است.
- ۷- «دست نظر» مجموعه غزلیات اردوی او و شامل ۱۷۵ غزل است که یکی از بهترین مجموعه های غزلیات اردوی معاصر محسوب می گردد. این کتاب نیز در سال ۲۰۰۰ میلادی به چاپ رسیده است.

ب) آثار منثور:

۱- «راه و رسم منزلها» که به زبان اردو نگارش یافته و نام آن برگرفته از این بیت مشهور حافظ است:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها

۲- «نام و نسب» تحقیقی است در سیادت سید عبدالقادر گیلانی عارف بزرگ قرن ششم هجری (متوفی ۵۶۱ هـ. ق)

۳- «امام ابوحنیفه» که نمونه‌ای از تحقیقات علمی او محسوب می‌گردد و در سال ۱۹۹۰ به چاپ رسیده است.

۴- «حضرت پیر پیران» که شامل شخصیت و تعلیمات اوست.

۵- تحقیق درباره لفظ الله

۶- لطف الغیب و مقالة فتوح الغیب

۷- آداب تلاوت قرآن مجید

۸- موازنه علم و کرامات

۹- استعانت و اعانت کی شرعی حیثیت ...

ج) مقاله‌ها: که درباره عرفان و ادب و دین است و در فصل نامه طلوع

مهر اسلام آباد به چاپ رسیده است.

ما در این مقال که سخن را با بیتی از نصیر گیلانی آغاز کردیم، هم پایان سخن را نیز با دعای خود او در یک رباعی، همراه با طلب غفران و آمرزش برای روح بلندش، هم آواز می‌گردیم که:

فرمان شرف یابی در گاهم ده

با گوهر اشک، دولت آهم ده^{۲۰}

یا رب به حریم فضل خود راهم ده

سرمایه درد و سوز ارزانی کن

یادداشت‌ها

۱ - به نقل لغت‌نامه‌دهخدا

۲ - متن کامل دیوان سعدی، به کوشش دکتر مصفا ص ۴۷۵.

-
- ۳ - مآخذ پیشین ص ۶۳۴
- ۴ - دیوان حافظ مصحح دکتر غنی - قزوینی ص ۷۲
- ۵ - مآخذ پیشین ص ۲
- ۶ - در باقی کردن: فراموش کردن، کنار نهادن. از یاد بردن
- ۷ - کیمیای سعادت ج ۲ ص ۳۴
- ۸ - مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون ص ۱۶ و ۱۷
- ۹ - پیر مغان: پیر طریقت (فرهنگ معین)
- ۱۰ - کارنامه اردشیر بابکان، بخش ۵، بند ۵
- ۱۱ - طبقات الصوفیه ص ۴
- ۱۲ - ص ۱۰۳ ج ۱۳۳۳
- ۱۳ - ص ۲۸
- ۱۴ - عین القضاة ص ۳۳
- ۱۵ - مهر نصیر، محمد شاه کهگه، لاهور، کراچی، ضیاءالقرآن پبلی کیشنز، می ۲۰۰۷ ص ۳۴.
- ۱۶ - اسرار المشتاق، سید غلام معین الدین گیلانی، اسلام آباد ۱۹۹۵.
- ۱۷ - گولره شریف: قصبه ای آباد و پر جمعیت و پر جوش و خروش در دوازده میلی راولپندی پاکستان که مزین به آرامگاه خواجه سید پیر مهرعلی شاه گیلانی جد پیر نصیر گیلانی است و ظاهراً صفت شریف را از آن پیر روشن ضمیر دارد (پاکستان شناسی، دکتر تسبیحی ج ۲ ص ۱۳۳).
- ۱۸ - دیوان حافظ ص ۳۲۹
- ۱۹ - مهر نصیر ص ۳۱-۳۲
- ۲۰ - آغوش حیرت، مهر نصیر پبلشر گولره ۱۱ - اسلام آباد، پاکستان

درگذشت آقای دکتر وحید قریشی استاد برجسته

آقای دکتر وحید قریشی استاد متقاعد دانشگاه پنجاب که همزمان به تدریس تاریخ، زبان و ادب فارسی و اردو به تالیف و نگارش دهها کتاب علمی ادبی و یک صد مقاله پژوهشی مبادرت ورزید، در تاریخ ۱۷ اکتبر ۲۰۰۹م در لاهور به سن ۸۴ سالگی بدرود حیات گفت. یکی از ویژگی های دکتر وحید قریشی فرا گرفتن زبان پهلوی با اکتساب فیض از محضر استاد ایرانی آقای پرفسور عباس مهرین شوشتری بوده که در حین مراجعت از شبه قاره در اواخر دهه ۱۹۴۰م پس از استقلال پاکستان سالی چند در دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب به امر تدریس زبان و ادب فارسی اشتغال داشت؛ آقای دکتر وحید قریشی در دهه ۱۹۸۰ به مدت چهار سال و نیم ریاست مقتدره قومی زبان (فرهنگستان زبان ملی - اسلام آباد) را به عهده داشتند. جالب اینست که ایشان دومین رئیس فرهنگستان پس از تاسیس منصوب گردیده بود و اولی رئیس هم یکی از برجسته ترین مورخان و استادان تاریخ در شبه قاره، آقای دکتر اشتیاق حسین قریشی وزیر اسبق آموزش و فرهنگ دولت فدرال بوده اند. پیش از انتصاب به مقتدره آقای دکتر وحید قریشی رئیس افتخاری اکادمی اقبال پاکستان لاهور با حفظ استادی دانشگاه و پس از تقاعد هم ایشان ریاست بزم اقبال را عهده دار گردیدند. تخصص آقای دکتر قریشی، به غالب شناسی و اقبال شناسی دور می زد، ولی چنانچه بر علم و آگاهی دکتر وحید قریشی مدارک دانشگاهی را بتوانیم گواه بیاوریم که همه شان در سنین بیست الی چهل سالگی بدست آورده بود، شامل کارشناسی ارشد زبان و ادب فارسی و تاریخ، دکترای زبان و ادبیات فارسی و فوق دکتری در زبان و ادبیات اردو، از دانشگاه پنجاب بوده است. از آثار فارسی استاد وحید قریشی باید، تصحیح شاهجهان نامه تألیف محمد صالح کنبوه در سه جلد لاهور، ۱۹۶۶ - ۱۹۷۰م، تصحیح تذکره همیشه بهار از کشتن چند اخلاص کراچی ۱۹۷۳، نامه عشق تألیف اندرجیت منشی لاهور ۱۹۵۹م، دربار ملی به اشتراک شیخ محمد اکرام لاهور ۱۹۶۱م، ارمغان ایران (مقالات منتخب از فصلنامه صحیفه) لاهور ۱۹۷۱م، تصحیح ثواب المناقب تألیف صداقت کنجاهی چاپ مجله

دانشکده خاورشناسی ۱۹۶۱م. استاد وحید قریشی مضافاً بر این ، دهها مقاله علمی در مجله های علمی و ادبی وقت در نیم قرن اخیر منتشر نموده که دو سوم آن درباره زبان و ادبیات فارسی ، رجال و شخصیت های ادبی فارسی اقبال شناسی و غالب شناسی بوده است. بی مناسب نیست تذکر داده شود که سمت استادی ایشان « غالب شناسی » بوده ولی تا سه سال ریاست دانشکده خاورشناسی ، و تا ده سال در دهه ۱۹۷۰ ریاست فوکیلته شرق شناسی را بعهده داشت. تا ده سال پیش معلمان و استادان فارسی دانشگاه پنجاب و دانشکده های عمده در این استان کسانی بودند که از محضر استاد وحید قریشی استفاده کرده بودند. در مسافرتهاى خارج استاد فقید چین و هند بچشم خورد اما این قلم « ایران » را پیدا نکرد. البته استادان معظم ایرانی که به پاکستان سفر می کردند به آقای دکتر وحید قریشی دلبستگی خاصی پیدا می کردند.

آقای دکتر وحید قریشی در زمانهای مختلف مدیریت مجله دانشکده خاورشناسی ، مجله صحیفه و مجله اقبال ریویو را بعهده داشتند ، ایشان همچنین در دهه های مختلف عضویت شوراهای دانشگاهی ، کتابخانه های عمومی و تخصصی و سازمانهای عام المنفعه را عهده دار بوده است . در فعالیتهای پژوهشی برای چندین نفر به عنوان استاد راهنما منبع فیض بوده است . موضوع پایان نامه دوره دکتری زبان فارسی استاد قریشی « انشاء نویسی در ادبیات فارسی» و برای دوره فوق دکتری « میر حسن کا زمانه » (عصر و دوره میر حسن) (اردو) بوده است. فصلنامه دانش مفتخر است که دکتر وحید قریشی با نشر دو مقاله با عنوان « احوال و آثار عبدی قیصر شاهی مترجم دیوان حافظ» (شماره پیاپی ۱۵) و «برخی جنبه های اجتماعی فلسفه خودی» (شماره پیاپی ۵۱) با این مجله همکاری علمی داشته اند و مثل همیشه در سالهای اخیر هم از خوانندگان محترم این فصلنامه بودند و گاهی از دستخط خود مفتخر می داشتند. استاد قریشی در دایر کردن انجمن های ادبی و نشریه پژوهشی علاقه خاصی نشان می داد. در دانشکده اسلامیة لاهور انجمن عربی و فارسی و در دانشکده خاورشناسی « حلقه شیرانی» و مجله « تحقیق » به منظور ترویج ادبیات فارسی و عربی راه انداخت. ما ارتحال استاد فقید را به خانواده آن فقید سعید ، دانشگاهیان و شاگردان آن مرحوم و دوستان شعر و ادب فارسی در دوره معاصر تسلیت عرض می کنیم. از خداوند متعال آمرزش و مغفرت آن مرحوم را مسئلت نموده ، توفیق

شاگردان و شاگردان شان را جهت پیروی از الگوی آموزشی و پژوهشی استاد فقید آرزومندیم.

ارتحال دکتر وحید عشرت اقبال شناس ممتاز

اقبالشناس ممتاز و بنیانگذار تریبون فلسفه پاکستان آقای دکتر وحید عشرت، در تاریخ ۶ مه ۲۰۰۹م در ۶۵ سالگی بدرود حیات گفت. بالغ بر دو دوجین اثر آقای دکتر عشرت به زبانهای اردو و انگلیسی بجای مانده که اغلب با ارتباط به افکار علامه اقبال و موضوع فلسفه که رشته اصلی مطالعه و تدریس او بوده است، بنگارش در آمده. برخی از آثار وی به فارسی برگردانده و در تهران منتشر شده است. زندگانی عملی خود را دکتر وحید عشرت در صحنه روزنامه نویسی آغاز کرده بود ولی پس از چند سال در اکادمی اقبال پاکستان پیوسته تا مدتی به سمت معاون نیز فعالیت می کرد و در حدود دو دهه منشاء خدماتی ارزنده بوده است. پس از تقاعد مدتی در بخش اقبال شناسی دانشکده خاورشناسی با دانشنامه اقبال همکاری داشت و در ضمن در دانشگاه کالج دولتی به دانشجویان فلسفه درس می داد. موضوعات برخی از آثار آن فقید سعید بشرح زیر است (ترجمه) نظرات اجتماعی علامه اقبال و خلیفه عبدالحکیم، مطالعه اقبال شناسی در پاکستان، اقبال ۸۴ (مجموعه مقالات) اقبال ۸۶ (مجموعه مقالات)، تجدید افکار اسلامی (ترجمه خطبات اقبال به اردو) مطالعات اقبال شناسی، افکار اقبال، اقبال از دیدگاه جدید، صد سال مطالعات اقبال، تشکیل فرهنگ پاکستانی، فلسفه چیست؟ زمان و مکان، فلسفه وحدت الوجود، فلسفه خیر و شر، فلسفه جبر و قدر، خدا - از دیدگاه فیلسوفان، فلسفه اجتماعی، مقالات فلسفه، تصور پاکستان اقبال، نظریه و ادب: روح چیست؟، سرنوشت آسیای مسلمان، ادراک اقبال (تحلیل کتب مهم اقبالشناسی) مضافاً بر این ۲۵ مقاله به عنوان مدیر دانشنامه اقبال برای آن شخصاً تألیف کرد. دکتر وحید عشرت در موضوعات مشابه فوق سه کتاب به انگلیسی هم تألیف و منتشر نمود.

دکتر جاوید اقبال ، فرزند علامه اقبال (قاضی متقاعد دیوان عالی کشور) ابراز داشته اند : « دکتر وحید عشرت نویسندهٔ چیره دست فلسفه می باشد و به برکت آهنگ فلسفیانہ مقالات ایشان در موضوع اقبال شناسی مورد توجه خاص است و احساس نو آوری و جہتی جدید بوجود می آید. مقالات ایشان در پاکستان ، ایران ، ہند و بنگلادش بطبع رسیده . ترجمۂ خطبات اقبال او در پاکستان و ہند ہر دو کشور بہ چاپ رسیده است...»

ما درگذشت چنین شخصیت وطن دوست ، اقبال پژوه و شارح فلسفہ را بہ محافل علاقہ مند بہ ہر کجا کہ باشند، تسلیت عرض می کنیم . برای خانوادۂ آن فقید سعید ، ہمکاران دورہ های مختلف و شاگردان ، پایداری و صبوری را مسئلت داریم.

شاید برای اولین دفعہ است کہ یادبودی از دو شخصیت از دست رفتہ در ماہهای اخیر را در یک شمارۂ فصلنامہ داریم ، درج می کنیم. و اسم ہر دو « وحید » بودہ است. باید اذعان داشت در صحنۂ کارهایی کہ آنها در زندگانی خویش انجام می دادند، در حوصلۂ کلمہ، خود را بہ مرحلۂ «وحیدیت» ارتقاء دادہ بودند. برای چنین راہیان ابدیت گفتہ شدہ است : شادم از زندگی خویش کہ کاری کردم !

مدیر فصلنامۂ دانش

گزارش هم اندیشی علمی
انجمن ادبی فارسی
۱ - «بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره»

روز یکشنبه ۵ مهر ۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « بررسی تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید.

این هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. آن گاه سرپرست انجمن به جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران ریاست محترم اجلاسیه، جناب آقای صاحب فصول رایزن محترم فرهنگی میهمان ویژه و اعضای هیئت رئیسه آقای دکتر میرزایی استاد مدعو ایرانی دانشگاه ملی زبانهای نوین ، آقای محمود امیر گل مسئول خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران و کلیه حضار ارجمند از جمله مقاله نویسان و سخن سرایان محترم خیرمقدم عرض کرد.

مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی محققان و استادان پاکستانی ، ایرانی و افغانی از جمله آقای مظفر کشمیری ، استادیار دانشگاه بین المللی اسلامی ، خانم تصور النساء مربی دانشگاه ملی زبانهای نوین، دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز، خانم رابعه کیانی مربی دانشکده دولتی دخترانه فدرال ایف سیون تو اسلام آباد، خانم حکیمه دسترنجی پژوهشگر ایرانی ، خانم امبر یاسمین مربی دانشگاه ملی زبانهای نوین، آقای لعل محمد مینگل مربی دانشگاه ملی زبانهای نوین، سید مرتضی موسوی مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی ، جناب آقای سید مرتضی صاحب فصول میهمان ویژه و جناب آقای ماشاء

الله شاکری ریاست محترم اجلاسیه بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی سروده خود را ارایه نمود.

آقای مظفر کشمیری در ضمن ارایه مقاله علمی با عنوان « **سهام ابوالفضل علامی در تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره** » نخست به اصل وریشه کلمه « **تاریخ** » پرداخت. آن گاه سوابق تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره از اوائل تا قرن دهم هجری تبیین داشت. سپس شمه ای از احوال ابوالفضل و محتوا و مطالب تاریخ اکبر نامه را باز گفت.

در مقاله تحقیقی **خانم تصور النساء** با عنوان « **احوال ملا عبدالحمید لاهوری و تاریخ بادشاه نامه او** » ارزش تاریخی بادشاه نامه ملا عبدالحمید در تعدادی از کتابهای تاریخی که در دوره شاهجهان به سلک نگارش در آمده، مورد بحث قرار گرفت.

آقای دکتر مهدی حسینی در مقاله پژوهشی با عنوان « **زندگانی مولانا نظام الدین هروی و تاریخ طبقات اکبری وی** » نخست به سابقه تاریخ نویسی فارسی از جمله در شبه قاره پرداخت آن گاه درباره احوال نظام الدین هروی و ویژگیهای تاریخ طبقات اکبری اطلاعات جالب و کافی بدست داد.

خانم رابعه گیانی در مقاله علمی خود با عنوان « **احوال منہاج سراج جوزجانی معروف به لاهوری و ارزش تاریخی طبقات ناصری** » خاطر نشان کرد که طبقات ناصری که متن کامل آن در ۱۳۴۲ ش به همت دانشمند افغانی آقای عبدالحی حبیبی منتشر گشت از کتب مستند تاریخ شبه قاره در دوره سلاطین بشمار می رود.

خانم حکیمه دسترنجی در مقاله پژوهشی با عنوان « **سیری در محتوای تاریخ فرشته و اسلوب آن** » غیر از معرفی نویسنده تاریخ فرشته به عناوین فصول دوازده گانه تاریخ فرشته که اخیراً با ویرایش ناطق در ایران زیر چاپ است و دو جلد آن از چاپ در آمده و دو جلد دیگر نیز بزودی منتشر خواهد شد، پرداخت.

آن گاه آقای خاور نقوی، سروده خود را عرضه داشت.

خانم امیر یاسمین در مقاله خود با عنوان « **زندگانی میر معصوم بکهری و اهمیت تاریخ معصومی** » نخست به شرح احوال میر معصوم بکهری که دارای شخصیت چند بُعدی بود پرداخت. او غیر از

نویسنده ، مورخ، معمار ابنیه متعدد، از طرف اکبر شاه به دربار شاه عباس اول به عنوان سفیر اعزام گردید. تاریخ معصومی که قبلاً دو دفعه در شبه قاره منتشر شده بود اخیراً به صورت عکسی از نسخه دانشگاه پنجاب کراراً بچاپ رسیده است.

« محمد قاسم فرشته و تاریخ او » عنوان مقاله علمی آقای سید مرتضی موسوی بود که در آن غیر از زندگانی محمد قاسم فرشته ، علاقه عمیق وی به تاریخ نویسی، منابع تاریخی مورد استفاده فرشته در ضمن تالیف کتاب « گلشن ابراهیمی » یا « نوری نامہ » که بیشتر با نام « تاریخ فرشته » شناخته می شود، تبیین گردید. ناطق همچنین به حضور نسخه های خطی تاریخ فرشته در کتابخانه های معتبر جهان و به چاپهای ششگانه سنگی در یک قرن و نیم اخیر پرداخت.

جناب آقای صاحب فصول در گفتار پژوهشی خود با عنوان « **مروری بر اسامی و محتوای ۵۷۰ کتاب تاریخ شبه قاره به زبان فارسی** » یاد آور گردید که از تالیف کتبی با مطالب بعضاً تاریخی در شبه قاره از قرن پنجم هجری سراغ داریم و در این ضمن از دواوین ابوالفرج رونی، و مسعود سعد سلمان باید یاد کرد. اما اولین کتاب مستقل تاریخ که به زبان فارسی در شبه قاره به سلک نگارش در آمد ، تاج المآثر بود که در ۶۰۵ هجری قمری تالیف شد. ناطق تعداد دقیق کتابهای تاریخی را از لحاظ محتویات نظیر عمومی، سراسر شبه قاره ای ، مناطق و ایالات مختلف نظیر تاریخ بنگال ، میسور ، کرناٹک ، کشمیر، سندھ و نیز تاریخ دوران های مختلف پادشاهان هند باز گفت . در این ضمن به خدماتی را که آقای سید حسام الدین راشدی مرحوم در احیای فارسی از جمله تاریخ و تذکره انجام داد تمجید نمود و از محققان پاکستانی خواست که دنباله کارهایی علمی پیر راشدی را بدست گیرند. غیر از احیای متون تاریخی فارسی که مرکز تحقیقات هم به تعداد کثیری در اختیار دارد، اگر بتوانند تراجم متون تاریخ را به اردو تهیه و بچاپ برسانند، بدون تردید خدمتی شایسته خواهد بود. ناطق در بخشی از سخنان

خود گفت: ملتی که تاریخ خود را نمی داند مثل کودکی است که اصل و نسب خود را نمی شناسد و از آنان جدا افتاده است. بدون این ۵۷۰ عنوان کتاب، تاریخ شبه قاره برای مردم آن قابل شناسائی نیست. بنابراین لازم است که:

۱- این کتب شناسائی و احیاء شده و در اختیار نسل نو قرار گیرد.

۲- زبان فارسی به عنوان زبان علم تاریخ منطقه مورد اهتمام قرار گیرد.

۳- کتب تاریخ مهم با سرعت برای دیگران ترجمه گردد. در ضمن خطابه ریاست، جناب آقای ماشاء الله شاکری سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران خاطر نشان ساختند موقعی که در کشورهای باختری مطالعاتی درباره زبان و ادب فارسی صورت می گیرد آن را معمولاً مطالعات ایرانی و ایران شناسی می نامیم. اما اگر مطالعاتی در همین زمینه در پاکستان، هند و بنگلادش صورت می گیرد در واقع این یک نوع خودشناسی قلمداد می شود. ایشان ابراز امیدواری کردند که مردم فرهنگ دوست کشورهای شبه قاره به هیچ وجه از پیش بُرد اهداف شناخت ملی خود غفلت نخواهند کرد. جناب آقای سفیر محترم از سطح علمی مقالات ارایه شده در هم اندیشی علمی تمجید نمودند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران و خانه فرهنگ راولپندی، پژوهشگران و استادان دانشگاه های بین المللی اسلامی، ملی زبانهای نوین و دانشکده های اسلام آباد، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. گروه فیلمبرداری نمایندگی فرهنگی جهت تهیه فیلم از این اجلاس علمی اقداماتی معمول داشت. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

۲ - «بررسی تذکرة الشعراء نویسی فارسی در شبه قاره»

روز یکشنبه ۱۰ آبان ۱۳۸۸ هـ ش برابر با اول نوامبر ۲۰۰۹م هم اندیشی علمی انجمن ادبی فارسی « بررسی تذکرة الشعراء نویسی فارسی در شبه قاره » با همکاری مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در تالار اجتماعات مرکز برگزار گردید. در ضمن عرض خیرمقدم به ریاست محترم اجلاسیه جناب آقای صاحب فصول، مقاله نویسان و سخنسرایان حاضر، سرپرست انجمن ابراز داشت که در اجلاسیه ماه قبل تاریخ نویسی فارسی در شبه قاره مورد بررسی قرار گرفت. این دفعه تذکرة الشعراء نویسی را در هشت مقاله مختلف مورد مطالعه قرار خواهیم داد. به امید خدا در ماه های آینده موضوعاتی از همین قبیل بدنبال خواهد آمد.

آن گاه هم اندیشی علمی با تلاوت آیاتی چند از کلام الله مجید توسط دکتر مهدی حسینی آغاز گردید. مقاله نویسان و سخنرانان این هم اندیشی، پژوهشگران و مدرّسان پاکستانی افغانی و ایرانی از جمله آقای دکتر مهدی حسینی مسئول کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، خانم زاهده لودهی ، استادیار گروه فارسی دانشکده دولتی دخترانه ستلایت تاون راولپندی، خانم وجیهه حفیظ مربی زبان فارسی دانشکده دولتی فدرال دخترانه کشمیر رود راولپندی ، خانم نازیه نواز مربی زبان فارسی دانشکده دولتی فدرال دخترانه جی تین اسلام آباد ، خانم سیده تصور النساء، مربی زبان فارسی ، دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، آقای لعل محمد مینگل استادیار گروه فارسی از دانشگاه پیشین، سید مرتضی موسوی ، مدیر فصلنامه دانش و سرپرست انجمن ادبی فارسی ، جناب آقای صاحب فصول ، رایزن محترم فرهنگی و سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان بوده اند. آقای خاور نقوی فارسیگوی پاکستانی سروده خود را ارائه داد.

آقای دکتر سید مهدی حسینی در ضمن ارایه مقاله پژوهشی باعنوان « تذکره ریاض الشعرا و مولفشی واله داغستانی » نخست به سوابق تذکره نویسی مجملاً اشارت نمود. آن گاه به شرح زندگانی واله داغستانی و آثارش از جمله مختصات تذکره ریاض الشعرا پرداخت.

خانم زاهده لودهی در مقاله ادبی باعنوان « تذکره همیشه بهار نوشته کشن چند اخلاص و مختصاتش » بدواً به وقایع زندگانی کشن چند اخلاص که از تیره کهنتری و اهل دهلی بود، توجه داشت. آنوقت به مندرجات و مختصات تذکره همیشه بهار اشارت نموده، خاطر نشان ساخت که در این تذکره جمعاً احوال و نمونه اشعار ۳۰۷ شاعر تبیین گردیده است. در مورد سبک نگارش باید دانست که در دیباچه مصنوع و گاهی مسجع است ولی شرح حال شعرا نسبتاً به زبان ساده تر می باشد.

خانم وجیهه حفیظ در مقاله تحقیقی خود با عنوان « تذکره المعاصرین حزین لاهیجی و ویژگیهای آن » در ابتداء به شرح حال حزین لاهیجی از جمله سفرهای متعدد وی در داخل و خارج ایران و اقامت طولانی ممتد وی در شبه قاره پرداخت. آن گاه وی به آثار گونه گون و کثیر حزین اشارت کرده به ویژگیهای تذکره المعاصرین که شمار شاعرانش در حدود یک صد نفر که با ۷۹ نفر از آنان شخصاً دیدارهایی داشته است و از طبقات مختلف جامعه اساساً شاعر، عالم، فاضل و بزرگ معاصر او بودند و در اواخر دوره صفویه می زیسته اند، متذکر گردیده است.

خانم نازیه نواز در مقاله علمی خود با عنوان « تذکره کلمات الشعرا محمد افضل سرخوش و محتویات آن » ابراز داشت که محمد افضل سرخوش زاده کشمیر و پرورده سرهند و همچنین رفیق ناصر علی سرهندي محسوب می شود. این تذکره تالیفش در سال ۱۰۹۳ هـ ق گفته شده اما برخی وقایع تا ۱۱۱۵ هـ ق در این تذکره آمده. در تذکره کلمات الشعراء مولف بیشتر احوال و نمونه اشعار شاعران دوره جهانگیر و اورنگ زیب که اکثر آنان با او معاصر بودند، آورده است.

خانم تصور النساء در مقاله تحقیقی خود با عنوان « **تذکره مجمع الشعراي جهانگیر شاهی و مولف آن قاطعی هروی** » خاطر نشان کرد که مولف مجمع الشعرا این تذکره را بالتزام درباره شاعران دوره جهانگیر شاه به سلک نگارش در آورده . از ۱۵۱ شاعر تذکره هایی با ارتباط به وقایع زندگانی و نمونه شعر بمیان آمده که همه شان از مداحان جهانگیر شاه بشمار می رفتند.

آقای لعل محمد مینگل در مقاله ادبی با عنوان « **تذکره مقالات الشعرا آینه تمام نمای شعر فارسی در سند**» نخست به اهمیت مقالات الشعراء که حاوی احوال و آثار بالغ برهفتصد شاعر که در طی قرون در سرزمین سند می زیسته اند، اشارت نمود. آن گاه به آثار متعدد دیگر میرعلیشیر قانع تتوی تذکره نموده ، سهم و نقش دانشمند فقید پیر سید حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) در احیاء و نشر در حدود ۴۰ اثر فارسی با مقدمه، تصحیح و تحشیه تبیین داشت.

آنگاه آقای خاور نقوی سروده خود را عرضه داشت .

در مقاله تحقیقی خود، **سید مرتضی موسوی** با عنوان «**تذکره مخزن الغرایب و مولفش احمد علی هاشمی سندیلوی** » بدواً خاطر نشان کرد که احمد علی یکی از نویسندگان انگشت شماری می باشد که مفصل ترین تذکره الشعرا را تألیف و تحویل جامعه علمی کرده است. در مخزن الغرایب از احوال و نمونه اشعار ۳۱۴۸ شاعر از ابوسعید ابوالخیر و ملا آبی گرفته تا یوسف بیگ بخارایی اغلباً بترتیب الفبایی آورده ، اما از برخی شاعران در چند سطر متذکر گردیده ولی نمونه اشعار وحشی بافقی را در ۷۷ صفحه و نمونه اشعار نظیری نیشابوری را در ۴۴ صفحه آورده است که نشانگر ذوق سلیم ویست. دکتر محمد باقر (م ۱۹۹۳م) استاد فقید دانشگاه پنجاب تذکره مخزن الغرائب را با مقدمه، تصحیح و تحشیه در پنج مجلد احیاء نمود که دو جلد اول آن دانشگاه پنجاب و سه جلد اخیر آن را مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با مقدمه آقای دکتر رضا شعبانی مدیر وقت مرکز تحقیقات در ۴ - ۱۹۹۲ منتشر ساخته که خدمت بزرگ

علمی و ادبی مصححین و ناشرین بشمار می رود. باید تذکر داد که تعداد صفحات چاپ شده پنج مجلد تذکره مخزن الغرائب در قطع بزرگ بالغ بر ۴۲۲۲ صفحه می باشد.

جناب آقای صاحب فصول در ضمن خطابه ریاست گفتار پژوهشی باعنوان «**مروری بر عناوین ۲۱۲ تذکره فارسی پیرامون پارسی گویان شبه قاره**» تاریخ تذکره الشعرا نویسی فارسی را از قرن هفتم هجری قمری تا قرن چهاردهم، قرن به قرن مورد بررسی قرار دادند و خاطرنشان ساختند که اولین تذکره الشعرا در ادب فارسی لباب الالباب تألیف محمد عوفی بوده و چنانکه پژوهشگران مختلف در هر مقاله ای که قرائت کردند تعداد شاعرانی که از آنها در تذکره های خود شرح حال و نمونه کلامی آورده شده، می توان گفت که از مسعود سعد سلمان گرفته تا عصر علامه اقبال و همچنین در سه ربع قرن اخیر پس از خاموشی وی بالغ بر شش هزار فارسی سرا در شبه قاره شناخته شده اند. این وظیفه پژوهشگران جوان شبه قاره است که جهت حفظ و حراست میراث ادبی و فرهنگی خود کوشا باشند. ناطق در بخشی از سخنان خود فراوانی نگارش تذکره های فارسی شاعران پارسی گوی شبه قاره را بدین شرح برشمرد: قرن هفتم هجری ۱ عنوان کتاب، قرن دهم ۵ عنوان، قرن یازدهم ۱۶ عنوان، قرن دوازدهم ۵۶ عنوان، قرن سیزدهم ۵۸ عنوان و قرن چهاردهم ۲۱ عنوان. او افزود متأسفانه از سال ۱۲۷۴ هجری با آغاز استیلای امپراطوری انگلستان این روند کاهشی چشمگیر داشت که تاکنون کمابیش ادامه دارد. ریاست محترم اجلاسیه مساعی انجمن ادبی فارسی که در برگزاری همایشهای ماهانه مبذول می نماید، تمجید و قدر دانی نمودند.

اعضای رایزنی فرهنگی سفارت ج.ا.ایران، پژوهشگران و استادان دانشگاه ملی زبانهای نوین و دانشکده های اسلام آباد و راولپندی، علاقه مندان به ادب فارسی پاکستانی، افغانی و ایرانی شهروند اسلام آباد و راولپندی در این هم اندیشی علمی حضور داشتند. در پایان برنامه از شرکت کنندگان پذیرایی به عمل آمد.

کتابهای تازه

۱ - اقبال در صحنه سیاست (انگلیسی)

Iqbal in Politics by Dr Hafeez Malik

گرد آورنده دکتر حفیظ ملک
در صفحه اول کتاب مولف صراحتاً تبیین نمود که از کتاب « زنده رود» شرح احوال علامه اقبال نوشته دکتر جاوید اقبال برگردانده است. ناشر مطبوعات سنگ میل و اکادمی اقبال پاکستان لاهور ، ۲۰۰۹م ، ۳۱۶ ص.
فعالیت های علامه اقبال در سیاست مجلس قانونگزاری پنجاب و نهضت آزادیخواهی مسلمانان شبه قاره که خودش پیشقراول آن بوده ، وجنات شخصیت چند بُعدی او را برملا می سازد.

اینک نگاهی به مندرجات کتاب می اندازیم : (ترجمه)

پیشگفتار ، معرفی ، ۱ - تشریح در سیاست (استان) پنجاب ، ۲ - سیاست حضور در صحنه انتخابی و تجزیه حزب مسلم لیگ ، ۳ - بازسازی اندیشه اسلامی و مسافرت جنوب هند جهت ایراد خطابه ها ۴ - اهمیت خطبات اقبال ۵ - تصور مملکت اسلامی ۶ - عکس العمل هایی به خطبه اله آباد ۱۹۳۰ م ۷ - تدارکاتی برای گردهم آیی میز گرد لندن ، ۸ - مذاکرات کنفرانس میز گرد دیدارهایی از رُم ، مصر ، و فلسطین ، ۹ - گرداب سیاست هند ، ۱۰ - معضلات نمایندگی مشترک ، سنکیانگ، فلسطین و کشمیر ، ۱۱ - حزب مسلم لیگ در پنجاب و بحث ملیت گرایی ۱۲ - سرمشقه های اسلامی ، ۱۳ - روزهای آخر. برای خوانندگان انگلیسی زبان علاقه مند به اقبال شناسی اطلاعات جالبی در این کتاب بچشم میخورد. دو موضوع کشمیر و فلسطین در دهه ۱۹۴۰م بصورت حاد در آمد، اما اقبال (م ۱۹۳۸م) درباره آنها افکار و اندیشه هایی که داشت، اشاراتی به آن گردیده است.

۲ - چشم اندازها : سروده هایی متضمن نکات تاریخی اجتماعی و اخلاقی
گزیده اشعار محمد علی امامی نائینی ، ناشر انتشارات مگستان تهران ، چاپ اول ۱۳۸۴ ، تیراژ ۲۰۰۰ نسخه ، بها ۳۲۰۰ تومان ، ۳۹۹ ص.

در پی مقدمه مختصری، این مجموعه شعری در بخشهایی تهیه گردیده که بدینقرار است : مثنوی های تاریخی - اجتماعی بخش حکایات، بخش جهان ، بخش تأملات ، بخش گوناگون شامل ۱ - ادب ۲ - مدرسه ۳ - تبادرات ذهنی

۴ - نیایش هیچی و پوچی سزای عمر گران نیست. آقای نائینی در این مجموعه قطعات شعری موضوعی منتشر ساخته مثلاً برای خواجه نظام الملک چهار قطعه سروده که اول نظام الملک دوم طلوع نظام الملک سوم اوج نظام الملک و چهارم افول نظام الملک عنوان دارد. به موضوع « سعدی آموزگار قرون » بمناسبت هشتصدمین سال تولد قطعه نغزی دارد که این گونه آغاز می شود:

قسم به حرمت شعر و قسم به حق هنر که سعدیا به جهان هنر تویی سرور
شمامه سخت دلپذیر و روح فراست خود این نسیم ، نخیزد ز بوستان دگر
کسی که دل به گلستان و بوستان تو بست دگر به هیچ بهشتی فرو نیارد سر
الی آخر ۲۷ بیت

۳ - دیوان باهو (فارسی)

بتحقیق و ترجمه دکتر سلطان الطاف علی ، ناشر باهو پبلیکیشنز (مطبوعات باهو) لاهور / کویته ، شمارگان هزار نسخه، ۲۰۰۸م ، ۱۳۹ ص ، بها ۱۲۰ روپیه .

در فهرست مطالب پیشگفتار نوشته صاحبزاده سلطان حمید، مقدمه از مولف و گفتاری درباره دیوان غزل معری سلطان باهو بهترین نمونه (۳ - ۲۹) از آن پس ۵۴ غزل در ۱۰۸ صفحه طوری درج شده که غزلها صفحه دست راست و ترجمه دست چپ جا گرفته ، هر غزل دارای پنج شش بیت است (صص ۳۰ - ۱۳۷) در آخر قطعه شعری با عنوان « باهو نامه» سروده دکتر محمد حسین تسبیحی (۱۳۸ - ۱۳۹) آورده شده . گردآورنده محترم آثار متعددی در موضوع سلطان باهو از جمله پایان نامه مصوبه از دانشگاه پنجاب چاپ و منتشر ساخته است.

۴ - **رسائل غنیمت** (فارسی) شامل رُعات غنیمت و مناظره گل و نرگس . از محمد اکرم غنیمت کنجاهی، گردآورده دکتر عارف نوشاهی ناشر : مرکز تحقیق و تألیف المیر ترست لائبریری (کتابخانه موقوفه المیر ، گجرات ، پاکستان . ۱۳۸۷ ش / ژانویه ۲۰۰۹م ، ۱۲۸ ص برای علاقه مندان و کتابخانه ها توزیع رایگان. اکادمی ادبی پنجابی مدتها قبل دیوان غنیمت کنجاهی را منتشر ساخته بود ، اینک متدرجاً رسائل منشور وی بهمت ناشر در دست چاپ است گردآورنده محترم دو پیشگفتار به اردو (مفصل) و فارسی (مختصر) درج نموده و کوششهایی که محققان و فارسی شناسان در

موضوع غنیمت انجام داده اند اجمالاً برشمرده است. از صص ۹۱ - ۱۲۸ تصاویر رقعات و منشآت هم شامل این مجموعه است. این مجموعه به خاطره های صادق علی دلاوری و دکتر محمد ظفر خان (م ۲۰۰۵ م) که درباره غنیمت پژوهشهایی کرده بودند و غضنفر حسین میر (م ۱۹۹۶ م) اهداء گردیده است.

۵ - **سرمه اعتبار** : گزیده اشعار رئیس احمد نعمانی ، ناشر : مرکز تحقیقات فارسی رازینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی نو ، با مقدمه «سر بانگ» و ویرایش علی رضا قزوه ، ۲۰۰۹ م ، ۱۸۶ ص اینک نگاهی بر مندرجات می اندازیم: حمد و نعت (۲۷ - ۳۶) غزل ها (۳۷ - ۱۳۴) غزل پاره ها (۱۳۵ - ۱۴۰) تعزیتها و تهنیتها (۱۴۱ - ۱۸۰) صلا و دعا (۱۸۱ - ۱۸۶).
چند بیت به طور نمونه :

نه هم خیال من این جا کسی نه هم سخن
به خویش گم شده ، افسرده ای شکسته دلی

ز هندم و نتوان گفت هند را وطنم
همین نشانه بس است از پی شناختنم

زنجیر روایات جهان را بشکستم
نی تن به قفس دارم و نی بال پریده

بندی که به دل هست بریدن نتوانم
باز از در صیاد پریدن نتوانم

۶ - **سلطان عشق** : (فارسی / اردو) مجموعه اشعار حضرت امیر خُرد کرمانی تدوین و ترجمه دکتر معین نظامی ، عظمی عزیز خان . ناشر: مسند (کرسی) حضرت سید علی هجویری دانشگاه پنجاب ، ۲۰۰۸ م ، بها ۲۰۰ روپیه ، ۱۰۳ ص.

در پیشگفتار به اردو تصریح شده که ابیات متفرق فارسی سید محمد مبارک علوی کرمانی (م ۷۷۰ هـ) با ترجمه اردو در این کتاب گرد آورده شده . همچنین شرح احوال امیر خردکرمانی به قلم دکتر اسلم فرخی استاد متقاعد گروه اردو دانشگاه کراچی از ص ۱۷ تا ۵۲ که ملخص شرح حال وی از کتاب دبستان نظام است، درج گردیده . امیر خُرد از فیض تربیت نظام الدین اولیاء (م ۷۲۵ هـ) و خواجه نصیر الدین محمود چراغ دهلوی (م ۷۵۷ هـ) و معاصر امیر خسرو و امیر حسن بوده است. در این مجموعه ۱۷۵ بیت فارسی امیر خُرد با ترجمه اردو گردآوری شده است.

نمونه حمد :

التفات دل عشاق سوی حضرت تُست
 در مدح نظام الدین اولیا:
 جان مشتاق اسیر نظر رحمت تُست
 هفت کشور همیشه زیر نگین
 قبله خسروان روی زمین

۷- هندوستان مین فارسی صحافت کی تاریخ (اردو)

[تاریخ روزنامه نویسی فارسی در هند (از جمله افغانستان و پاکستان]
 تألیف دکتر اخلاق احمد آهن اُستادیار مرکز مطالعات فارسی و
 آسیای میانه ، دانشگاه ج ن ی دهلی نو ، ناشر ایجوکیشنل پبلشنگ هاوس -
 دهلی ۶ ، هند سال نشر ۲۰۰۸ م ، ۳۹۹ ص ، بها ۳۰۰ روپیه.

این اثر حاوی یک مقدمه و نه فصل به شرح زیر است (ترجمه)
 مقدمه صص ۱۵ - ۱۹ ، نقشهای آغازین روزنامه نویسی فارسی (۲۱ -
 ۴۶) ، روزنامه نویسی فارسی : ۱۸۲۳ تا ۱۸۵۷ م ، (۴۷ - ۱۴۸) روزنامه
 نویسی فارسی پس از ۱۸۵۷ م (۱۴۹ - ۲۱۴) ، روزنامه های افغانی معاصر
 (۲۱۵ - ۲۲۸) روزنامه ها و مجله های پاکستانی (۲۲۹ - ۲۴۲) ، نقش
 روزنامه های فارسی در مبارزات آزادیخواهی (۲۴۳ - ۲۷۴) اهمیت تاریخی
 روزنامه های فارسی (۲۷۵ - ۲۹۶) اهمیت لسانی و ادبی روزنامه های
 فارسی (۲۹۷ - ۳۱۷) علل انحطاط روزنامه نویسی فارسی و زبان و ادب در
 هند (۳۱۹ - ۳۳۸) عکسهای روزنامه ها و تصویرها (صص ۱ تا ۲۲ لاتین)
 ضمیمه ۳۳۹ - ۳۶۰ کتابشناسی (۳۶۱ - ۳۷۳) فهرس (۳۷۵ - ۳۹۹).

درباره مطبوعات فارسی زبان پاکستان ، مؤلف در اواسط سال
 ۲۰۰۳ م از این قلم خواستار اطلاعاتی دقیق گردید که به ایشان مجماً فراهم
 گردید و در کتاب منعکس گردید اما تاکنون ۹۷ شماره از فصلنامه دانش منتشر و
 توزیع گردیده و خود کتاب در ۲۰۰۸ م منتشر شده ولی با ارتباط به مطالب و
 نویسندگان دانش آخرین شماره که به آن اشاره شده ، شماره ۷۷ می باشد. از این
 که تألیف چنین کتاب بزبان اردو درباره روزنامه نویسی ، فارسی در شبه قاره
 بظاهر برای اولین دفعه انجام گرفته ، در خور تقدیر می باشد.

نامه ها

پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری ، رئیس مجمع ذخایر اسلامی - قم بذل عنایت کرده مرقوم فرموده اند:

« ضمن عرض ادب و احترام و اعلام وصول شماره ۹۵ مجله ارزشمند دانش مستدعی است با توجه به ارتباط آن مرکز با مراکز پژوهشی و ایران شناسی در سراسر شبه قاره ، مناسب است آن مجله در بخشی ویژه به مراکز ایرانشناسی و مراکز پژوهشی در حوزه زبان فارسی در پاکستان - یا به طور اعم شبه قاره - بپردازد. چنانچه این مطلب به صورت مقاله ای تحلیلی با ارائه آمارها و نوع عملکرد آن مراکز باشد برای برقراری ارتباط بین مراکز ایرانی با مراکز شبه قاره و تبادل فرهنگی فیما بین بسیار مفید خواهد بود.طبیعی است با توجه به تغییرات همیشگی در آدرسها و مدیریتهای، مناسب است آخرین آمار با درج مشخصات تماس (لااقل ایمیل و سایت) حتماً قید شود.این درخواست از آنجا مطرح می شود که بنظر می رسد مجله شما پل ارتباطی مناسبی بین شبه قاره و ایران در حوزه مطالعات فارسی برقرار کرده است.»

از پیشنهاد ابتکاری جنابعالی بگرمی استقبال می کنیم. از کلیه مراکز ایران شناسی و مراکز پژوهشی در حوزه زبان فارسی در پاکستان یا به طور اعم در شبه قاره درخواست می کنیم که تاریخچه علمی سازمانهای مربوطه را با اطلاعات کامل پروژه های پژوهشی و انتشاراتی به اضافه نشانی ایمیل و سایت برای ما ارسال بدارند تا در فصلنامه دانش منعکس گردد. برخی از اطلاعات که درباره بعضی از چنین مراکز از دورا دور در دست است ممکن است مطابق خواسته های سازمان های مربوطه نباشد به این دلیل ما راساً نمی توانیم پیشقدم گردیم. از طرفی باوصف این که صدها کتابخانه ها ، دانشگاه ها و شخصیت های وابسته به تدریس و آموزش در سطوح مختلف از سالها پیش در گیرندگان دانش قرار دارند اما اگر انتشارات و نشریه هایی هم داشته باشند، در مبادله آن کمتر بذل توجه می نمایند در حالیکه فصلنامه دانش کتابهای تازه را مرتب معرفی می نماید. با این همه ما آمادگی خود را جهت نشر گزارش خدمات مراکز ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره اعلام می کنیم. در این ضمن درخواست داریم که مطالب ارسالی ترجیحاً به فارسی تدوین و تهیه گردد.

۲ - آقای حق نواز خان فارسی دوست گرامی از پیرزنی براه سامان بخش انگ التفات فرموده نوشته اند:

« شماره ۹۶ از فصلنامه دانش را با تشکر و امتنان وصول داشتم. ازینکه زبان شیرین فارسی دوباره مورد عنایت دولت پاکستان شده است ، بسیار شادمان گشتم. خدا کند که این زبان شیرین رونق از دست داده را از سر نو پیدا کند و در دبیرستانها و دانشکده ها پسران و دختران مشغول تحصیلش شوند - زبان فارسی بهترین سرمایه اخلاق و فرهنگ و تمدن اسلام را در بردارد.

همه مقالات فصلنامه بسیار مفید و پُراز معلومات است و بادقت و زحمت بسیار نوشته شده است. علی الخصوص مقاله های آقایان محترم

پرفسور دکتر رضا مصطفوی ، دکتر غلام ناصر مروت ، دکتر علی کمیل قزلباش ... را خواندم و مستفید شدم.

پاکستان موجوده مدتها تحت سلطه ایران بوده و برای همین است که نفوذ فارسی در زبانهای سراسر پاکستان (به شمول گویش های محلی) موجود و مشهود و نمایان است. با این همه بنده می گویم که پشتو با گروه زبانهای هند جرمانی متعلق نیست بلکه زبان گروه زبانهای سامی می باشد. شادروان روشن خان با دلائل قطعی این را به اثبات کرده است. (رجوع کنید به تذکره : پتهانوں کی اصلیت اور ان کی تاریخ - یکم جنوری ۱۹۸۰ : (روشن خان ایند کمپنی - تمباکو دیلرز - پھول چوک - جونا مارکیت - کراچی) و افغانوں کی نسلی تاریخ - ۱۴ اگست ۱۹۸۱ (ناشر مذکورہ) پشتو از زبانها می باشد که در برنامه ها و نرم افزارهای رایانه یی کار برد دارند.»

بعد از دو سه دهه غفلت از اهمیت زبان و ادب فارسی در تشکیل سیرت و کردار افراد و جامعه ، اگر ما بتوانیم مجدداً در شبکه آموزش دیرستانی و دانشکده ای ، به احیاء و تقویت امکانات آموزشی زبان فارسی پردازیم بدون شک در سالهای آینده حسن اثر خواهد داشت. فقط در ادب فارسی آموزش گردیده است:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
از یکی از فیزیکدانان معروف پاکستانی که شهرت جهانی دارد، چهارده سال پیش در مصاحبه ای پرسش کردند که چگونه است شما که اساساً علوم دان هستید و هزاران بیت اردو و فارسی حفظ دارید و در نوشتارها و گفتارهای خود بکار می برید؟ پاسخ داد فراگیری علوم آدم را علوم دان می کند ولی شعر و ادب است که آدم را انسان می سازد!

تا آنجایی که به بحث علمی راجع به زبان پشتو متعلق است از خوانندگان محترم دانش صدها نفر پشتودان و پشتو شناس می باشند، بهتر است

ما موضوع را به آنان واگذار کنیم . هر نظر علمی دریافتی را منعکس خواهیم کرد.

۳ - آقای دانش نبی بخش از تری میرواه خیرپور میرس (سند) ابراز محبت نموده نگاشته اند :

«غرض از مزاحم شدن اینکه ، اینجانب شماره ۹۵ از فصلنامه « دانش» را دریافت نمودم، با جای دادن شعر اینجانب بعنوان « غافل مباش » و نامه بنده همراه با پاسخ . سرفرازم نموده اید. در قبال این همه عنایت خدای کناد همیشه سربلند و سرفراز باشید.

باور بفرمائید بنده مجنونم و زبان پارسی لیلی من است همواره واژه ای از زبان پارسی و اسم کشور ایران برایم چونان پیراهن یوسف است.

چه خوب سروده است جناب آقای دکتر حداد عادل :

« فارسی را پاس میداریم زیرا گفته اند: قدر زر زرگر شناسد قدر

گوهر گوهری»

سلام بر تو ای زبان کهن!

.....زبان تهذیب و تمدن!

..... زبان عزت و آبرو!

..... زبان استقلال و آزادی!

..... زبان انقلاب و مردانگی

..... زبان امام راحل و شهداء گرانقدر

ضمنا نوشتارهای خواهران ارجمند ، خانم محمدی بدر و خانم شگفته بنظر اینجانب از ممتازترین مقاله های این فصلنامه می باشد. آفرین به نویسندگان این مقاله ها.

فارسی دوستی امثال و نظایر شما درخور تقدیر است ما در صد و پنجاه سال اخیر که دوره سلطه زبان انگلیسی بود دو تن از برجسته ترین سخنور که داشتیم این گونه برای فارسی عقیده داشتند:

غالب:

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است

۴ - پرفسور محمد عبدالله ، استاد متقاعد مدرسه عالی کلکته در نامه ای مرقوم داشتند:

«گرامی نامه مورخه ۲۵ شهریور ۱۳۸۸ / ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۹ م در هفته گذشته موصول شد . خیلی متشکرم.

شماره فصلنامه « دانش » ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ که بمن ارسال کرده بودید در راه ضایع شد. ازین خبر بد دلم خیلی غمگین شد . حسب ارشاد عالی نامه به اداره پست نوشته در این معامله استفسار خواهم کرد. این حادثه را هرگز فراموش نکنم چاره نیست. امید است که از شماره تازه محروم نباشم».

معمولاً در هر سه برج یک شماره جدید فصلنامه دانش به نشانی گیرندگان داخل و خارج کشور ارسال می گردد که در داخل در چند روز و در خارج ماه بعد بدست علاقه مندان می رسد. اشکال اساسی در این جاست که اغلب گیرندگان محترم اهمیت اعلام وصول را درک نمی کنند و اگر چنانچه اداره پست به برخی از نشانی ها بدلیلی دانش را تحویل ندهد ما از آن بی خبر می مانیم. امید است شماره ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال به جنابعالی رسیده باشد مشروط بر این که به اداره کل پست شهر در این ضمن هشدار لازم داده باشید.

۵ - خانم دکتر نکته فاطمه استادیار مدعو جامعه ملیه اسلامیه دهلی نو در ضمن اعلام وصول شماره ما قبل دانش نوشته اند:

«نسخه ای از شماره ۹۵ مجله دانش را دریافت کردم. از لطف و مهربانی جنابعالی بسیار متشکر و سپاسگزار هستم. تمام مقاله های ارزنده

تحقیقی و علمی این مجله مورد استفاده قرار می گیرند. امیدوارم که آینده هم همین طور لطف می فرمایند».

ماه قبل شماره ۹۶ فصلنامه هم ارسال شده ، امید است تا بحال از لحاظ تان گذشته باشد. آخرین مقاله ای که ارسال داشته بودید در شماره مزبور منتشر گردیده . از فارسی نویسان محقق در کشورهای منطقه انتظار داریم که برای فصلنامه دانش مقاله های علمی پژوهشی را مرتب تدوین نموده ارسال بدارند. در این ضمن خاطر نشان می سازیم برای تهیه مقاله بعد، منتظر چاپ مقاله قبل نباشند زیرا هر مقاله دریافتی « بنوبه چاپ » قرار می گیرد. اگر چنانچه نوشتاری در سطح مطلوب تدوین و تهیه گردیده باشد معمولاً مدیریت و شورای علمی در ضمن ارزیابی نظر موافق را اعلام می نماید.

۶ - آقای پرفسور غلام رسول جان ، استاد مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه کشمیر از سری نگر در نامه الکترونیکی مرقوم فرمودند (ترجمه)

« شماره ۹۵ فصلنامه دانش را دریافت نمودم ، بسیار ممنون و سپاسگزارم پس از مطالعه کامل شماره حاضر نظرات خود را خواهم نوشت »

موجب خوشوقتی است که جنابعالی مرتب اعلام وصول فصلنامه را از طریق ایمیل می فرستید. امید است در نظر سنجی مطالب منتشره در فصلنامه هم به طور مرتب شریک و سهم خواهید گشت، زیرا این وظیفه دسته جمعی فارسی شناسان منطقه بخصوص کشورهای شبه قاره است که در پیشبرد اهداف فصلنامه فارسی زبان علمی پژوهشی که امسال بیست و پنجمین سال انتشار خود را می گذراند، همکاری فرمایند.

۷ - آقای پرفسور دکتر نور الهدی استاد دانشگاه راجشاهی بنگلادش در نامه الکترونیکی نوشته اند: (ترجمه)

« باسلام به عرض می رساند که ما شماره های ۹۴ و ۹۵ فصلنامه دانش را دریافت کرده ایم. برای این لطف شما سپاس عمیق خود را ابلاغ می نمایم»

امید است شماره ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال دست شما را بوسیده باشد. مقاله ارسالی شما هم در آن چاپ گردیده است. امید است خود جنابعالی و استادان فارسی دانشگاه های کشورتان از این فرصت علمی استفاده خواهند کرد.

۸ - آقای دکتر عارف نوشاهی پژوهشگر و فهرست نگار برجسته معاصر طی نامه مهر آمیزی مرقوم داشتند:

« مجله وزین دانش شماره ۹۶ دریافت و موجب خوشوقتی شد، انتشار مجله نشانی آنست که مرکز هنوز فعال است ، امیدواریم شکوه مرکز برگردد. از همین حالا به فکر ویژه نامه صدمین شماره دانش باشید و یک شماره پر آب و تاب ارائه بدهید. موفق باشید».

صدمین شماره فصلنامه دانش نشانگر تکمیل بیست و پنجسال انتشار مرتب و متواتر فصلنامه علمی پژوهشی و توزیع منظم آن در جهان فارسی خواهد بود. ما در نظر داریم که ویژه هایی بشرح زیر در این شماره بیاوریم:

۱ - معرفی « اولین» های زبان فارسی در شبه قاره، از قبیل: اولین تذکره الشعراء فارسی، اولین فرهنگنامه فارسی، اولین تاریخ فارسی و...

۲ - احوال و آثار نویسندگانی که در این یکصد شماره تعداد قابل توجهی مقاله تقدیم دانش نموده و حال خود از میان ما به جهان باقی رخت برپسته اند، از قبیل زنده یادان: مرحوم دکتر محمد ریاض، دکتر محمد ظفر خان، پرفسور نذیر احمد، دکتر کلیم سهرامی ، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر شمس الدین احمد و...

بدیهی است نکوداشت یاد این عزیزان از دست رفته که هریک از گوشه ای از خاک ایران، هند، بنگلادش، پاکستان، کشمیر و... برخاسته اند و وظیفه وجدانی و علمی همه ماست.

۳- بررسی مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه فارسی در زمینه های:

ادب، هنر، رسوم، میراث، و...

اطمینان داریم که بدون مشارکت فعال جنابعالی که از همکاران قدیمی فصل نامه هستید و همکاری پژوهشگران جوانی که بدین کار تشویق می فرمائید، اجرای چنین طرحی با موفقیت همراه نخواهد شد. به همین خاطر درخواست می کنیم:

از این که ما موضوعات فوق را در شماره ۹۷ دانش به استحضار فارسی نویسان پژوهشگر کشورهای منطقه می رسانیم، انتظار داریم که حد اکثر در دو سه ماه نه فقط نخست با ایمیل موضوع انتخابی را اعلام بنمایند و یا دریافت پاسخ مقاله کامل را با اضافه یادداشتها، کتابنامه و غیره ترجیحاً بوسیله ایمیل ارسال بدارند. فارسی نویسان کلیه کشورهای جهان فارسی که از خوانندگان پر و پا قرص «دانش» هستند قطع نظر ازین که در سالهای قبل از نویسندگان «دانش» بودند یا خیر، می توانند برای ویژه نامه، مقاله هایی تهیه نمایند و ما صمیمانه از ایشان استقبال خواهیم کرد.

۹- آقای ضیاء ملک بذل عنایت کرده از لاهور نوشتند (ترجمه)

« شماره ۹۵ دانش را با کمال امتنان دریافت نمودم که مظهر اخوت

اسلامی میان ایران و پاکستان طی قرون متمادی و در ازمنه آتی است. بنظرم سعدی و اقبال از برجستگان ادب فارسی می باشند. غیر از مطالب منشور حتی قطعات شعری منتشره در دانش در فهم اسلام و قرآن کمک می کند»

صمیمانه سپاسگزاریم که جنابعالی نه فقط در اعلام وصول پیشقدم

شدید بلکه در چند جمله نقدی بر مندرجات مجله هم فرموده اید. تلاش ما

اینست که در حین ترویج فارسی نویسی و فارسی خوانی قلوب علاقه مندان را بهم نزدیک کنیم، چنانکه مولانا تعلیم فرموده :

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی
همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران:

ارومیه: دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری ، اطلاعات دانشگاه ارومیه.

اصفهان: آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان. مرکز تحقیقات امام امیر المومنین.

تبریز: دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز.
تهران: نرگس حسنی ، دکتر علی محمد موذنی مدیر گروه دانشنامه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، دکتر نرگس محمدی بدر ، رئیس مرکز هم آهنگی و پذیرش بین المللی دانشگاه پیام نور تهران ، حسین غمیلو معاون پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، سیده زهره نصیری دانشگاه علامه طباطبایی ، دکتر علیرضا حاجیا نژاد رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، آقای حسن سید عرب مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی تهران ، آقای اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهش میراث مکتوب ، آقای محمد رضا نصیری دبیر فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، کتابخانه حسینیه ارشاد بخش نشریات ، سید محمد مجتبی حسینی مدیر عامل موسسه کتابخانه وموزه ملی ملک .

زاهدان: دکتر محمد مهدی توسلی ، استاد تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان.

کرمان: دکتر سیدحمید رضا علوی استاد دانشگاه شهیدباهنر.

مشهد : خانم طاہرہ مهاجرزادہ کتابخانہ مرکزی آستان قدس رضوی، آقای علی اکبر دستجردی ، کتابخانہ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی.

پاکستان

اسلام آباد : جناب آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی – اسلام آباد، سید فیاض علی کتابدار ارشد کتابخانہ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی ، محمد حامد مسئول بخش مجلات کتابخانہ مرکزی دانشگاه علامہ اقبال ، اقبال ایم شفیع رئیس انجمن یادگاری سرسید اسلام آباد

حیدرآباد : دکتر غلام محمد لاکھو استاد تاریخ دانشگاه سند جامشورو، مدیر موسسہ سند شناسی دانشگاه سند.

خیرپور سندھ : غلام قادر عباسی کتابدار کتابخانہ دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور.

کراچی : انصار احمد شیخ استادیار اردو، دانشکده دولتی سراج الدولہ.

کوئٹہ : سید روح الله نقوی مربی گروه فارسی دانشگاه بلوچستان.

لاہور : آقای خادم علی جاوید کتابدار اکادمی اقبال پاکستان ، همراه باانتشارات اکادمی ، دکتر سلطان الطاف علی استاد متقاعد زبان فارسی دانشکده دولتی کوئٹہ ، آقای دکتر محمد سلیم اختر سر پژوهشگر متقاعد مرکز مطالعات تاریخی و فرهنگی – اسلام آباد ، محمد عرفان شجاع ناشران خاوران ، آقای عبدالعزیز خالد نویسنده بنام ، چودھری محمد حنیف سرکتابدار دانشگاه پنجاب شہرک قائداعظم .

ملتان : کاشف ضیاء

نوشہرہ : سید فیروز شاه اثرگیلانی (اکبرپورہ)

ہند :

احمد آباد : پرفسور م. ج بمبی والا مدیر کتابخانہ پیر محمد شاه .

علیگرہ : دکتر رئیس احمد نعمانی

پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای سید صادق حسینی اشکوری ، رئیس مجمع ذخایر اسلامی - قم بذل عنایت کرده مرقوم فرموده اند:

« ضمن عرض ادب و احترام و اعلام وصول شماره ۹۵ مجله ارزشمند دانش مستدعی است با توجه به ارتباط آن مرکز با مراکز پژوهشی و ایران شناسی در سراسر شبه قاره ، مناسب است آن مجله در بخشی ویژه به مراکز ایرانشناسی و مراکز پژوهشی در حوزه زبان فارسی در پاکستان - یا به طور اعم شبه قاره - بپردازد. چنانچه این مطلب به صورت مقاله ای تحلیلی با ارائه آمارها و نوع عملکرد آن مراکز باشد برای برقراری ارتباط بین مراکز ایرانی با مراکز شبه قاره و تبادل فرهنگی فیما بین بسیار مفید خواهد بود. طبیعی است با توجه به تغییرات همیشگی در آدرسها و مدیریتها، مناسب است آخرین آمار با درج مشخصات تماس (لااقل ایمیل و سایت) حتماً قید شود. این درخواست از آنجا مطرح می شود که بنظر می رسد مجله شما پل ارتباطی مناسبی بین شبه قاره و ایران در حوزه مطالعات فارسی برقرار کرده است. »

از پیشنهاد ابتکاری جنابعالی بگرمی استقبال می‌کنیم. از کلیه مراکز ایران شناسی و مراکز پژوهشی در حوزه زبان فارسی در پاکستان یا به طور اعم در شبه قاره درخواست می‌کنیم که تاریخچه علمی سازمانهای مربوطه را با اطلاعات کامل پروژه های پژوهشی و انتشاراتی به اضافه نشانی ایمیل و سایت برای ما ارسال بدارند تا در فصلنامه دانش منعکس گردد. برخی از اطلاعات که درباره بعضی از چنین مراکز از دورا دور در دست است ممکن است مطابق خواسته های سازمان های مربوطه نباشد به این دلیل ما راساً نمی‌توانیم پیشقدم گردیم. از طرفی باوصف این که صدها کتابخانه ها ، دانشگاه ها و شخصیت‌های وابسته به تدریس و آموزش در سطوح مختلف از سالها پیش در گیرندگان دانش قرار دارند اما اگر انتشارات و نشریه هایی هم داشته باشند، در مبادله آن کمتر بذل توجه می‌نمایند در حالیکه فصلنامه دانش کتابهای تازه را مرتب معرفی می‌نماید. با این همه ما آمادگی خود را جهت نشر گزارش خدمات مراکز ایران شناسی و زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره اعلام می‌کنیم. در این ضمن درخواست داریم که مطالب ارسالی ترجیحاً به فارسی تدوین و تهیه گردد.

۲ - آقای حق نواز خان فارسی دوست گرامی از پیرزنی براه سامان بخش انگ التفات فرموده نوشته اند:

« شماره ۹۶ از فصلنامه دانش را با تشکر و امتنان وصول داشتم. ازینکه زبان شیرین فارسی دوباره مورد عنایت دولت پاکستان شده است ، بسیار شادمان گشتم. خدا کند که این زبان شیرین رونق از دست داده را از سر نو پیدا کند و در دبیرستانها و دانشکده ها پسران و دختران مشغول تحصیلش شوند - زبان فارسی بهترین سرمایه اخلاق و فرهنگ و تمدن اسلام را در بردارد.

همه مقالات فصلنامه بسیار مفید و پُراز معلومات است و بادقت و زحمت بسیار نوشته شده است. علی الخصوص مقاله های آقایان محترم

پرفسور دکتر رضا مصطفوی ، دکتر غلام ناصر مروت ، دکتر علی کمیل قزلباش ... را خواندم و مستفید شدم.

پاکستان موجوده مدتها تحت سلطه ایران بوده و برای همین است که نفوذ فارسی در زبانهای سراسر پاکستان (به شمول گویش های محلی) موجود و مشهود و نمایان است. با این همه بنده می گویم که پشتو با گروه زبانهای هند جرمانی متعلق نیست بلکه زبان گروه زبانهای سامی می باشد. شادروان روشن خان با دلائل قطعی این را به اثبات کرده است. (رجوع کنید به تذکره : پتهانوں کی اصلیت اور ان کی تاریخ - یکم جنوری ۱۹۸۰ : (روشن خان ایند کمپنی - تمباکو دیلرز - پھول چوک - جونا مارکیت - کراچی) و افغانوں کی نسلی تاریخ - ۱۴ اگست ۱۹۸۱ (ناشر مذکورہ) پشتو از زبانها می باشد که در برنامه ها و نرم افزارهای رایانه یی کار برد دارند.»

بعد از دو سه دهه غفلت از اهمیت زبان و ادب فارسی در تشکیل سیرت و کردار افراد و جامعه ، اگر ما بتوانیم مجدداً در شبکه آموزش دیرستانی و دانشکده ای ، به احیاء و تقویت امکانات آموزشی زبان فارسی پردازیم بدون شک در سالهای آینده حسن اثر خواهد داشت. فقط در ادب فارسی آموزش گردیده است:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
از یکی از فیزیکدانان معروف پاکستانی که شهرت جهانی دارد، چهارده سال پیش در مصاحبه ای پرسش کردند که چگونه است شما که اساساً علوم دان هستید و هزاران بیت اردو و فارسی حفظ دارید و در نوشتارها و گفتارهای خود بکار می برید؟ پاسخ داد فراگیری علوم آدم را علوم دان می کند ولی شعر و ادب است که آدم را انسان می سازد!

تا آنجایی که به بحث علمی راجع به زبان پشتو متعلق است از خوانندگان محترم دانش صدها نفر پشتودان و پشتو شناس می باشند، بهتر است

ما موضوع را به آنان واگذار کنیم . هر نظر علمی دریافتی را منعکس خواهیم کرد.

۳ - آقای دانش نبی بخش از تری میرواه خیرپور میرس (سند) ابراز محبت نموده نگاشته اند :

«غرض از مزاحم شدن اینکه ، اینجانب شماره ۹۵ از فصلنامه « دانش » را دریافت نمودم، با جای دادن شعر اینجانب بعنوان « غافل مباش » و نامه بنده همراه با پاسخ . سرفرازم نموده اید. در قبال این همه عنایت خدای کناد همیشه سربلند و سرفراز باشید.

باور بفرمائید بنده مجنونم و زبان پارسی لیلی من است همواره واژه ای از زبان پارسی و اسم کشور ایران برایم چونان پیراهن یوسف است.

چه خوب سروده است جناب آقای دکتر حداد عادل :

« فارسی را پاس میداریم زیرا گفته اند: قدر زر زرگر شناسد قدر

گوهر گوهری»

سلام بر تو ای زبان کهن!

.....زبان تهذیب و تمدن!

..... زبان عزت و آبرو!

..... زبان استقلال و آزادی!

..... زبان انقلاب و مردانگی

..... زبان امام راحل و شهداء گرانقدر

ضمنا نوشتارهای خواهران ارجمند ، خانم محمدی بدر و خانم شگفته بنظر اینجانب از ممتازترین مقاله های این فصلنامه می باشد. آفرین به نویسندگان این مقاله ها.

فارسی دوستی امثال و نظایر شما درخور تقدیر است ما در صد و پنجاه سال اخیر که دوره سلطه زبان انگلیسی بود دو تن از برجسته ترین سخنور که داشتیم این گونه برای فارسی عقیده داشتند:

غالب:

فارسی بین تا به بینی نقشهای رنگ رنگ بگذر از مجموعه اردو که بی رنگ من است

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است

۴ - پرفسور محمد عبدالله ، استاد متقاعد مدرسه عالی کلکته در نامه ای مرقوم داشتند:

«گرامی نامه مورخه ۲۵ شهریور ۱۳۸۸ / ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۹ م در هفته گذشته موصول شد . خیلی متشکرم.

شماره فصلنامه « دانش » ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ که بمن ارسال کرده بودید در راه ضایع شد. ازین خبر بد دلم خیلی غمگین شد . حسب ارشاد عالی نامه به اداره پست نوشته در این معامله استفسار خواهم کرد. این حادثه را هرگز فراموش نکنم چاره نیست. امید است که از شماره تازه محروم نباشم».

معمولاً در هر سه برج یک شماره جدید فصلنامه دانش به نشانی گیرندگان داخل و خارج کشور ارسال می گردد که در داخل در چند روز و در خارج ماه بعد بدست علاقه مندان می رسد. اشکال اساسی در این جاست که اغلب گیرندگان محترم اهمیت اعلام وصول را درک نمی کنند و اگر چنانچه اداره پست به برخی از نشانی ها بدلیلی دانش را تحویل ندهد ما از آن بی خبر می مانیم. امید است شماره ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال به جنابعالی رسیده باشد مشروط بر این که به اداره کل پست شهر در این ضمن هشدار لازم داده باشید.

۵ - خانم دکتر نکته فاطمه استادیار مدعو جامعه ملیه اسلامیه دهلی نو در ضمن اعلام وصول شماره ما قبل دانش نوشته اند:

«نسخه ای از شماره ۹۵ مجله دانش را دریافت کردم. از لطف و مهربانی جنابعالی بسیار متشکر و سپاسگزار هستم. تمام مقاله های ارزنده

تحقیقی و علمی این مجله مورد استفاده قرار می گیرند. امیدوارم که آینده هم همین طور لطف می فرمایند».

ماه قبل شماره ۹۶ فصلنامه هم ارسال شده ، امید است تا بحال از لحاظ تان گذشته باشد. آخرین مقاله ای که ارسال داشته بودید در شماره مزبور منتشر گردیده . از فارسی نویسان محقق در کشورهای منطقه انتظار داریم که برای فصلنامه دانش مقاله های علمی پژوهشی را مرتب تدوین نموده ارسال بدارند. در این ضمن خاطر نشان می سازیم برای تهیه مقاله بعد، منتظر چاپ مقاله قبل نباشند زیرا هر مقاله دریافتی « بنوبه چاپ » قرار می گیرد. اگر چنانچه نوشتاری در سطح مطلوب تدوین و تهیه گردیده باشد معمولاً مدیریت و شورای علمی در ضمن ارزیابی نظر موافق را اعلام می نماید.

۶ - آقای پرفسور غلام رسول جان ، استاد مرکز مطالعات آسیای مرکزی دانشگاه کشمیر از سری نگر در نامه الکترونیکی مرقوم فرمودند (ترجمه)

« شماره ۹۵ فصلنامه دانش را دریافت نمودم ، بسیار ممنون و سپاسگزارم پس از مطالعه کامل شماره حاضر نظرات خود را خواهم نوشت »

موجب خوشوقتی است که جنابعالی مرتب اعلام وصول فصلنامه را از طریق ایمیل می فرستید. امید است در نظر سنجی مطالب منتشره در فصلنامه هم به طور مرتب شریک و سهم خواهید گشت، زیرا این وظیفه دسته جمعی فارسی شناسان منطقه بخصوص کشورهای شبه قاره است که در پیشبرد اهداف فصلنامه فارسی زبان علمی پژوهشی که امسال بیست و پنجمین سال انتشار خود را می گذراند، همکاری فرمایند.

۷ - آقای پرفسور دکتر نور الهدی استاد دانشگاه راجشاهی بنگلادش در نامه الکترونیکی نوشته اند: (ترجمه)

« باسلام به عرض می رساند که ما شماره های ۹۴ و ۹۵ فصلنامه دانش را دریافت کرده ایم. برای این لطف شما سپاس عمیق خود را ابلاغ می نمایم»

امید است شماره ۹۶ که ماه قبل به پست داده شده تا به حال دست شما را بوسیده باشد. مقاله ارسالی شما هم در آن چاپ گردیده است. امید است خود جنابعالی و استادان فارسی دانشگاه های کشورتان از این فرصت علمی استفاده خواهند کرد.

۸ - آقای دکتر عارف نوشاهی پژوهشگر و فهرست نگار برجسته معاصر طی نامه مهر آمیزی مرقوم داشتند:

« مجله وزین دانش شماره ۹۶ دریافت و موجب خوشوقتی شد، انتشار مجله نشانی آنست که مرکز هنوز فعال است، امیدواریم شکوه مرکز برگردد. از همین حالا به فکر ویژه نامه صدمین شماره دانش باشید و یک شماره پر آب و تاب ارائه بدهید. موفق باشید».

صدمین شماره فصلنامه دانش نشانگر تکمیل بیست و پنجسال انتشار مرتب و متواتر فصلنامه علمی پژوهشی و توزیع منظم آن در جهان فارسی خواهد بود. ما در نظر داریم که ویژه هایی بشرح زیر در این شماره بیاوریم:

۱ - معرفی « اولین» های زبان فارسی در شبه قاره، از قبیل: اولین تذکره الشعراء فارسی، اولین فرهنگنامه فارسی، اولین تاریخ فارسی و...

۲ - احوال و آثار نویسندگانی که در این یکصد شماره تعداد قابل توجهی مقاله تقدیم دانش نموده و حال خود از میان ما به جهان باقی رخت برپسته اند، از قبیل زنده یادان: مرحوم دکتر محمد ریاض، دکتر محمد ظفر خان، پرفسور نذیر احمد، دکتر کلیم سهرامی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر شمس الدین احمد و...

بدیهی است نکوداشت یاد این عزیزان از دست رفته که هریک از گوشه ای از خاک ایران، هند، بنگلادش، پاکستان، کشمیر و... برخاسته اند و وظیفه وجدانی و علمی همه ماست.

۳- بررسی مشترکات فرهنگی کشورهای حوزه فارسی در زمینه های:

ادب، هنر، رسوم، میراث، و...

اطمینان داریم که بدون مشارکت فعال جنابعالی که از همکاران قدیمی فصل نامه هستید و همکاری پژوهشگران جوانی که بدین کار تشویق می فرمائید، اجرای چنین طرحی با موفقیت همراه نخواهد شد. به همین خاطر درخواست می کنیم:

از این که ما موضوعات فوق را در شماره ۹۷ دانش به استحضار فارسی نویسان پژوهشگر کشورهای منطقه می رسانیم، انتظار داریم که حد اکثر در دو سه ماه نه فقط نخست با ایمیل موضوع انتخابی را اعلام بنمایند و یا دریافت پاسخ مقاله کامل را با اضافه یادداشتها، کتابنامه و غیره ترجیحاً بوسیله ایمیل ارسال بدارند. فارسی نویسان کلیه کشورهای جهان فارسی که از خوانندگان پر و پا قرص «دانش» هستند قطع نظر ازین که در سالهای قبل از نویسندگان «دانش» بودند یا خیر، می توانند برای ویژه نامه، مقاله هایی تهیه نمایند و ما صمیمانه از ایشان استقبال خواهیم کرد.

۹- آقای ضیاء ملک بذل عنایت کرده از لاهور نوشتند (ترجمه)

« شماره ۹۵ دانش را با کمال امتنان دریافت نمودم که مظهر اخوت

اسلامی میان ایران و پاکستان طی قرون متمادی و در ازمنه آتی است. بنظرم سعدی و اقبال از برجستگان ادب فارسی می باشند. غیر از مطالب منشور حتی قطعات شعری منتشره در دانش در فهم اسلام و قرآن کمک می کند»

صمیمانه سپاسگزاریم که جنابعالی نه فقط در اعلام وصول پیشقدم

شدید بلکه در چند جمله نقدی بر مندرجات مجله هم فرموده اید. تلاش ما

اینست که در حین ترویج فارسی نویسی و فارسی خوانی قلوب علاقه مندان را بهم نزدیک کنیم، چنانکه مولانا تعلیم فرموده :

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی
همچنین باابراز مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

ایران :

ارومیه : دکتر رامین نیک روز مدیر کل خدمات علمی و فناوری ، اطلاعات دانشگاه ارومیه.

اصفهان : آقای حسن داداشی ارانی دانشگاه پیام نور استان اصفهان. مرکز تحقیقات امام امیر المومنین.

تبریز : دکتر محمد باقر بناء شریفیان رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تبریز.
تهران : نرگس حسنی ، دکتر علی محمد موذنی مدیر گروه دانشنامه شبه قاره فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، دکتر نرگس محمدی بدر ، رئیس مرکز هم آهنگی و پذیرش بین المللی دانشگاه پیام نور تهران ، حسین غمیلو معاون پژوهشی پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، سیده زهره نصیری دانشگاه علامه طباطبایی ، دکتر علیرضا حاجیا نژاد رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، آقای حسن سید عرب مدیر کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی ، بنیاد دائرة المعارف اسلامی تهران ، آقای اکبر ایرانی رئیس مرکز پژوهش میراث مکتوب ، آقای محمد رضا نصیری دبیر فرهنگستان زبان و ادب فارسی ، کتابخانه حسینیه ارشاد بخش نشریات ، سید محمد مجتبی حسینی مدیر عامل موسسه کتابخانه وموزه ملی ملک .

زاهدان : دکتر محمد مهدی توسلی ، استاد تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان.

کرمان : دکتر سیدحمید رضا علوی استاد دانشگاه شهیدباهنر.

مشهد : خانم طاہرہ مهاجرزادہ کتابخانہ مرکزی آستان قدس رضوی، آقای علی اکبر دستجردی ، کتابخانہ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی شریعتی.

پاکستان

اسلام آباد : جناب آقای افتخار عارف رئیس فرهنگستان زبان ملی – اسلام آباد، سید فیاض علی کتابدار ارشد کتابخانہ مرکزی دانشگاه بین المللی اسلامی ، محمد حامد مسئول بخش مجلات کتابخانہ مرکزی دانشگاه علامہ اقبال ، اقبال ایم شفیع رئیس انجمن یادگاری سرسید اسلام آباد

حیدرآباد : دکتر غلام محمد لاکھو استاد تاریخ دانشگاه سند جامشورو، مدیر موسسه سند شناسی دانشگاه سند.

خیرپور سندھ : غلام قادر عباسی کتابدار کتابخانہ دانشگاه شاه عبداللطیف خیرپور.

کراچی : انصار احمد شیخ استادیار اردو، دانشکده دولتی سراج الدولہ.

کوئٹہ : سید روح الله نقوی مربی گروه فارسی دانشگاه بلوچستان.

لاہور : آقای خادم علی جاوید کتابدار اکادمی اقبال پاکستان ، همراه باانتشارات اکادمی ، دکتر سلطان الطاف علی استاد متقاعد زبان فارسی دانشکده دولتی کوئٹہ ، آقای دکتر محمد سلیم اختر سر پژوهشگر متقاعد مرکز مطالعات تاریخی و فرهنگی – اسلام آباد ، محمد عرفان شجاع ناشران خاوران ، آقای عبدالعزیز خالد نویسنده بنام ، چودھری محمد حنیف سرکتابدار دانشگاه پنجاب شہرک قائداعظم .

ملتان : کاشف ضیاء

نوشہرہ : سید فیروز شاه اثرگیلانی (اکبرپورہ)

ہند :

احمد آباد : پرفسور م. ج بمبی والا مدیر کتابخانہ پیر محمد شاه .

علیگرہ : دکتر رئیس احمد نعمانی

چکیده مطالب
به انگلیسی

*Abstracts of contents
In English*

A Glimpse of Contents of this Issue

1 – Persian Treatises of Art of Cooking in the Sub-Continent.

Ali Reza Alauddini

Migration of Iranians to the Sub-Continent and their presence in the court of Mughals offered them an opportunity to get jobs, including Cooks of Iran origin who were attached to the Courts. Their art and style of Cooking created bulk of admirers in the society (Such foodstuff from those days is normally called Iranian Food) In this write-up a few of such Persian treatises on the subject have been introduced. Besides trade ties existing between Iran and the Sub-Continent through sea route resulted in popularizing of some Indian foods in the people of South Iran.

2 – Basic themes of Death and Martyrdom in the Poetry of Qaisar Aminpur.

Dr. Neamatullah Iranzadeh

/ Ms Afsaneh Rahimiyan

Qaisar Aminpur is one of the prominent and dignified figures in contemporary Iranian literature. With his creative mind, good taste and subtle spirit, he contributed widely to Resistance poetry and indepth poetic portrayal of war and fight against the enemy. Aminpur is a religious social and revolutionary poet and in his works social and religious topics are mostly dealt with. From

major topics which he deals include the secret oriented death and martyrdom.

In the present article a bit of the spirit of Aminpur's thought is elaborated which is immensely influenced in the sphere of Sacred Defence's social culture , love of truth and spirituality, also sense of responsibility towards truth seeking righteous people . To achieve this objective to begin with poet's viewpoint on the meaning of death, martyrdom and martyr during and after war basic theme and the major topic in his poetry has been investigated. It can be said that Aminpur's Poetry particularly pertaining to Resistance Literature is reflective of the Poet's exalted thoughts describing death and martyrdom and his reader's minds has to ponder upon it.

3 – Religious Allusions in the Poetry of Qaisar Aminpur.

Dr. Maryam Sharif Nasab

Dr. Qaisar Aminpur, Poet, Writer and Professor at Tehran University was born on 2nd Ordibehisht 1338 AH (s) 22 – 4 – 1959 at Gaoned under administrative Control of Dezful. He studied upto Doctoral Studies in Persian language and literature. At a time when very few people used to take serious Children and Youth Literature he seriously entered this domain and with cooperation of some people with common thinking launched, “ Sarosh – e- Naujawan” but he never ignored poetry meant for adults. Religious and revolutionary beliefs of Qaisar Aminpur came to light in collection of literary prose titled “ Storm in Bracket”after successful culmination of Islamic

Revolution. Be ghaul-e-Parastu, Mesl-e- Chashman-e-Rood, Zohr-e- Rooz –e – Dahum, Bi bal Pareedam, Golha hameh Aaftabgardanand, Aaiena ha-e- Naagahan, Dastoor-e- Zaban-e- Ishq etc. are his major works. His familiarity with culture and Islamic studies resulted in reflection of religious allusions and similies in his poetry meant for youths and adults. Dr. Qaisar Aminpur breathed last in Aban 1386 (Nov. 2007)

4 - Weaving of Vocabulary in Qaisar's poetic Silk.

Dr. Zehra Parsapoor

Comprehending secret of poetry's beauty and quick acceptance, is comparable to the comprehension of beauty's secrecy and intricacy. Qaisar's poetry has attracted attention of large number of readers with different tastes. It has created a strong base in the contemporary literature's history and from various angles, One can analyse and apprise themes and topics of his poetry and even his own personality and beauty of his spirit can be discovered . An interested reader comes across to the fact that vocabularies are magically borne in his mind and one is not sure that such dictions are intentionally selected or is a revelation. We also have similar experience while reading heart provoking poetry of Hafiz and Nizami. In Qaisar's poetry, vocabulary and diction are inter woven by meaning and music and thus his poetry becomes delicate silk in which sentences, and themes are replaced by importance of the diction. Naturally when words and dictions serve sentence and sentences support themes and thought, It become a vehicle

of writer's objective hence vocabulary in the poetry become in vocal and lingual form and its major mainstay.

5 – “ Time “ in Poetry of Qaisar Aminpur: A Study.

Narges Hasani

Qaisar Aminpur is a poet critic and his poetry encompasses a kind of social criticism after composing “Aiena-ha-e-naagahan”, therefore, a study seems imperative. One of the paths he pursues intentionally or unintentionally for his criticism pertain to the meaning of “Time”. In this article direct or indirect references in three collections “Aienaha-e Naagahan,” Golha hameh Aaftabgardanand” and Dastoor-e- Zaban-e- Ishq have been studied and classified . First “*Zaman*” and its synonyms have been introduced and described, then parameters like second, hour, various periods of life- infancy, childhood, youth, parts of the time-day , night week days, months , quarters and in the end interpretation of Qaisar to the past , present and future has been studied. In each of the part - while introducing the above , its usage and compound vocabularies of Qaisar have been surveyed. This study shows that Qaisar Aminpur was not agreeable to “ *Zaman*” and its synonyms and while dealing this he has shown his disagreement.

6 – Holy Prophet “ Shame-e-Shabistan- e – Wajood” from Iqbal’s viewpoint.

Dr. Mohammed Baqaei Makan

Iqbal has an exalted place in the great thinkers, who consider Holy Prophet of Islam(S.A.S) a complete model for humanity. His attachment is upto the extent that he

worshippes the Allah by getting Holy Prophet's consent . Iqbal believes that Prophet of Islam is a unique one in the history. In his opinion, Holy Prophet wanted to discover the facts and in all spheres he had been weighing on intellectual basis. Hence he says: " Religious experience in Islam consist of inculcating attributes of Allah in the human beings". It this article selected couplets from Asrar-e- Khudi, Javed Nameh and Armoghan-e-Hijaz depicting the personality of the Holy Prophet have been widely quoted.

7 – Life and Thoughts of Rudaki.

Dr.Behram Amir Ahmedian

Rudaki was born in Transoxiana in the middle of the 3rd century A.H. He was most prominent poet of Samanid period. His most popular couplet:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

Stand testimony to the an immediate and immense influence of poetic expressions on the minds of the listener. But mostly Rudaki's poetry revolves around advices, counsels and admonitions:

زمانه پندی آزاد وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پنداست

8 – Kamal Khojandi: Prominent Poet and Mystic of Eighth Century A.H.

Prof. Dr. Sughra Bano Shagufta

Sheikh Kamaluddin Masood Khojandi, prominent poet and famous mystic of 8th century A.H. was born near

the banks of Jaxartes in Samarkand but in young age after pilgrimage to Mecca, he settled down in Tabriz. It is certain that Kamal never praised any ruler in his poetry. Instead he discussed magnanimity, chastity, piety, virtue, mysticism and poor folks in his poetry . For a short period he stayed in Walyankuh and Saray and then returned to Tabriz . He used to live in a gifted garden and he was laid to rest after death at the same place. He used to correspond with Hafiz Shirazi and his goodwill ushers from some couplets. On the other hand, Maulana Jami has paid tribute to Kamal in Nafahaatul Ons. Maulana Maghrebi, Mohammed Mashriqi, Mohammed Ossar and Mohammed Kheyali were other contemporaries of Kamal in Azarbaijan. Mr. Aziz Daulatabadi had published Kamal's *Divan* after editing and adding a detailed foreword. The themes of his odes lead to the reader from worldly love to the factual love of Benefactor:

چشم اگر این است و ابرو این و ناز و غمزه این
الوداع ای زهد و تقوی الفراق ای عقل و دین

سیاه چشمست و مردم کش ، خراب غمزه اویم
از آن در عین هشیاری ، سخن مستانه می گویم

افتتاح سخن به که کند اهل کمال
به ثنای ملک الملک خدای متعال
یارب آن دم که به سیلاب اجل خانه عمر
بپذیرد خلل و تن شود از غم چو هلال

9 – Life and Works of Mir Masoom Bhakkari.

Dr. Ghulam Mohammed Lakho

Tr. Dr. Anjum Hameed

Mir Mohammed Masoom (944 – 1014 A.H.) had a multi – dimensional personality i.e as a writer, historian, poet , Architect –cum- builder of historical monuments and for some time he was posted at the court of King Abbas I as Ambassador. History of Sindh generally Known as “ Tarikh-e- Masoomi” has been published recently in the Sub- Continent for the third time, hence its writer’s life and works have been given in this write up at length.

10 – Persian Mystic Works of Sindh during British Period.

Dr. Shafquat Jahan Khattak

As history shows, after Ghaznavid, Ghauri, Khilji , and Mughal dynasties, the English came and occupied this area. During this long foreign occupation, as , this area of present day Pakistan had lost its previous political entity, poets & writers preferred to migrate to Agra and Delhi . That was why, the splendour of this area decreased and there was no court available who might have encouraged the poets and writers. Although, at the critical juncture it was Sind Province which kept Persian language alive and nourished Persian poets and scholars on this land.Among them a large number of mystics can also be seen who served to promote Persian Language. Those great mystic men were bound to impart

its teachings in Persian prose and poetry. If we thoroughly study Persian language and literature we come to know that Persian language and mystics and poets are associated with each other in such a manner that they cannot be considered separately. This is the beauty and eloquence of Persian language which endowed a kind of mystical view and approach to most of the poets.

11 – Life and Persian Poetry of Khawaja Ghulam Fareed: A brief.

Ismat Durrani

Khawaja Fareed was famous for his Seraiki, Urdu , Punjabi and Persian Poetry in Bahawalpur region during 19th Century A.D. He was considered a complete Mystic, a practicing worshipper and a first rate poet of area . Although Khawaja Fareed has mostly composed in Seraiki language but his Persian poetry although lesser in volume, reflects deep influence of great masters Saadi and Hafiz.

Syed Murtaza Moosvi

Note

On the front page we are giving a resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

DANESH

Quarterly Research Journal

President & Editor-in-Chief: Syed Mortaza Saheb Fosool

Editor:

Syed Murtaza Moosvi



Address:

IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

House No.4, Street 47, Sector F-8/1

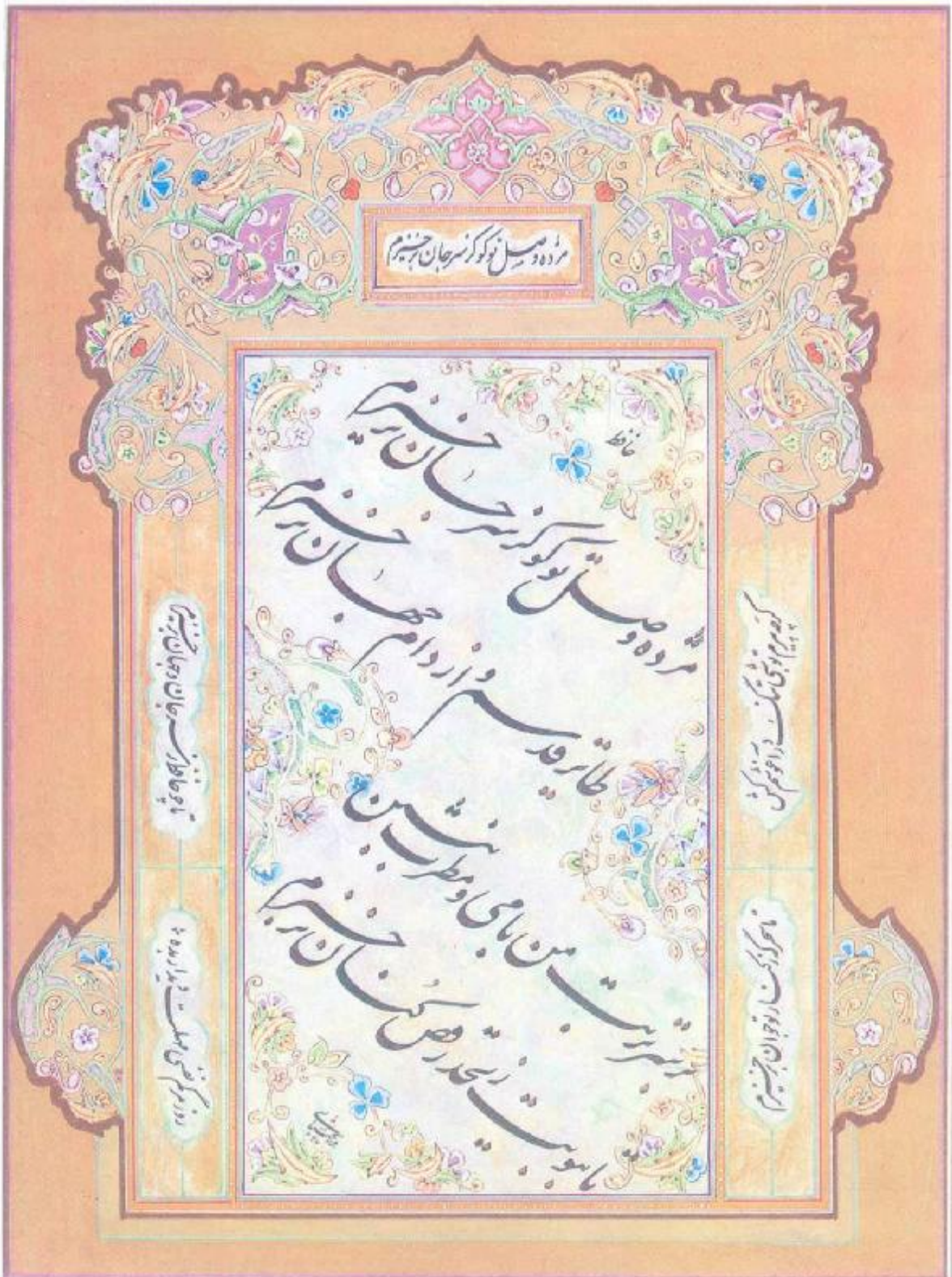
Islamabad 44000, PAKISTAN

Ph: 2816074-2816076

Fax: 2816075

Email: daneshper@yahoo.com

<http://ipips.ir>



غزلی از حافظ شیرازی به خط آقای جواد بختیاری،
خوشنویس برجسته معاصر ایران

ISSN : 1018-1873
(International Centre - Paris)



DANESH

Quarterly Research Journal
of the
IRAN PAKISTAN
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,
ISLAMABAD

SUMMER 2009
(SERIAL No. 97)

A Collection of Research articles
With background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent